بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به استاد گرامی و دانشمند بزرگوار
جناب آقای دکتر کیا که پیوسته
از راهنمایی‌های ارزنده ایشان
بهره‌مند بوده‌ام.

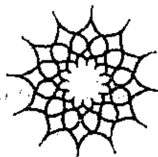
مهشید میرفخرایی
۶۸/۱۱/۵

روایت پهلوی

متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی)

ترجمهٔ

مهشید میرفخرایی



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران ۱۳۶۷



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

روایت پهلوی

شماره ۵۷۹

تاریخ انتشار: ۱۳۶۷

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چاپ اول

ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی

بهاء: ۶۰۰ ریال

روایت پهلوی، متنی به زبان فارسی میانه (پهلوی‌ساسانی). ترجمهٔ مهشید میرفخرائی.

کتابنامه:

۱. زرتشتی ۲. ادبیات‌پهلوی الف. میرفخرائی، مهشید، ۱۳۲۷ — مترجم.

۲۹۵/۸۲ BL۱۵۲۵/ر۹

فهرست

پیشگفتار صفحه

فصل

پیشگفتار

روایت پهلوی* کتابی به زبان پهلوی ساسانی است که دربردارندهٔ مطالب گوناگون دینی، آیینی، اجتماعی واسطوره‌ای است. نام وهویت نویسنده ونیز انگیزهٔ نگارش کتاب روشن نیست. گواهیهای موجود در متن، نشان می‌دهد که نویسنده ازرستهٔ موبدان بوده است، چه آگاهی گستردهٔ او از دقایق دینی و تسلطش برروایات وتفسیرهای سنتی، که از لابلای نوشته‌ها دریافت می‌شود، نشان می‌دهد که جز موبدی آگاه وآشنا به مسائل دینی، نمی‌تواند گردآورندهٔ چنین اثری باشد.

زمان گردآوری کتاب

تاریخ‌دقیق نوشتن کتاب روشن نیست، امابرمبنای گواهیهایی چند، می‌توان تاریخ تقریبی برای آن پیشنهاد کرد. بنابر مطالب یادشده در کتاب، می‌توان حدس زد که زمان تحریر آن بی شک پس‌از اسلام بوده است.

آشکارترین‌گواهی که نشان می‌دهد اثر پس‌از اسلام وآن‌هم هنگام استواری واستقرار دین اسلام در ایران نوشته شده است، یکی تاکید نویسنده برخویدوده واحیای این آیین است که به اعتراف خود نویسنده: «اگرچه مردم از خویدوده برگشته‌اند، اما نمی‌بایست باز می‌گشتند» ودیگر اشاره‌های پراکندهٔ نویسنده به دخالت پادشاهان بد ودشمنان در امر دین، بویژه در فصل هفدهم وتأکید او

---

* دابار، ویراستار متن کتاب، همه‌جا به صورت مفرد (روایت) از این کتاب نام برده است. درنوشته‌های فارسی به هردو صورت و درنوشته‌های اروپائیان غالباً مفرد آمده است. در این‌جا به پیروی از ویراستار، «روایت پهلوی» آورده شد.

بررعایت آیینهای دینی وانجام‌دادن آنها بروفق سنت ودین است. گواه دیگر آن‌که نویسنده در آغاز کتاب، گفتار خود را با عبارت «به نام ایزد دادگر»، که عنوانی متأخر است، شروع می‌کند واین نیز می‌تواند حاکی از نفوذ واستواری الگوهای‌نو درنگارش مؤلف باشد.

درمتن کتاب به رساله‌ها ونوشته‌های پهلوی دیگر اشاره‌ای نیست تابتوان محدودهٔ تاریخی دقیق‌تری را برای نگارش آن پیشنهاد کرد.

کاماآسا از پارسیان هند که از سوی موبدان هندی برای پرسش وپاسخ دربارهٔ امور دینی نزد موبدان ایرانی فرستاده‌شد، دربازگشت به هند، با خود روایتی را برد که پس از مرگش شناخته شد. آسا در این روایت نزدیک به سه‌چهارم روایت پهلوی را به فارسی برگردانیده است. برای مثال، درهای بیست‌وچهارم تا سی‌وچهارم صددربندهش، که بخشی از روایت آسا را تشکیل می‌دهد، برابر فصلهای بیست‌وچهارم تاسی‌وچهارم روایت پهلوی است* واز آن‌جا که آسا کتاب خود را در سال ۸۹٦ یزدگردی برابر ۱۵۲۷ میلادی از ایران به هند برده است، پس تاریخ نگارش روایت پهلوی باید پیش‌از این تاریخ باشد.

دستنویسها

روایت پهلوی که در دستنویسها همراه متن دادستان دینی آمده است، به تنهایی درسال ۱۹۱۳ میلادی توسط دابار با استفاده از چهار دستنویس دربمبئی چاپ‌شده است. دابار مواردِاختلاف دستنویسها، افتادگیها، افزونیهاوجابجاییها را در زیرنویس کتاب آورده وبا درنظر گرفتن موضوعهای کتاب، آن را به شصت‌وپنج فصل تقسیم کرده است. برای آگاهی از چگونگی هریک از دستنویسها به مقدمهٔ ویراستار بر متن پهلوی کتاب (صفحهٔ ۱۲ تا ۱۵) نگاه کنید.

شیوهٔ نگارش کتاب

درکتابهایی که از موضوع واحدی بحث می‌شود، دریافت مطلب ودنبال‌کردن آن چندان دشوار نیست. اما در نوشته‌هایی که گردآورده‌ای از موضوعهای گوناگون است وبرای جلوگیری از درازنویسی ودرعین‌حال پرداختن به تمام

* همانندی مطالب دوکتاب، همه‌جا در یادداشتها آمده است.

موضوعها، ایجاز نیزرعایت می‌گردد، این‌کوتاه‌نویسی‌گاه، دریافت معنا را دشوار می‌سازد. در روایت پهلوی نیز به سبب تنوع مطالب ویکدست نبودن شیوهٔ نگارش، این پیچیدگی به چشم می‌خورد.

به طور کلی می‌توان مطالب کتاب را از نظر شیوهٔ نگارش به دو گروه تقسیم کرد. پاره‌ای از بخشهای روایت از جمله‌بندی ساده ومنطقی برخوردار است واز این‌نظر می‌توان آن را با کتابهایی مانند بندهش، مینوی‌خرد وکارنامهٔ اردشیر بابکان مقایسه کرد. از این‌جمله‌اند فصلهای سوم، دوازدهم، هیجدهم، بیست‌وسوم، بیست‌وچهارم، سی‌وششم و شصت‌وپنجم. از سوی دیگر دربرخی از فصلها به سبب به کاربردن جمله‌های طولانی وترجمه‌ها وتفسیرهای عبارتها وکلمه‌های اوستایی وگاه به سبب افتادگیها وافزونیها معنی جمله‌ها دشوار می‌گردد. فصلهای هفتم، هشتم... وپنجاه‌وهفتم از این جمله‌اند.

مطالب کتاب را از جهت مضمون می‌توان درگروههای زیر طبقه‌بندی کرد:

۱ــ دینی‌ــ آیینی: از آن‌جایی که نگارش کتاب پس‌از اسلام صورت گرفته وزمانی بوده که آیینهای دینی زردشتی به تدریج به فراموشی سپرده می‌شده است، گردآورندهٔکتاب، که ظاهراً موبدی‌علاقمند به پاسداری ونگهداری ازسنتهای دینی بوده است، کوشش کرده تا مسائل دینی را برای عامهٔ زردشتیان و درحد نیاز آنان در این مجموعه گردآوری کند. آنچه بیش‌از هرچیز در این کتاب به چشم می‌خورد، تاکید نویسنده براحیای آیین خویدوده ورواج دوبارهٔ آن درمیان هم‌کیشان خویش است. ظاهراً این آیین زودتر از دیگر آیینهای دینی از میان رفته است. این فصل مفصل ومشروح روایت پهلوی، در روایت آسا نیامده واین خود دلیل دیگری برطرد این عمل از سوی مردم وپذیرفتن احکامٌ دین اسلام بوده است.

ازآن‌جا که نویسنده براحیای آیینهای کهن ورواج آنها برمبنای سنت اصرار داشته است، بخش بزرگی از کتاب اختصاص به برپایی آیینهای گوناگون و سود وثوابی‌دارد که از این رهگذر بهرهٔ هربهدین می‌شود.

۲ــ اجتماعی: برخی دیگر از داده‌های کتاب دربارهٔ روابط اجتماعی است. دراین بخش بیشترین تأکید برروابط افراد خانواده نسبت به یکدیگر است و پیداست که نویسنده، این نهاد اجتماعی را مهمتر از نهادهای دیگر می‌داند واز ابعاد مختلف، آن را بررسی می‌کند. رفتار فرزندان نسبت به پدر ومادر وبالعکس،

وظایف مرد به عنوان پدر خانواده وهمسر ومسئولیتهای زن به عنوان مادر و همسر، لزوم رعایت احترام شوهر از سوی زن وشیوهٔ رفتار شوهر نسبت به زن درفصلهای مختلف بررسی شده است.

۳ـ پندارها وباورهای عامیانه: اعتقادات وپندارهای مردم درگذشته‌های دور واوهـام وخرافاتی کـه در زندگی روزمره از آنها گفتگو مـی‌شود، بخشی از مطالب این کتاب را تشکیل می‌دهد. افسونها ونیرنگهایی که در این کتاب از آنها گفتگو شده، به زبانی رمزآمیز نوشته شده است واین شاید از آن‌رو باشد کـه هرمزد از زردشت خواسته است تـا ایـن افسونها ونیرنگها را جـز بـه موبدان نیاموزد*. راز مهره‌ها وتأثیر آنها در سرنوشت آدمیان ونیروی جادویی کـه در رنگهای آنها نهفته است، در فصلی از این کتاب به شرح بیان شده‌است. ایـن پندارها ریشه درگذشته‌هایی بسیار دور دارند وهنوزهم در میان برخی از مردم به‌عنوان‌باورهای‌اصیل‌ومورد قبول رواج‌دارد. درمتنهای فارسی‌نو نیز به‌این‌گونه باورها برمی‌خوریم.

٤ـ اسطوره‌ها: روایت گنجینه‌ای باارزش از دیدگاه اسطوره‌شناسی است. نویسنده درهنگام گفتگو از آغاز وفرجام جهان ومطالب جنبی مربوط به این‌دو، نکات اسطوره‌ای‌را در طیفی گسترده بیان می‌کند که بسیاری از آنها در این‌زمینه منحصر بـه فردند. حتی در مبحث آفرینش کـه در کتابهای دیگـر پهلوی مانند بندهش وزادسپرم، از آن گفتگو شده است، نویسنده روایت، به نکاتی پرداخته است که باهیچ‌یک از دواثر یادشده قابل قیاس نیست. پیکره‌ای که نویسنده از مقولهٔ آفرینش از دید زردشتیان ارائه می‌دهد ـ رشد وبالندگی آفریده‌های هرمزدی مانند آسمان، زمین، گیاه... از اندامهای هرمزد ـ ظاهراً تنها در این متن به چشم می‌خورد. بدین تعبیر، همهٔ مظاهر وعناصر طبیعت پرتوی از ذات‌هرمزد وفروغی از روشنی بی‌کران اوهستند.

٥ـ مطالب اخلاقی: پندواندرز وبه طور کلی، مطالب اخلاقی کتاب، هرچند در لابـلای فصلهـای مختلف ودرجنب مسائل دیگر بیان شده است، امـا بـرروی‌هم مجموعه‌ای است که جایی ویژه در کتاب به خود اختصاص داده است. مطالبی که دربارهٔ رادی وراستی، بردباری، وفای به عهد، توبه ونحوهٔ پذیرش آن بیان شده، باماننده‌ای خود در کتاب دینکرد قابل مقایسه وسنجش است. فصلی نیز بـه

---

* برای توضیح بیشتر در این مورد نکـ: مقدمهٔ دابار برکتاب، صفحهٔ ۱۰ تا ۱۲.

اندرز مارسپندان اختصاص دارد که در دیگر متنهای پهلوی نیامده است.

برروی‌هم باید گفت روایت پهلوی کتابی است که درهمهٔ مسائل دین به گفتگو پرداخته وازجمله کتابهایی است که موبدان را در اظهارنظرهای مختلف دینی یاری‌می‌رسانده است واین نکته از آنجا استنباط می‌شود که در روایتهای فارسی از نوع صددرنثروبندهش وروایات داراب هرمزدیار، تأثیر روشن وصریح آن را می‌تواندید.

کارهای انجام شده

ــ وست بخشی از فصل هشتم (خویدوده) وفصل هجدهم (روان‌گرشاسب) را درجلد هجدهم «کتابهای مقدس شرق» به ترتیب در صفحه‌های ۳۸۹ تا ۴۳۰ و ۳۶۹ تا ۳۸۲ به انگلیسی ترجمه کرده است.

ــ نیبرگ فصل‌اول(روزهای فروردیگان) را آوانویسی وترجمه‌کرده وفصلهای چهل وششم (آفرینش) وچهل هشتم (هزاره‌ها) را تصحیح وبرخی از واژه‌های آن را تحلیل کرده است (نگاه‌کنید به کتابنامه، زیرنام نیبرگ).

ــ زنر پاره‌هایی از فصل چهل‌وششم را در کتاب «زروان» (صفحه‌های ۳۶۱ تا ۳۶۷) به انگلیسی ترجمه کرده است.

ــ موله فصل‌چهل‌وهفتم (زردشت وگشتاسب) رادر«داستان زردشت براساس متنهای‌پهلوی» (صفحه‌های۲۳۸تا۲۵۱) آوانویسی وبه فرانسه ترجمه کرده‌است.

ــ بهار فصلهای هجدهم (روان‌گرشاسب)، سی ویکم (توبهٔجم)، چهل وششم (آفرینش)، چهل‌وهشتم (هزاره‌ها) وشصت‌وپنجم (درجه‌های بهشت) را در کتاب اساطیر ایران (وسپس در پژوهشی در اساطیر ایران) ترجمه کرده است.

ــ ویلیامز فصل چهل‌وششم را در «اکتاایرانیکا»، شمارهٔ بیست‌وپنج، جلد دوم (صفحه‌های ۶۸۳ تا ۶۹۷) آوانویسی وبه انگلیسی ترجمه کرده است .

درپایان لازم‌می‌داند از راهنمائیهای آقای دکتر بهار که بسیاری از مشکلات متن را باایشان درمیان نهاده واز نظرات ایشان استفاده کرده‌است، تشکر کند.

مهشید میر فخرایی

۱

به‌نام ایزد دادگر

ستایش دادار هرمزد شکوهمند فرهمند

۱ـ زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «فروهر پرهیزکاران به میهمانی به‌گیتی آیند؟» ۲ـ هرمزد گفت که: «درآن ده روز فروردیگان(۱)ـ به روزگار خویش، روز فروردین، ماه آذر <از> سال ـ همانا اگر ایشان را یزش همی کنند وخوانند». ۳ـ اگر درآن پنج روز گاهانی(۱) بمیرد، آیین ماه اورا باید در ماه نخست، پس‌از کامل شدن سی روز داشت و ماههای دیگر را در فروردین روز <هرماه> داشت وآیین سال را باید در روزگار خویش داشت. ٤ـ اگر پیدا نباشد که چه ماه و چه روز مرده <است>، آن‌گاه ، آیین ماه او به آذرماه و روزگارش به فروردین است. ۵ـ اگر ماه پیدا باشد و روز پیدا نباشد، پس آیین ماه اورا آن‌که پیداست باید داشت وپس روزگارش به فروردین است. ٦ـ اگر روزش پیدا و ماه پیدا نباشد، روز اورا آن‌که پیداست باید داشت و آیین ماه را در آذرماه باید داشت. ۷ـ اگر به یقین بدانید که آذرماه ، به‌یقین بدانید که فروردین روز نمرده‌است، پس‌آیین اورا درماه دی و روز بهرام(۲) باید داشت(۳).

۲

۱ـ زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «اگر یکی در خانه‌ای بمیرد،آن‌گاه چه باید کرد؟» ۲ـ پس درآن خانه <حکم> خورش ساخته (=پخته) ، خورش پخته، یعنی نان و گوشت پختهٔ برشته و خوردنی نپخته (۱) (=خام) در درازای

نه شب و یک ماه چه باشد»؟ ۳ـ هرمزد گفت که: «اگر <کسی> درتابستان ، در خانه‌ای بمیرد، پس تایک ماه بگذرد، بدان خانه نباید رفت. در زمستان، تا نه شب بگذرد، بدان خانه نباید رفت. ٤ـ خوردنی که پخته نشده است، در تابستان تا یک ماه کامل بگذرد، در زمستان تا نه شب بگذرد، نباید به‌کار برده شود. آن (=خورش) پخته شده غیرقابل مصرف <است>. ٥ـ کسی‌که درمدت نه شب یا یک ماه آتش به خانه اندر برد، پس گناهش یک تناپل(۲) است اگر همان‌جا <که جان ازتن بیرون رود> بیفروزد <نیز>، یک تناپل است. ٦ـ اگرآب همان‌جا <که جان ازتن بیرون رود> بریزد ، گناه تناپل و در جای دیگر یک یات (۲) است. کسی‌که <آب را> به خانه اندر برد، اگر همان‌جا بریزد ، پس گناهش یک فرمان (۲)، درجای دیگر، یک یات است. ۷ـ هرکه برای کام‌گزاری اندر شد (= داخل رفت)، پس گناهش یک فرمان است. ۸ـ خورش پخته که در خانه برند، همه ناپاک است (۳).

۳

۱ـ این را نیز از هرمزد پرسید که: «اگر مرد <با> همه اندام گناه کند ، پس بدی به کدام اندام او پیش رسد؟» ۲ـ هرمزد گفت که: «چون اندرتن مردمان اندام زبان ارجمندتر است، پس آن (=بدی) به زبان پیش رسد». ۳ـ این‌را نیز پرسید که: «پس به‌کجا رسد؟» ٤ـ هرمزد گفت که: «پس به دل رسد ، پس به شکم رسد. ٥ـ و فرزند فاسد و زشت ازاو زاده شوند، بدان سبب که گناه کند <و> ثواب نکند.» ٦ـ «اگر مردم کار ثواب کنند ، پس نیکی به کدام اندام ایشان پیش رسد؟» ۷ـ هرمزد گفت که: «به زبان پیش رسد، زیرا که زبان ازهمهٔ اندامها بهتر آفریده شده است. پس به‌دل ، آن‌گاه به شکم و سپس به تمام بدن او رسد. ۸ـ وفرزندان فرهیخته، وظیفه شناس، دادگر و خطیب از او زاده شوند، بدان سبب که ثواب کند <و> گناه نکند(۱).»

٤

۱ـ هرمزد به زردشت گفت: «اگر <کسی> در گیتی تورا بفریبد وبخواهد به تو بدی کند و به سبب تنگی خواسته (=فقر وبی‌چیزی) باتو دشمن باشد ،

تو بااو به نرمی و داد سخن‌گو ، چه اگر به‌نرمی و داد سخن گویی ، پس‌از راه دادگری بهتر می‌توانی اورا شکست دهی و محکوم کنی تاکه از راه خشونت و درشتی با او سخن گویی. ۲ــ زیرا اگر مرد راست خواه (=حق طلب) داوری کند و در داوری کردن با گفته‌ای از گیتی شکوه کند، اما از روی گذشت داوری کند ، پس او از مرد بدخواه که خوب داوری کند، اما بی‌دادگری در کار داشته باشد ، پرهیزگارتر است. زیرا گناه مرد دروغ خواه، گناه مرد بدخواه نیز هست . همانا او از هردو باشد: یک از خواسته (= مال) دور بودن، یک از افراد بدخواه بودن(۱).»

۵

هرمزد این نیز به زردشت گفت که: «اندر جهان کس نباشد که این تواند کرد که به‌کس چنین گوید که: «تو هم‌چنان زنده <باش> من به جای تو بشوم (=بمیرم). چه هرکس از گیتی بشود (= همه می‌میرند) مگر آن کسی که جز این درباره‌اش مقدر شده باشد. کسی هم که از هربدی نجات یابد ، پس‌از پیری نجات نیابد، چه دیو پیری از اهریمن بپذیرفت که به‌هرحال، به‌انجام، هرکسی‌را نابود کنم، ازمن که پیری هستم گریختن نتوان. کار ثواب کنید، زیرا آن‌که بدان شاید بودن روان است، تن به هیچ آیین به‌یاری نرسد (۱).»

۶

۱ــ زردشت از هرمزد پرسید که: «پیمان شکنی چندگونه است؟» ۲ــ هرمزد گفت: «شش گونه». ۳ــ این نیز پیداست کسی که نسبت به کسی پیمان شکن <باشد> آن (= بیم) زودتر ، پس به نه سال بدو رسد . ٤ــ این نیز پیداست که اگر مرد گناه و بزه کند ، <بیم> پیمان شکنی بدان فرزند رسد <که> پس‌از آن‌که گناه و بزه کند، از او زاده شود. (۱)

۷

۱ــ این نیز پیداست که <اگر> برای بهدین کاری فراز رسد <و> نداند

که از کردن، ثواب یا گناه باشد، اگر آن کار ازآن <گونه> باشد که بتواند به عقب افکند، یعنی نکند <پس> می‌تواند به عقب افکند، پس نباید کرد، باید به عقب افکند. اگر کار از آن <گونه> باشد که نتواند به عقب افکند، اگر بادستور خواستن، پرسد، بکند، همانا بی‌گناهست، پس بر ذمه‌اش نیست. اگر گناهکار <باشد> پس بر ذمه‌اش است و همانا با جبران‌کردن از ذمه‌اش برود(۱). ۲ــ کسی که از دینی که بدان مقر است، به دین دیگر رود، مرگ ارزان* (=شایستهٔ مرگ) است، زیرا دین بهدینی را همی رها بکند تا دین بدتر همی گیرد. به‌سبب گرفتن دین بدتر، مرگ ارزان همی شوند. ۳ــ چه آن دینی است که از راه ارث بدو رسیده است، پس خود بدان گناهکار نیست، و امروز که یکی دیگر گیرد، بدان گناهکار باشد. ٤ــ و ازمرگ ارزانان کسی که به دین بهدینان آید، فوراً رستگار شود. ٥ــ برای بهدین بزرگتر ثواب، اگر کند، این است که یشت کند. پس آن یشت همهٔ گناهش را چنان از ذمه‌اش ببرد، بروبد مانند بادی تند شدید که بر دشتی بشود (= بوزد) و بروبد، ببرد، وآن یشت نیز روان مرد جوان را آن‌چنان از گناه پاک کند. ٦ــ پیداست که درآن یک روز که یشت نابر(۲) کند، امشاسپندان از گرودمان(۳) فرود آیند و روان اورا درآن یک روز سه بار به گرودمان (=بهشت برین) ــ جای خویش ــ برند و بدو نیکی کنند و مزد وپاداش دهند(٤).

۸

۱ــ و برای بددین این بزرگترین ثواب است اگر از دین بد دینی به بهدین آید و برای بهدین، پس‌از آن‌که یشت کرد، این بزرگترین ثواب است، اگر خویدوده کند. چه آن عمل خویدوده چنان ارجمند و شایسته است که بزرگترین نابودی دیوان است. ۲ــ و <نظر> هرمزد درمورد خویدوده کردن پیداست که چون زردشت پیش هرمزد نشست و بهمن و اردیبهشت و شهریور و خرداد و امرداد و سپندارمذ (۱) پیرامون هرمزد نشینند، سپندارمذ به کنار <هرمزد> نشسته و دست به گردن او آورده بود. زردشت از هرمزد پرسید که: «این‌کیست که به کنار تو نشیند و اورا چنان دوست هستی و او نیز چنین تورا دوست باشد؟ ۳ــ نه‌تو که هرمزد هستی از او چشم بگردانی و نه او <چشم> از تو

* نک: یادداشت شمارهٔ ۲ فصل ۲

بگرداند. نه‌تو که هرمزد هستی، اورا از دست رها کنی، و نـه او تورا از دست رها کند؟». ٤ــ و هرمزد گفت: «این سپندارمذ، دختر من و کدبانوی بهشت ومادر آفریدگان من است(۲).». ٥ــ زردشت گفت کـه: «آیا به جهان چیزی <از این> شگفت‌تر گویند، چنان که تو ــ که هرمزد هستی ــ پس به من گفتی؟» ٦ــ هرمزد گفت که: « <ای> زردشت! برترین و بیشترین کار مردمان این بودی ٧ــ کـه از آغاز آفرینش بدین سو ، که مهری و مهربانـی (۳) چنان کردند (= خویدوده کردند)، شما نیز چنان کردید، چه اگر مردمان آن کاری را که بگرداندند (=تغییر دادند)، نمی‌گرداندند، <و> ٨ــ هم‌چنان که مهری و مهریانی خویدوده کردند ، پس مردمان نیز چنان می‌کردند ، همهٔ مردم پیوند و تخمهٔ خویش مـی‌دانستند (=می‌شناختند) و هرگز برادر، برادر وخواهر، خواهر را ازدوستی رها نمی‌کرد. ٩ــ زیرا همهٔ بی‌چیزی (=فقر)، نیاز(؟) (٤) وخشکی (=قحطی) از آن جهت بـه مردمان رسید که مردان از شهر بیگانه ، از روستای بیگانه و از کشور بیگانـه آمدند و زن کردند (=زن گرفتند) وهنگامی که زن را ببردند، پدر و مادر بر این گریستند که دختر ما را به‌بردگی همی برند».

★ ★ ★

١ــ این نیز که خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که گرانترین (=سخت ــ ترین) گناه، مانند جادوگری، را که گناه مرگ‌ ارزان است ، <سبب> نجـات از دوزخ است و دوری از دوزخ و دوری از اهریمن و دیوان بدان زمان باشد کـه چون <کسی> جادوگری کردن آموخت(٥)، گناه مرگ ارزان کرد و اگر خویدوده کند، آن‌گاه از دوزخ، زندان اهریمن و دیوان نجات یافته <و> دور <باشد>.

★ ★ ★

١ــ خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که جایی پیداست که هرمزد به‌زردشت گفت که: «این چهار چیز برترین است: هرمزد خـدای را نیایش کردن، به آتش هیزم وبوی خوش و زوهردادن ، مرد پرهیزگار را خشنود کـردن و کسی که با مادر یا دختر یا با خواهر خویدوده کند. ٢ــ و از آن همه آن بزرگتر و مهترین و برترین است که‌خویدوده کنند». ٣ــ و خویدوده چنان شگفت انگیز است کـــه اهریمن و دیـوان و مردمان بد، برای آزار هـرمزد خدای و همهٔ ایزدان ، به همه هنگام ، با همهٔ دیوان لواط کنند. گـرسنگی و سختی و تشنگی و پیری <و>

بیماری و مریضی، خرابی و آزار خرفستران (= حیوانات موذی) و دیگر همهٔ بدیهای در جهان <به‌سبب> لـواط بیشتر بـاشد . ٤ـ پیداست که اگر همهٔ خرفستران جهان بالای‌کوهی بمیرند و همهٔ زهر و گند و ریمنی (=کثافت) به‌یک جا <گرد> آید، گند به هرمزد و بهشت نرسد. ٥ـ <اما> اگر مردم لواط کنند، گند از لواط تا به جهان اهریمن برود. ٦ـ همان‌گونه که امروز بیشترین بـدی از لواط است، به‌همان‌گونه هنگامی که سوشیانس* آید ، همهٔ مردم خویدوده کنند و همهٔ دیوان به نیروی شگفت‌آور خویدوده نابود شوند .

★ ★ ★

۱ـ این نیز پیداست کـه مردی که <یک> بـار با مـادر و یک <بار> بـا فرزند دختر خویـدوده کند ، آن‌که بـا مادر است بر آن دیگری بـرترست ، زیـرا آن کـه از تنش بیایـد ، بـدو نـزدیکتر است . ۲ـ چـه پیداست کـه اهـریمن ملعون ، چون با خویشتن لـواط کرد ، پس بـرای او گرانتر بود تـا آن که با دیـوان کرد . ۳ـ آن (= خـویدوده) با دختر ، بر آن دومـی که بـا خواهر کرده باشد ، برترست ، مگر این‌که او را فرزند نباشد. ٤ـ دختر حلال ـ زاده (٦) که از مادر زاده شده باشد، اگر پدر با‌او خویدوده کند، اگر آن دختر از نزدیکی کردن خود او زاده شده باشد، خویدوده با‌او جایز است وگرنه، پس جایز نیست. ٥ـ خواهر و برادر، اگر هم پدر و جدا مادرند (=ازیک پدر و دومادرند)، پس ایشان را <خویدوده کردن> جایز است و اگر هم مادرند و جدا پدر، همانا جایز است. ٦ـ برای مردی که از زن کسان دختر نامشروعی زاده شده باشد، اگر آن‌گـاه ، اورا (=آن دختر را) به زنـی گیرد ، دستوری است (= مجاز است) و همانا ثواب خویدوده باشد و گناه پیمان شکنی، همانا برفرزند باشد، همچنان‌که <ثواب> خویدوده. ۷ـ روان نابالغین نیز که تاهفت سالگی بمیرد ، به‌خورشید پایه ایستد (=قراردارد) و اگر پدر پرهیزکار باشد با پدر به بهشت ، و اگر پدر گناهکار باشد و مادر پرهیزکار باشد، بـا مادر به بهشت رود. اگر پدر ، مـادر هردو گناهکار باشند ، با پدر، مادر به دوزخ(۷) رود. ۸ـ دستوری بود که چنین گفت که: «اگر آتشی به نام او بچینند(۸)، خرفستری برای روان او بکشند، پس روانش از پدر و مادر جدا شود و به دوزخ نرود». ۹ـ دستوری بود که چنین گفت

* نک: فصل ٤٨

که: «او مالک کار ثواب خویش است، چه از اوستا پیداست که هرمزد آن مهری که پدر باآن فرزند را مـی‌پرورد ، پس چنان بدو داد کـه تا هفت سالگـی روان <کودک> با پدر و مادر است، روان بچهٔ نابالغ در زعدان است (=از هرگونه دشواری در امان است).

★ ★ ★

۱ــ و خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که دربارهٔ جم پیداست که چون فرهٔ خدایی (= پادشاهی) ازاو بشده بود (= دورشد) با جمک، خواهرش، از انجمن ضحاک مردمان ، دیوان و پریان گریخت و به دریاچهٔ زره رفت. ۲ــ ایشان را در دوزخ جستجو کردند، ندیدند . ایشان‌را میان مردمان، آب، زمین و گوسفند ومیان گیاه، در کوه و درروستا جستجو کردند، ندیدند. ۳ــ پس‌اهریمن گفت که: «چنین اندیشم کـه جم در دریاچهٔ زره همی رود.» ٤ــ دیوی و پریی اندر ایستادند (= اصرار کردند) که: «ما برویم و جم را بجوییم». ٥ــ و دویدند و رفتند و هنگامی که به آن دریاچه رسیدند که جم بود، آب آن دریاچه تیره شد و جم گفت کـه : «شما کیستید؟» ٦ــ ایشان گفتند که: «ما آنیم که چونان توکه از دست دیـوان بگریختی، ما نیز از دیوان گریختیم و مانند یکدیگر هستیم. ۷ــ و تو این خواهر را به زنی به‌من ده تا من نیز این (=خواهر) را به تو دهم.» ۸ــ و جم- چون دیو ازمردم بازشناخته نشدند ــ پری را زن خویش کرد و خواهر به زنی دیو داد . ۹ــ و از جم‌وآن پـری خرس، میمون، گندرو و برگوش (=گوش بر سینه) زاده شدند و از جمک و آن دیـو لاک پشت، چلپاسهٔ زهردار و یوزو کشف و نیـز بسیار خرفستر دیگر زاده شدند (۹) و جمک آن دیو را دید که بد بود و باید از او جدایی(۱۰) (=طلاق) خواست. ۱۰ــ و روزی که جم و آن دیو به می خوردن بودند، پس جمک جای و جامهٔ خویش را باآن پری عوض کرد. وقتی جم آمد ، مست بـود، ناآگاهانه با جمک کـه خواهرش بـود، بخفت و ثواب <های> خویدوده به نبرد برخاستند . بسیاری دیو بشکستند ، مردند ، یا به آوارگـی بگریختند و باز به دوزخ افتادند (۱۱).

★ ★ ★

۱ــ این نیز از اوستا پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «تو ــ کـه هرمزد هستی ــ گفتی کـه اندیشه بسیار، گفتار بسیار و کـردار بسیار بایـد

اندیشیدن، گفتن ، کردن، ازهمهٔ اندیشه<ها> و گفتار <ها> و کردار<ها>، اگر اندیشه شود، گفته شود و کرده شود، کدام بهتر است؟» ۲ـ هرمزد گفت که: «بسیاری اندیشه ، بسیاری گفتار و بسیاری کردار است، <ای> زردشت! که فراز گفتم. ازآن اندیشه<ها> ، گفتار<ها> و کردار<ها> که باید اندیشیدن ، گفتن و کردن ، آن بهتر و برتر است که خویدوده کنید. ۳ـ چه پیداست که نخستین بار که بدو نزدیک شوید یک هزار دیو و دوهزار جادو و پری بمیرد، اگر دوبار بدو نزدیک شوید دوهزار دیو و چهار هزار جادو و پری بمیرد ، اگر چهار بار بدو نزدیک شوید ، مرد و زن آشکارا رستگار شوید».

★ ★ ★

۱ـ این گوید آن که پسر است به مادر که: «تن را برای آمیزش تن بدهند تا که ما را بیم ازدوزخ نباشد و گناهی که کرده‌ایم از ذمه برود ، برپل چینود(۱۲) دلیر باشیم وجای نیک و شایسته از آن ما باشد، هرمزد را بپرستیم، و اهریمن را بیازاریم.» این گوید مادر به پسر که به سبب پرهیزکاری گوید «آمیزش تن‌را به تو دهم، هم‌چنان که تو پسرگفتی». این گوید پدر به‌دختر، این گوید دختر به پدر، این گوید برادر به خواهر، گوید خواهر به برادر، چونان که نوشتم. ۲ـ ازآن کار خویدوده دیوان را چنان رنج و آزار باشد که اگر پس‌از آن‌که مرد و زن جادوگر شوند ، یک هزار گوسفند و ستور را یکباره بـه بیداد بکشند، (۱۳) زوهر به دیوان دهند، دیوان را به‌سبب آن رنج و آزاری که از خویدوده بوده‌است، تا پایان آسایش نباشد و باور ندارند که روان ایشان به‌ما رسد.

★ ★ ★

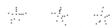
۱ـ کسی‌که یک سال خویدوده به‌زنی دارد، چنان باشد که سه یک همهٔ این جهان را باآب، باگیاه و باغله به‌عنوان صدقه به‌مرد پرهیزکار داده باشد و اگر دوسال به زنی دارد، چنان باشد که دوسه یک (= دوسوم) این جهان را با آب، گیاه و غله به‌عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد. ۲ـ اگر سه سال به زنی دارد، چنان باشد که همهٔ این جهان را باآب، باگیاه و با هرچیز <که درآن است> به‌عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد. ۳ـ اگر چهار سال به زنـی دارد و پشت کرده باشد، پس آشکارا ، روانش به گرودمان رود ، اگرنه (=پشت نکرده باشد)، پس روانش به بهشت رود .

★ ★ ★

۱ــ زردشت از هرمزد پرسید که: «مردی که خویدوده و یشت کرده باشد ، یزش دهد (= دستور خواندن یسنا همراه با مراسم دهد)، پس ثواب او چونان <کسی باشد که> خویدوده نکرده <ویزش> داده باشد؟ <حکم او> چگونه است»؟ ۲ــ هرمزد گفت: «آن‌گونه باشد که یکصد مرد خویدوده نکرده <یزش> داده باشند». ۳ــ زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «اگر مردی که خویدوده کرده باشد ، دعا کند، چگونه است؟» ٤ــ <هرمزد> گفت: «آن‌گونه که یکصد مرد خویدوده نکرده ، دعا کنند».



۱ــ این نیز پرسید که: «کسی که ایشان را یاری کند ، ایشان را به‌خویدوده <کردن> هدایت کند و برانگیزد، ایشان را گفت که خویدوده کنید! ثوابش چگونه‌باشد؟» ۲ــ هرمزد گفت: «چنان باشد که یکصد هیربد را، که هر هیربدی‌را یکصد شاگرد است، یک زمستان به خورش و جامه نگاه دارد، پس ثوابش <این اندازه> باشد.



★ ★ ★

۱ــ زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «آنان که مرد را <از> خویدوده کردن بازدارند، آنان را گفت که خویدوده نکنید!، پس گناهش چه باشد؟» ۲ــ جای این در دوزخ است .



۱ــ جایی پیداست که از دانایان داناتر، از درستکاران درستکارتر ــ که دیوان <برای آسیب رساندن> به‌اندیشه، گفتار وکردار او ناتوانترند، اهریمن و دیوان <برای آسیب رساندن> به‌تن او ناتوانترند ــ کسی است که خویدوده و یشت کرده باشد .



۱ــ از دین پیداست هنگامی که زردشت از پیش هرمزد خدای آمد، در جهان هرکجا که رفت، پس این گفت که: «دین بستایید، خویدوده کنید. ۲ــ و برای

خوبی گویم.» و آنگاه دیوپرستان، وظیفه نشناسان، بدان، با تعجب این گفتند که: «کاری چنان سخت و دشوار است، در دین ما خویدوده کردن ، نیست.» ۳ـ پس این چیره‌گنا (=اهریمن)، همانا، آن کاری را بهترین می‌گوید که <دیو ـ پرستان> باید کردن. ۴ـ پس از این پیداست که به‌دین و باور همهٔ دیوپرستان، آنچه برای ایشان گرانتر گناه گفته شده است ، بدین دین و باور نزد نیکان ، برترین و بزرگترین ثواب گفته شده است.

★ ★ ★

۱ـ این نیز ازدین پیداست که هرمزد به‌زردشت گفت: «برو، کار ثواب کن!» و زردشت گفت: «کدام کار ثواب را پیش کنم؟» ۲ـ هرمزد گفت که: «خویدوده ، چه از همهٔ <کارها> آن کار ثواب را پیشتر باید کردن، زیرا به انجام، هنگامی که هرکس را در جهان به‌دین برانگیزانند ، با خویدوده آید.»

★ ★ ★

۱ـ این نیز از دین پیداست که زردشت به هرمزد گفت که: «به چشم من تنگ (= دشوار) و سخت است که چگونه خویدوده را میان مردم روا بکنم (= رواج دهم)؟» ۲ـ هرمزد گفت که: «به چشم من نیز چون چشم توست، اما چون از هرکاری برتر است، پس باشد که به نظرت سخت و دشوار نیاید». ۲ـ به خویدوده کردن کوشا باش و کسان را نیز کوشا کن.

۹

۱ـ درباب این که ثواب یزش (=عبادت) را چنان‌که می‌دانم و می‌توانم از اوستا استنباط کنم به تفصیل نویسم و ازآن کم <نک>نم. ۲ـ کسی که <مینوی>* درون(۱) را ستایش کند، ثوابش یک تناپل است و شگفتی ، پیروزگری، نیرو و چابکی مینوی درون چنان است که هنگامی که خورشید اندر شود (= غروب کند)، اهریمن <با> دیوان، به‌شمار چون بش (=یال) اسب، برای نابودی جهان، از دوزخ به جهان آید . ۳ـ اگر مینوی درون را ستایش‌کنند،

* نک: فصل ۵۸

با آن دیوان کارزار کند . نود ونه بار مانند گاو بشکوچ (۲) ، چنان سخت ستیز کند پس دیوان را چون تگرگ که برزمین افتد، برزمین زند. ۴ــ وهرمزد آن سخن دوم را از اونپرسد، چه پیداست که هر پرهیزکار و گناهکاری که به پل‌چینود(۳) رسند و هرمزد را ببینند، هرمزد از هرکس بپرسد که: «چه‌کردی، و کار چه‌کسی را همی کردی، به خورش چه‌کسی زیستی؟» ۵ــ اگــر پرهیزکار <باشد> پس <سخن> دوم را از او نپرسد، چه <اورا> به گردومان (=بهشت برین) برند ۶ــ و اگر گناهکار باشد، درد وبدی به‌خویش کند، به دوزخ رود. ۷ــ و اهریمن بدو گوید که: «چرا به سوراخ من آمدی که این‌جا به‌جز درد و دشواری و بــدی ، چیز دیگری برای تو درآن <نیست>.» ۸ــ ازآن سخنی که هرمزد چنین گفت و اهریمن چنان گفت <ایشان را> پشیمانی باشد و به‌سبب آن پشیمانی است که مردهٔ ایشان را باز آرایند. ۹ــ و اگر * گوشودای(۴) درون و دعای‌خشنودی(۵) هرمزد خدای بسیار کرده شود، سیصد ثواب است و آن‌گاه نیز به‌سبب گوشودای درون، ثواب بخشندگی و پرهیزکاری نزد ایزدان بیشتر است وآن‌گاه نیز <با> اوستا، مقــام ومــرتبه را بیشتر افــزایند و رامش بیشتر کنند. و ثــواب درون سه‌گانه ــ در دین یشت کوچک(۶) خوانده شد ــ به اندازهٔ بودن سه درون‌است. اگر طرز (۷) قرار گرفتن نان درون به درازا بــاشد، پس ثواب آن دوبرابر درون <ساده> است و اگر دوبرابر درون باشد، پس ثواب آن دوبرابر درون بــاشد. ثواب یشت بدون زوهر (۸) برابر یکصد تناپل است و ثواب آن یک با زوهر، همانا یک هــزار تناپل است. ۱۰ــ یشت کــردن چنان بــزرگ ، مهم، ویژه و ارجمند است که از اوستا پیداست که اگر مرد پانزده ساله باشد و یشت نکرده باشد، پس بــاید نان وآب بــه آیین سگــان و پرندگان بــدو داد. ۱۱ــ ثــواب ویسپرد (۹) بدون زوهر، هزار تناپل ، آن که بازوهر باشد، یکصد هــزار تناپل است. ۱۲ــ ثواب هادخت (۱۰) بدون زوهر، دوهزار تناپل، آن‌که بازوهر باشد، دویست هزار تناپل است. ۱۳ــ ثواب دوازده هماست(۱۰) بدون زوهر دویست و دوهــزار تناپل، آن‌کــه بازوهر بــاشد، هزار هــزار تناپل است. ۱۴ــ ثواب همادین (۱۲)، با ده‌هماست، همانا یکصد برابر آن با یک هماست است وثواب همادین بازوهر و ده هماست، یکصد برابر همادین بــا ده هماست بدون زوهــر است . ثواب همادین یک هماست بدون زوهر همانــا سه ملیون و چهــار صد هــزار تناپل است . ثــواب یک هماست بــازوهر ، هشتصد ملیــون ، ثــواب

* نک: فصل ۵۸.

ده هماست بدون زوهر چهار ملیون ، ثواب ده هماست با زوهر ششصد ملیون است . با اوستا ثواب را بیشتر افزایند . ثواب ده هماست با زوهر ، چنان که نوشته شد . بدین سبب اگر همادین برگزار کنند ، پس همهٔ گناه از ذمه برود، مگر گناه مرگ ارزان. ۱۵ـ پس ثواب چیزی که در عمل چنین آسان است، چنان بزرگ است که با همادین، این اندازه ثواب باشد ، چون روان مردمان به پل‌چینود رسد، گناه و ثواب را به ترازو نهند و اگر ثوابش به اندازهٔ یک تار موی دوک (۱۳) بیشتر <باشد> ، پس به بهشت هدایت کنند، اگر گناهش به اندازهٔ سر یک مژه <بیشتر باشد> پس به‌سبب سر یک تار مژه بیشتر بودن ، به دوزخ هدایت کنند . ۱٦ـ چون ثواب کردن چنان آسان است که گناه کردن نیز ، باید به‌ثواب کردن کوشا بود و از گناه کردن دوری‌کرد، زیرا کسی که از گناه بپرهیزد به دوزخ نرود (۱٤).

۱۰

۱ـ دربارهٔ این‌که زردشت از هرمزد پرسید که: «برای مردمان چه هنری بهتر است؟» ۲ـ هرمزد گفت: «راست گویی بهتر است، چه در راست گویی نیک نامی در جهان و سعادت و رستگاری در بهشت است و پیوندان و نوادگان تو به‌سبب کار ثواب ، کسان بهتری باشند . روان تو، خود رستگار شود، زیرا کسی که به خاطر راستی، خواسته‌اش (=مال وثروت) زیان بیند، پس بهتر ازآن کسی است که به سبب دروغ، روانش صدمه بیند، زیرا خواسته را باز شاید اندوختن و روان کسی که مرد، بشوند (=دورشوند)، پس چاره نیست. ۳ـ چه پیداست که نه دوست به دوست ونه برادر به برادر و نه پدر به پسر ، اگر هم ایشان را کار ثواب بیش باشد ـ یعنی آن‌که به سبب آن پرهیزکار باشند ـ هنگامی‌که از گیتی بروند (=بمیرند) به یکدیگر نتوانند داد(۱).

★ ★ ★

۱ـ دربارهٔ این‌که رادی (=بخشندگی) ثوابی چنان بزرگ و ارجمند و ویژه است که <سبب> رسیدن (= نزدیکی) به ایزدان و نیکان است. در گیتی ، نیکی به هرمزد، امشاسپندان بیشتر از خانه‌ای برسد که به نیکان و ارزانیان ،

با تقوا رادی کنند. نیکی هیربدان (=آموزگاران) و شاگردان ارزانی، به خانهٔ رادان متقی برسد. ۲ــ هرثوابی، که ایشان (= ارزانیان، هیربدان و شاگردان) در خانهٔ رادان کنند، راد متقی را چنان باشد، که به دست خود کرده باشد. ۳ــ بدی به هرمزد ودیگر ایزدان از خانهٔ رادان نامتقی است کــه به‌سبب وظیفه ــ نشناسی، دزد و راهزن بــه خانهٔ آنــان رسند . گناهکــاران در آن خانه گنــاه اندیشند ، <گناه> گویند و <گناه> کنند و راد نامتقی را چنان باشد که بــا دست خود کرده باشد .

★ ★ ★

این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت: «کسی که رادی را بــا شناسایی و گزینش انجام دهد، مانند من است که هرمزدم. و کسی که با نادانی و بدون شناسایی و بی‌گزینش انجام دهد، <مانند> اهریمن است .

★ ★ ★

۱ــ این نیز از دین پیداست که اگر دومرد باهم مجادله کنند، یکی گوید که: «چون من بخشش به‌گزین (=به‌جا) می‌کنم، به کسی چیزی ندهم تااین که اورا به تقوا <بشناسم> و از چگونگــی ابزار (=امکان) او آگاه باشم. او بــدین سخن که چنین گوید به دوزخ رود.» ۲ــ یکی گوید کــه: «من نه پرهیزکار و نــه گناهکار شناسم ، اما کسی که از من کار ثواب پذیرد (=به امر به معروف ونهی از منکر من توجه کند)، یعنی پرهیزکاری را بستاید و دیوان را بیازارد، گناهی ازاو ندانم (= اورا گناهکار نمی‌شناسم)، به یقین اورا مردی نیک می‌شمارم و بدو گوشت و جامه دهم.» او بدان سخن که چنین گوید، به بهشت رود.

★ ★ ★

۱ــ این نیز از اوستا پیداست: کسی که به‌مرد پرهیزکار چیز دهد به‌بهشت رسد و کسی که به گناهکاران چیز دهد و نداند که گناهکار است، اگر به دانش رسد (=ثابت شود) کــه گناهکار است ، پس باید بازستاند و اگر گواهی باید آورد که من این چیز به‌تو ندادم، پس همانا بیاورد، وهریک را که توان کــردن باشد ، بکند <تا او> تملک خواسته نکند (۲).

★ ★ ★

این نیز از دین پیداست که رادی چنان شگفت‌انگیز است که اگر کسی به مرد نیکی خواسته دهد، پس در زمان (=فوراً) بانگ سخن (= بانگ سپاس مرد نیک) به پیش هرمزد خدای رسد و بدو (=بخشنده) مزد و پاداش دهد .

★ ★ ★

این نیز پیداست که رادی چنان ارجمند است زمانی که هرمزد غله را <آفرید>، پس سفته (=شاخهٔ گندم) چهار انگشت بود و خوشه‌اش به بلندی سه نیزه و انبوه (۳) بود . دیوان برفتند و آن غله را ازملهی و مهلیانه(٤) به‌زور فراز گرفتند تا دوباره نابود کنند. هرمزد چارهٔ کار کرد و هدیش(٥) به هیأت آسیابی برای چاره خواستن کار نزد ملها و ملهیانه(٤) رسید و غله خواست. آن غله بدو نموده شد. پس مینوی رادی و هدیش و دهمان آفرین(٦) به‌نبرد آمدند. دیوان را نابود کردند و به‌ستوه آوردند(۷).

★ ★ ★

این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «رادی کاری چنان شایسته است که سی و سه راه از گرودمان به پل چینود است وهرکه به سبب ثوابی پرهیزکار باشد، پس به‌یک راه تواند رفت و آنکه به‌سبب رادی پرهیزکار باشد پس به همهٔ آن راهها می‌تواند برود(۸).

★ ★ ★

این نیز پیداست کسی که کار نیکی کند و کسی را که چیزی نیست ، پس چیز دهد، پس هر ثوابکاری درآن است.

★ ★ ★

این نیز پیداست که مرد باید اندیشه از گناه دور دارد. زبان را از سخنی که نباید گفت دور دارد و اندیشه از زن ببندد . برای شکم آن چنان نکوشد که هرچه بشنود، پس همانا باید (=گوید که لازم است).

★ ★ ★

این نیز پیداست که همهٔ مردم <باید> با یکدیگر چنان رفتار کنند ، که برادرند. باید که بادوستی بخورند و آنچه که باید کردن، کنند و برای روان ثوابکاری کنند و به مردان پرهیزکار بخشش کنند و باگذشت و بدون خشم با مردم رفتار کنند و با گزینش چیز دهند (=بخشش به‌جا کنند).

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «این پنج چیز را نیکوتر آفریدم: خورشید که بالا آید . تن جم که پرفره باشد. هنگامی که باران شده باشد، آب به مرغزار نشسته باشد و آفتاب برآن افتد. مهر دارندهٔ چراگاههای فراخ(۹) که به کشور رسد، در کشور پیمانداری کند، و آتش سرخ سوزان که در گاهنبار(۱۰) زوهر برآن دارند و من از آن پنج چیز، پس این چیز را نیکوتر و بایسته‌تر آفریدم: کسی را که آگاهانه و بادانش چیز راست گوید . ۲ـ این پنج چیز را زشت‌تر دیدم: دخمه‌ای که در دشتی کنده شده باشد و مردهٔ تازه درون آن برده شده باشد و آن (=مرده) فساد آغاز کند، و اگر در شب زمستان تاریک ، دشمنان در راه باشند . و زبان بدان، فرمانروایان بد و ستمکاران که با خشم ، با فرمانروایی بد و با شدت باآن فرمان دادند. و آنانی که در کشور نیکی کردند، اما مهر ایشان را نگاه نداشتند. پیری که بر مردمان آمده باشد و بی‌موقع آمده باشد. پس‌از آن همه، به چشم من این چیز زشت‌تر باشد که کسی آگاهانه دروغ گفت.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که رادی ثوابی چنان شایسته است که زمین آن خوب پسندد که مرد راد برآن رود. باد آن پسندد که به‌تن مرد راد رسد. زن آن خوب پسندد که مرد راد شوی او <باشد>. اسب آن خوب پسندد که مرد راد بر او کمان کشد و گوسفند آن خوب پسندد که مرد راد بر از او خورد. به سبب فرهٔ رادان، خورشید بدان راه (= راه رادان) رود، ماه نیز بدان راه رود، ستارگان به راه ایشان روند، ازآن‌رو که رادان چیز می‌دهند <تا> مردمان جهان زندگی کنند و بچهٔ مرغان درون تخم و بیرون تخم زندگی کنند(۱۱).

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «هرچه رادان بدهند ، من یکی را دو بازدهم و انبارم (=پاداش آنهارا دوبرابر می‌دهم و برایشان ذخیره می‌کنم).

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد گفت که: «من رادان را احترام کردم وقتی دیدم روان رادان را که به کوه البرز گذشتند <و> به گرودمان رفتند.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد گفت که: «خوشا <به> تو <ای> راد! که از روانهای دیگر به نیروتر و پیروزگرتر آیی.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «دربارهٔ همهٔ مردم به‌تو ، که زردشت هستی، گویم: گرودمان، بهشت هرمزد ازآن آنان است که به پرهیزکاران رادی کنند.» واین را نیز گفت که: «دربارهٔ همهٔ مردم به تو، که زردشت هستی، گویم که دوزخ تاریکی از آن‌آنان است که به‌گناهکاران رادی‌کنند.»(۱۲)

۱۱

۱ـ اگر مردمان کستی گشاده (۱) (=بدون کستی) وپیراهن یک لا پوشیده باشند، نخستین‌گامی که بنهند <تا چهارمین گام>، یک فرمان گناه وچهارمین گام یک تناپل است وپس تا بایستند نیز ازیک تناپل بیشتر نیست. ۲ـ اگر بایستند، سپس برود، آن‌گاه حکم آن در اصل همانند یک موزه (۲) رفتن است. آن‌گاه، حکم گشاده رفتن بدتر از یک موزه رفتن است و شیر همهٔ مادگان جهان بکاهد(۳). ۳ـ کسی که ایستاده ادرار کند، پس گناهش یک تناپل و کسی که آن سوی نه پا (=پشت پا) به اندازهٔ یک وجب و دو انگشت، ادرار کند،گناهش یک تناپل است(٤). ٤ـ وکسی که منی را ناتوان کند، پس یک تناپل گناه است. ٥ـ وکسی که خوردنی وغذا را بی‌مصرف ریزد، پس یک تناپل‌گناه است.

٦ــ کسی که در شب به سوی باختر آب ریزد، پس یک تناپل گناه است(٥) . ۷ــ کسی‌که به زور یک درهم از مردی بگیرد یا بدزدد، یک یات گناه است. به گیتی (=تاوان مادی) آن‌را که بــه زور گیرد، چهار درهم و آن را که بدزدد، دو درهم باید داد. ۸ــ کسی که گوسفندی بدزدد یا غارت کند، یک یات گناه است و <برای دزدیدن> هشت و <برای غارت کردن> دو <گوسفند> باز بایـد داد. ۹ــ کسی که ستوری بدزدد یا غارت کند، آن‌گاه به مینویی یکصد و چهــار استیر گناه است و به‌گیتی <برای دزدیدن> چهار و <برای غارت کردن> دو <ستور> باید بازداد. ۱۰ــ کسی کــه بنده‌ای بدزدد ، پس یک تناپل گنــاه مینویی است و به گیتی چهاری و دوی بازباید دادن. ۱۱ــ کسی که زنی به‌مردی دهد و مردی که زن بدو داده شود، پس زن را به عنوان اشوداد بپذیرفت. پس‌از آن زن را به مرد دیگری دهد (=مرد اول) که زن را به شوهر داده است) و زن به داده شدن بــه مرد دوم و همچنین به مــرد نخست همداستان بــاشد، اگر مدت یکسال بدزدد (= مرد دوم یکسال زن را دزدانه نگاه دارد)، پس مرد <دوم> ، زن و نیز آن مردی‌که پس (=دوباره) زن را به مرد دوم داده است، مرگ ارزان باشند. دربارهٔ ایشان جایی نوشتم و به‌تفصیل بیشتر نوشتم (٦).

۱۲

۱ــ کسی‌که با مردی باسخن دوستانه پیمان کند، آن پیمان بشکند ، تــا سیصد سال هرکه از پیوند آن مرد است همه را این بیم <باشد> کــه پیمان شکنی به‌ایشان رسد. ۲ــ دوم آن کسی که برای این کار دست دهد که با مــن پیمان کن و پیمان بشکند، تا ششصد سال، چنان که نوشتم . ۳ــ سوم آن‌کسی که گوسفندی بدهد کــه با <من> پیمان کن، پیمان بشکند ، تا هفتصد سال ، همچنان‌که گفتم. ٤ــ چهارم آن کسی که ستوری برای این کار دهد که با <من> پیمان کن، پیمان بشکند، تا هشتصد سال، همچنان کــه نوشتم. ٥ــ پنجم آن کسی‌که پانصد درهم برای این‌کار دهد که با <من> پیمان کن و پیمان بشکند تا نهصد سال، همچنان‌که گفتم. ٦ــ ششم آن کسی که دهی برای این کار بدهد که با من پیمان‌کن و پیمان بشکند تا هزار سال، همچنان‌که گفتم.» (۱)

۱۳

۱ـ این نیز پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «باشه (=خمیازه) و ویاس(۱) (= دهن دره) به <چه> کار رود، همچنین شنوسه (=عطسه)؟» ۲ـ و هرمزد گفت که: «<به‌سبب> کـار کردن (=فعالیت) اهریمن و دیوان بـرای صدمه زدن به‌زندگی، <خمیازه، دهن دره و عطسه> آید(۲).» ۳ـ زردشت گفت: «آزار آن چیست؟» هرمزد گفت: «اگر برآن یک یثا اهو وئیریو (۳) و یک اشم وهو(٤) بگـویند، پس هیچ گناه و زیـان کـردن نتواند و سود ویـژه‌ای از آن باشد(٥). ٥ـ زیرا بسیار چیز باشد که این اهریمن پلید برای زیان آفریدگان من آفـرید و من، آن‌را <که> از او بود (=ازآن اهـریمن بود)، ازآن سود آوردم . برای آفریدگان من سود و یاری بسیار و بـرای آفریدگان اهریمن گزند و زیـان گران ازآن بود. ٦ـ چه پیداست که اهریمن پنداشت که سه چیز را گرانتر بـه آفریدگان هرمزد همی کنم، هرمزد را رنج ازآن بیش <باشد> . ۷ـ اگر آن چیز را نمی‌آفرید ، برای اهریمن پلید سودمندتر مـی‌بود ، برای آفریدگان من، از آن گزند گران می‌بود. ۸ـ یکی آن که چون مرگ را آفرید، مردم مردند. چه پیداست چون آز و نیاز و دروغ و ستیز را آفریده بود، <اگر> مردم نمی‌مردند ، پیری را می‌بایست کشت وهمهٔ مردم، به همه روزگار، بایکدیگر ستیز و کارزار می‌کردند. این می‌گفتند که: «چون نمیریم، پس مارا خواسته بیشتر باید و آن‌گاه همهٔ مردم به سبب بیم از یکدیگر، به سوراخ کوه و دشت می‌بایست زیست و آفریدگان را بدی گران می‌بود. ۹ـ یکی آن‌که اگر آب را خشکیدن نمی‌بود، به همهٔ این زمین می‌ایستاد و ازآن بدی گران می‌بود. ۱۰ـ یکی آن‌که آتش را بفسرد (= خاموش کرد) چه اگـر آتش همچنان مـی‌سوخت و نمی‌فسرد ، آتش درهمهٔ جهان چنـان می‌ایستاد، که هرکس را بیم سوزش می‌بود و ازآن بدی و دشواری گران می‌بود.»

★ ★ ★

۱ـ این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «همهٔ مردم اندر جهان تا زنده هستند، پس ایشان را بایست (=ضرورت) به سه‌گونه است. ۲ـ کـه اگر درست (=سلامت) باشند و ایشان را بیماری و پادافراهی نباشد ، پس همهٔ نیکی گیتی، همانا، ایشان را باید. ۳ـ اگر ایشان را تنگی و دشواری بـاشد ، پس ایشان را آن باید که جان ازتن برود. ٤ـ و اگر ایشان را جان <ازتن> بـه

جدایی ایستاد واز گیتی ناامید شدند، پس ایشان را رستگاری روان ازهرچه به کامتر (=مطلوبتر) است.»

۱۴

۱ــ جایی پیداست که هرمزد به گوسفندان گفت که: «تن به گیتی دهید تا همانــا مردمان شما را بخورند .» ۲ــ و گوسفندان بدی را کــه اکنون از مردمان بدیشان می‌رسد، آن‌گاه به مینوی دیدند، با هرمزد بسیار نبرد و پیکار کردنــد (= بحث و مجادله کردند). ۳ــ پس هرمزد باایشان پیمانی کرد که تن بدهید ، آنچه گناه کنید، پس برذمهٔ شما نباشد. امــا تن ندادند . ٤ــ پس گوسفنــدان گفتند: «گناهی‌که ما کنیم بر ذمهٔ چه‌کسی باشد؟» ٥ــ هرمزد گفت: «آن‌که گوشت شمارا بخورد و دست در گناه دارد. همهٔ گناهی که گوسفند کند برذمهٔ او باشد. ٦ــ زیرا کسی که ماهی کوچکی را خورده بــاشد گناه کند و نیز اگر مردی شتری را بکشد، پس بر ذمه‌اش است. ۷ــ گوشت منکران و بددینان را، حتی یک بار، خریدن جایز نیست و حتی اگــر پنداری کــه بددین بمیرد، هیچ چیز بدو نباید داد.» (۱)

۱٥

۱ــ دربــارهٔ این‌که کدام یزش را اگــر کنند ، به پل رود . ۲ــ خــورشید و گاهنبار(۱) و ربیهون (۲) و سدوش (۳) و فروردیگان به پل رود (٤). ۳ــ کــار این که اگر نکنند ، آن‌گاه بر چینود پل که سرش به چکاد داییتی (٥) و زیــرش دوزخ است، پادافراه باید کردن. ٤ــ وچون مردم بمیرد، <اگر> از گناهی کــه کرده است، توبه کند، اورا به سحرگاه سومین روز، به چکاد داییتی هدایت کنند و به بهشت برند. ٥ــ کسی که گناه مرگ ارزان کرده باشد و به گیتی توبه‌کند، سرش را ببرند ، پس فوراً، برایش سدوش بایــد ساختن و یشتن و رستگــار <شود> . و اگر توبه <کند و> نتوانند سرش را در گیتی ببرند، به مینویی، درشب سوم، به بن‌پل، سرش را ببرند، آن‌گاه نیز به چهارم روز سدوش بــاید داشتن ، رستگار <شود> . ٦ــ و اگر توبه نکرد، به دوزخ رود و تا تن پسین در دوزخ باشد. ۷ــ به هنگام ، اورا تنومندانه (=باتن مادی) بازسازند وسرش

را ببرند و پادافراه دوزخ بدو بنمایند. ۸ــ دستوری بود که گفت که: «کسی که یک گناه مرگ ارزان کرده باشد ، همانا رستگار شود . کسی که دو <گناه مرگ ارزان> کرده باشد <رستگار> نشود، زیرا به گیتی مردی را کشته است و باید که باز خود اورا به گیتی بکشند ، چون آن توبه انجام نیافته باشد». ۹ــ آن‌که گفت <کنندهٔ> یک گناه مرگ ارزان رستگار شود و <کنندهٔ> دوگناه مرگ ارزان <رستگار> نشود، پس سبب این امر را نیز بگفت که : «سر اورا به گیتی یک بار توان برید». ۱۰ــ و نیز آن‌که گفت <کنندهٔ> دوگناه مرگ ارزان همانا رستگار شود، پس <سبب این> امر را بگفت که: «به‌گیتی سر <از> تن ببرند و شب سوم، به مینو، به بن‌پل، آن (=سر) روان را ببرند». ۱۱ــ و پوریوتکیشان (= آموزگاران نخستین دین) همه بر این عقیده بودند، که اگر توبه کرد، به دوزخ نرود، زیرا که سر روان را ببرند و می‌توان سر روان را بسیار بار برید. ۱۲ــ اگر گناه مرگ ارزان بسیار کرده باشد وتوبه نکند، به دوزخ رود و به تن پسین ، به تنومندی (=باتن مادی)، اورا بازسازند و برای هریک <گناه مرگ ارزان> یک بار سرش را ببرند و پادافراه دوزخ بنمایند و رستگار <شود>(٦). ۱۳ــ کسی‌که یک سال گاهنبار برگزار نکند، پس برای هریکی، یک ایرشت* بر ذمه‌اش است و آن گناه به پل رود تا پادا ــ فراهش کنند، پس نتواند از پل اندر رود (=از پل گذر کند). ۱٤ــ کسی که در روز خورشید را یک بار ستایش نکند، پس یک فرمان گناه است و اگر دوبار ستایش نکند، پس دو فرمان گناه و اگر سه بار ستایش نکند ، یک ایرشت بر ذمه‌اش است و آن (=گناه) نیز به پل رود . اگر روز دوم هرسه بار ستایش نکند، اورا همی چنین باشد (۷). ۱۵ــ و برای <برگزار نکردن مراسم> ربیهون سدوش و فروردیگان ، هریک را <گناهی> بیش‌از فرمان نباشد و آن (= گناه) نیز به پل رود.

★ ★ ★

۱ــ هنگامی که مردم از گیتی بروند (=بمیرند)، چون روانشان را آمار کنند، اورا که ثوابش از گناهش بیشتر است، پس به بهشت هدایت کنند. ۲ــ او که وام همالان برعهده‌اش است و در تن پسین ، برایش صدقه کنند، گناه و ثوابش روانی است (=به روان می‌رسد) و ثواب را مزد دهند و گناه را پادافراه کنند. ۳ــ مردمان به هنگام درگذشت پیش آن <کسی> توبه باید کردن که

---

* نک: یادداشت شمارهٔ ۲ فصل ۲

قانون و تفسیر آن (=اوستا و زند) را از بر است و از مورد گناه و ثواب آگاهتر است وباید یک ، یک ، گناه را برایش بشمرد . ٤ـ هرآن را که ممکن است، پس باید جبران کند،اگر ممکن باشد <و> جبران نکند ، پس توبه نیست (= توبه مورد قبول نیست) زیرا توبه برای امر ناممکن باشد . ٥ـ و برای گناه همالان ، باید همال را خشنود کرد و باید ازآن دربرابر همال توبه کرد ، مگر تاوان گادن ، چه برای آن،باید دربرابر رد خویش توبه کرد . بدان گونه که خواست شوی را می‌داند، باید به شوی کفاره دهد، برای این کار که تا دوستی او نسبت به زن و فرزندش ازمیان نرود(۸) .

★ ★ ★

اگر مردی یک بار گناهی کند و توبه کند و اگر دوبار کند و توبه کند واگر سه بار کند وتوبه کند و اگر چهاربارکند و توبه‌کند، پس چهارم بار یک چهارم آن برذمه‌اش باشد .

★ ★ ★

۱ـ اگرمردی دریک روز ازهمهٔ گناهی که کرده است جزء به‌جزء توبه کند و آن را جبران کند، پس دوباره، عمداً ، همان گناه را انجام دهد، پس تمام گناه بر ذمه‌اش باشد. ۲ـ واگر همانا توبه کنند ، پس نخست باید از گناه مرگ ارزان توبه کرد، آن‌گاه باید از دیگر گناهها توبه کرد. ۳ـ دستوری بود که گفت : «از اوستا چنین پیداست که اگر گوید که از همهٔ گناهی که ازمن سرزده است، جمعاً توبه می‌کنم، پس توبه کرده باشد». ٤ـ دستوری بود که گفت: «باید گناهی را که کرده است، یک یک ، برشمرد و توبه کند، وگرنه توبه نباشد (=توبه او قبول نباشد).»

★ ★ ★

۱ـ از اوستا استنباط شود که این عرسه را باید کردن : پشیمانی ، آشکارگی وتوبه(۹). ۲ـ وپشیمانی آن است که به اندیشه پشیمان باشد. ۳ـ وآشکاری آن باشد که شرم را پشت سر باز افکند (=شرم را کنار نهد) وگناهی را که کرده است، یک یک پیش رد دستور بگوید و توبه کند. ٤ـ دستوری

بود که چنین گفت که: «اگر مردی به هنگام مرگ، خود <توبه> کند، نیزجایز است زیرا تا کسی گناهی را که نهانی کرده است، پیش دستور خویش بگوید، از ذمه‌اش برود». از اوستا پیداست که اگر رد دستور گناهی را که آن مرد جزء به جزء پیش <او> برشمرد، اندکی آشکار کند، آن مرد دستور مرگ ارزان باشد (۱۰).

۱۶

۱ــ دربارهٔ گاهنبار پیداست: کسی‌که بسازد، برگزار کند، بخورد و با رادی و راستی بدهد، پس ثوابش چنان است که یک هزار میش زهی (=زاییده) که بره به همراهشان است، به عنوان هدیه، به مرد پرهیزکار، صدقه داده باشد. ۲ــ کسی که بخورد، کسی که بسازد، کسی‌که بدهد، پس همه را، همانا، این ثواب باشد. ۳ــ اگر با ده مرد گاهنباری برپا کنند، ازاین گاهنبار تاآن گاهنبار، هرکار ثوابی که از آن ده مرد، یکی بکند، همگی را چنان بهر باشد که به دست خود کرده باشد و اگر با صد مرد و اگر با هزارمرد <برگزار شود> چنین باشد. ٤ــ و گاهنبار را پیداست که پیش‌از پنج روز <مانده> که فرا رسد، همهٔ آفریدگان هرمزد: آن که در زیرزمین است مانند روباه، راسو، قاقم، موش ودیگر همهٔ آفریدگان روی زمین مانند آب، گیاه، گوسفند و مردم امید دارند که از مینوی گاهنبار افزونی یابیم و پیداست که آن میزدی(۱) بزرگتر و بهتر است که <در> گاهنبار <باشد>.

★ ★ ★

۱ــ جایی پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «هرگز میزد کردی؟» ۲ــ هرمزد گفت: «کردم. چه زمانی که جهان آفریدم، پس میزدی بکردم. هنگامی که جان به کیومرث (۲) دادم، پس میزدی بکردم. زمانی که تو <ای> زردشت! از مادر زاده شدی، پس میزدی بکردم. زمانی که دین ازمن بپذیرفتی، پس‌میزدی بکردم، که میزد چنان ارزشمند است که مردمان هرکاری را که با درستی فراز کنند (=آغاز کنند)، پس باید به پایان، میزدی بکنند.» ۳ــ چه پیداست که میزدی که بایک مرد <باشد>، پس بیور فروهر پرهیزکاران بدان رسند. ٤ــ زردشت این را از هرمزد پرسید که: «میزدی که به ایزدان رسد، پس نشانش

چیست؟» ۵ــ وهرمزد گفت که: «یک نشان: که اگر باران باید، در میزد باران شود. ۶ــ این نیز نشانی: اگر آنهایی را که میزد همی کنند، پیشتر نفاقی بوده باشد، در میزد آشتی کنند. ۷ــ واین نیز نشانی: اگر مرد نیک و خوب و ارزانی (= مستحق) که به میزد خوانده نشده است (= دعوت نشده است)، با خواست (۳) <خود> به آن میزد رسد، اورا بپذیرند و نیک دارند.» ۸ــ واین نیز پرسید که: «میزدی که به دیوان رسد، پس نشانش چیست؟» ۹ــ و گفت که: «ابر بارانزا را باران باید، گریز (=فرار) کند(۴). در میزد با یکدیگر ستیز و کارزار کنند، مردم بد به میزد آیند و اگر همی چنین شود، میزد به دیوان رسیده باشد.»

۱۷

۱ــ در باب اینکه: کودک هفت ساله نباید یشت کند . آن (=کودک) هشت ساله، همانا، باید بکند. ۲ــ زن که یشت کرده باشد، پس نباید خورشید و آتش بیرام(۱) را نیایش کند. نباید استفرید (۲) (=نذر) کنند و <از آن> بخورند. نباید یزش با زوهر کنند زیرا نباید به آتشگاه وارد شوند . همانا ، باید گاهنبار برگزار کنند. باید ربیهون را، که درآن یشت همی کنند، برپادارند. نباید به بیرون بروند. هرمیزدی را که باید دعای آفرینگان(۳) بدان گویند ، به پیشتر ندارند (= به تأخیر نیندازند). گاهنبار، نونابر، سالیگان، فروردیگان و استفرید، نیز چنان است .

★ ★ ★

این را نیز هرمزد به زردشت گفت که: «به مردان و به زنان، هردو فرمودم که یشت کنید. به مردان <گفتم>ــ زیرا زنان پس‌از پانزده سالگی شوهرکردن را بهتر از واژه آموختن (=تحصیل کردن) و یشت کردن می‌پسندند ــ زیرا هیچ یک از مردمان پرهیزکار گرودمانی نشود تا گاهان(۴) را ازبر نکند . اشو زردشت! به‌آن مردم که در یشت کردن کوتاهی نکنند، چیز دهید وگویید که برای من یشت کنید، آن یشت را «گیتی خرید» (۵) خوانند .

★ ★ ★

دربارهٔ این‌که اگر پادشاهان و خدایان زمانه (=فرمانروایان و صاحبان قدرت) مردم را به‌اجبار به‌کار خواستاری (= بیگاری؟) گیرند ، اگر <مردم> آن کار خواستاری را بپذیرند و بکنند بهتر است یا که شهر و زمین را رهاکنند و بروند. وراستی که کاری دشوار است که زیردست پادشاهان کار خواستاری کند .

★ ★ ★

۱ــ از اوستا پیداست که هرمزد به زردشت چنین گفت که: «یزش آن‌کسی کن که اگر کنی بی‌گمان باشی که به بهشت رسی.» ۲ــ زردشت گفت: «یزش چه کسی؟» ۳ــ هرمزد گفت که: «یزش دادار هرمزد کنید، چه هرکس بدین هم‌داستان است که همانا یزش دادار هرمزد باید کردن.» ٤ــ وگوسفندان را مراقبت کنید ، چه اگر روان را هم داستان نباشد، پس تن را همداستان است(٦) (= اگربرای روان سودمند نباشد ، برای تن سودمند است)، چه پیداست که چون گوسفندان به آب و علف توانا <شوند> ، از گوسفند خوراک و جامه باشد. ٥ــ وشفاعت درویشان کنید، چه هرکس بدین هم داستان است که باید شفاعت درویشان کردن، چیز به دستوران دادن . چه هرکس بدین هم‌داستان است که چیز به دستوران باید <دادن>(۷). ٦ــ برای سود بزرگ کار کنید، چه هرکس بدین هم داستان است که همانا هرکس سود بزرگ را باید نگریستن. ۷ــ اگر مردی‌را که به ستم گیرند ، جا رها کند و برود وفرمانروایان بد، کار را به کس <دیگر> فرمایند، به آن‌کس که از کار او به شهر و زمین ویرانی و به مال مردمان زیان و صدمه رسد، آن مرد که شهر وزمین را رها کرد واگر شهر وزمین‌را رها نمی‌کرد ــ و به‌سبب کردن آن کار به‌وسیلهٔ او (= رها نکردن شهر و زمین)ــ آن <دیگری> نمی‌توانست به شهر و زمین مردمان زیان و صدمه کند. اگر اورا دربرابر کامگزار (=فرمانروا) بیم مرگ نیست، آن کار را نکند (=شهر و زمین را ترک نکند)، پس زیان و صدمه مردمان درآن شهر به پایان رسد. ۸ــ سود بزرگ کار را بایست نگریدن، چه هرمزد و امشاسپندان سود بزرگ کار را نگرند و هنگامی باشد که به سبب سود بزرگ کار، برای سود جهان ، آن کاری را کنند که برای مردمان از آن زیان باشد. ۹ــ چه باران کنند و مردم بسیاری در باران بمیرند . مردم بسیاری را رودها ببرند، مردم بسیاری در آب بمیرند و آن‌گاه نیز، چون باران کردن سودمندتر است، هرمزد و امشاسپندان برای باران کردن با اهریمن

و دیوان ستیز و کارزار کم نکنند .

۱۰ــ از اوستا پیداست که چون دشمنان بیگانه آیند وبخواهند به‌ایرانشهر خرابی و زیان بسیار کنند و ارتشتار (=سپاهی) برای بازداشتن ایشان به‌ور (=دژ) آنها رود. بسا باشد که ارتشتار بسیاری را بکشند و آن‌گاه نیز برای سود بزرگ بیگانگان بیایند وآتش بهرام ومرد پرهیزکار را بکشند، به‌ایرانشهر ویرانی و زیان کنند. ارتشتاری که کارزار نکند وبگریزد، مرگ ارزان<است>. آن‌که کند و اورا در کارزار بکشند ، رستگار شود. ۱۱ــ این سود بزرگ را نیز از مرد باید نگریدن که اگر دشمنان بیگانه اورا در شهر گمارند و در شهر زیان و آشوب کنند وخوداورا بیم مرگ نباشد ، شهر به دشمنان رها کند و برود <و> او (= دشمن) را بازداشتن توان، آن مرد باید <برای> زیانی که به آتش بهرام، مرد پرهیزکار، گوسفندان، آب و گیاه رسد، توزش (= جبران گناه) کند. این را گفتم که اگر اورا بیم مرگ نباشد ، پس باید که بکند (=دشمن را بازدارد).

۱۲ــ از اوستا پیداست که اگر مرد شهر را خود یک پشیز زیان و مردمان را سه هزار <پشیز زیان> باشد، پس می‌تواند که <مردم را> یاری نکند . اگر خودش را سود و مردمان را بیم به تن محتمل باشد (= احتمال صدمهٔ جانی باشد) ، باید که خواسته بدهد و ایشان را یاری کند و اگر اورا بیم به‌تن محتمل (= صدمهٔ جانی محتمل باشد) و کسان را بیم به‌تن یقین باشد، باید که خود تن بسپارد (= جان فدا کند) و ایشان را یاری کند. اگر اورا بیم از مرگ یقین و کسان را نیز بیم از مرگ یقین باشد ، پس می‌تواند که یاری نکند.

۱۳ــ و پیداست که هرمزد هنگامی که مردمان این زمان (=مینو) را به آن زمان (= گیتی) چنان شگفت‌انگیز آفرید و داد، پس فروهر مردمان این زمان به شکوه پیش هرمزد خدای ایستادند . ۱٤ــ هرمزد خدای فروهر ایشان را بدین دو چیز خرسند کرد: یکی آن‌که گفت که: «ثوابی که شما کنید، پس شما را مزد و پاداش بیشتر دهم.» ویکی آن‌که گفت: «بدان گاه، برای شما مردی بیافرینم، که شمارا از بدی نجات دهد، او (=مردی) که ایزدان آنچه را که لازم است در او پیدا کنند (=در وجود او آشکار کنند). اگر تن از آن کار ببرد (=از آن کارشانه خالی کند)، بدان کار گناهکار باشد.» چه فروهر مردمان بدان روی خرسند شدند که هرمزد چنین گفت .

۱۸

۱ــ در باب این‌که در جایی درمورد ارجمندی آتش بهرام نشاندن پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «جهان بهتر است یا آتش بهرام؟» ۲ــ هرمزد گفت که: «آتش بهرام بهتر از جهان است.» ۳ــ زردشت پرسید : «چرا؟» ٤ــ هرمزد گفت: «بدین روی که اگر آتش بهرام نمی‌بود، جهان را سامان دادن نمی‌بود.»

★ ★ ★

و جایی پیداست که زردشت به گشتاسب شاهنشاه گفت که: «به هرگاه و زمان (=درهرجا و همیشه) آتش بهرام بنشان. خویشتن را از نشاندن آتش بهرام باز مدار، چه اگر من آتش بهرام را نمی‌دادم ، هرگز زنده (= موجود زنده) در جهان نمی‌ماند ، نه‌توانگر کامیاب ونه کسی که برای سود، خواستار سود باشد، زیرا به‌سبب‌آتش بهرام است که به‌شب آمد و شد ممکن‌است(۱). به‌سبب آتش بهرام است که اهلشونگ(۲) در خانه میهمان باشد.

★ ★ ★

این نیز پیداست که هم‌چنان که‌رسیدن پیکها(۳) به ونند‌است (=پیکها به یاری ستارهٔ ونند راه را پیدا می‌کنند)، رسیدن ایزدان نیز به مان (= آتشگاه) آتش بهرام باشد .

★ ★ ★

۱ــ آتش بهرام چنان شگفت‌انگیز است که اگر به نیمه شب افروزند،اهریمن را بزنند (=بکشد) و فرزندان اهریمن، نه بیور و نه هزار و نهصد ونود ونه فرزند را بکشد. ۲ــ اگر بوی برآتش نهند، از آن سوی که باد آید ، آتش بهرام هزار دیو و دو برابر جادو وپری را <بکشد> . ۳ــ و اگر به نیمه شب نیفروزند، هزار دیو و دوچندان جادو وپری را بکشد. ٤ــ و اگر آتش آدروگ(٤) را به نیمه‌شب افروزند ، هزار دیو و دوچندان جادو وپری را بکشد. ۵ــ و اگر به نیمه شب نیفروزند نم، تاریکی را ببرد (=محدود کند) وکم کند (۵).

★ ★ ★

۱ــ جایی پیداست که آتش چنان ارجمند است که هرمزد تن مردمان را از تن آتش، جان را از فکر و اندیشهٔ خویش بیافرید و روشنی و فروغ را ازروشنی بی‌کران روشنی بیافرید و <آن آتش‌را> پنج <بخش> کرد. ۲ــ یکی آن‌که در گرودمان پیش خود (=هرمزد) سوزد و گوهر مردمان را با آن خوب کند. ویکی آن‌که در تن مردمان آفرید . یکی آن‌که دیو اسپنجروش(۶) را باآن نابود کند. یکی آن‌که در آب و گیاه آفرید. یکی آن‌که در گیتی خواست آفرید (۷). ۳ــ پیداست که هرمزد با امشاسپندان انجمن کرد و آتش نیز در انجمن بود. ٤ــ و پیش هرمزد و امشاسپندان سر را نگون کرد (= سر به‌زیر افکند) و گریست. ۵ــ امشاسپندان پیرامون آتش نشستند و گریستند . ٦ــ هنگامی که <آتش> دید امشاسپندان نیز می‌گریند، پیش هرمزد ایستاد و گریست. ۷ــ و به هرمزد گفت که: «تو، <ای> مهربان! ازاین جهان پربدی به گرودمان بی‌آفت روی ومرا این‌جا رها کنی. ۸ــ مرا با بردنی نادرست به خانهٔ مردمان برند. هنگامی که کدخدا (= صاحب خانه) بخسبد، پس به سرداری من، آفریدگان را به نابودی کشند و از من شعله گیرند و برای دزدیدن خانه، به درون خانه برند. <سپس> مرا بیفکنند وبکشند (= خاموش کنند). ۹ــ دودیگر آن‌که ازآن‌جا که مرا مراقبت کنند، به‌جایی برند و مراقبت نکنند و این‌جا بی‌هوش (= خاموش)، بر زمین افتم. ۱۰ــ سوم آن‌که جه<های> گناهکار، به دشتان (= قاعدگی) به نزدیکی من تازند و از جهش آنها، به‌اندازهٔ مساحت یک خانه ، گند به من رسد و بیمار شوم و ریمنی (=کثافت) خورم. ۱۱ــ چهارم آن‌گاه که جه<های> جادو به آتشگاه وارد شوند و مو دوتا کنند وجای را بیالایند(؟) (۸) و من موی و ریمنی ایشان را بخورم. ۱۲ــ و پنجم آن‌گاه که کودک<کان> آیند و برمن خدو (= آب دهان) و ریمنی افکنند و من از خدو و ریمنی آنها بخورم. ۱۳ــ ششم آن‌گاه که صنعتکاران برمن فلز ریمن برند و برمن با دهان باد دمند نه با دم. و<من> آن فلز را باناخرسندی و بی‌میلی بگدازم. ۱٤ــ هفتم آن که <مردمان> با آزمایش‌ور (۹) (=آزمایش ایزدی) ــ که صحت وسقم را آشکار کردم ــ مخالفند که با دلیل داوری نکرد . ۱۵ــ هشتم آن‌گاه که مرا از کار و ورز دور کنند و از جهان مینوی به جهان مادی برند و گناهکاران و پرهیزکاران را یکسان یاری توانم کرد (۱۰).

۱٦ــ این را نیز گفت که: «<ای> هرمزد! مرا به گیتی نیافرین، در جهان چون ستاره و ماه و خورشید که روشنی کنند، من نیز به تنهایی چنان کنم.»

۱۷ـ هرمزد وقتی گلهٔ آتش را شنید، پس به امشاسپندان گفت که: «چون آتش بدین گونه شکوه همی کند و من نیز نمی‌توانم بدون آتش، آفریدگان را به‌گیتی دهم، کدام را بهتر و سودمندتر می‌شمارید. ۱۸ـ که من این مست و گله را بر آتش روا دارم وآفریدگان را به گیتی دهم، یا آتش را به گیتی ندهم تا او را مست و گله‌نباشد، چون من این مست و گلهٔ آتش را درصورتی می‌توانم برد که اورا به گیتی نیافرینم.» ۱۹ـ و امشاسپندان گفتند که: «اگر آفریدگان را به گیتی بیافرینی بهتر و سودمندتر است تااین‌که آتش گله نکند و آفریدگان را به گیتی نیافرینی . اما تو <ای> مزدا! آتش را بستان و به بهرامی در آتشگاه بنشان. همانا اورا یاری کنیم و آذرگشنسب را بادست خویش گرفت و در آتشگاه ، به بهرامی، نشاند و آذرفرنبغ و آذر برزین مهر (۱۱) را بادست خویش نشاند و بریک یک آفرین کرد (=دعا کرد) که در مان (=آتشگاه) خویش روشنی دهنده و نیکی دهنده باشید.» ۲۰ـ وبه آتش گفت که: «به مردمان نیکی کن، درهمهٔ خانواده‌ها، در همهٔ دهها ، درهمهٔ استانها و درهمهٔ کشورها(۱۲) و ایشان تورا بزرگ دارند چه آب، چه گیاه و چه فروهر پرهیزکاران، هنگامی که برتو زوهر برند وهنگامی‌که «هیزم خشک برگزیده شده برای‌سوختن(۱۳)» برتو فراز دارند». ۲۱ـ آن‌گاه <نیز> آتش با آفرینش مادی<خود>به‌گیتی موافقت نکرد تا هرمزد با او پیمان بست و اورا به در بهشت پادشاه کرد و گرزی بدو فراز داد و فرمود که: «ازهرکه خشنود نیستی، بااین گرز اورا به دوزخ افکنید.» ۲۲ـ پس با دادن (= آفریده شدن) به گیتی هم داستان شد (=موافقت کرد) (۱٤).



۱ـ جایی پیداست کسی که آتش بهرام نشاند ، چند آتش بی‌نگهبان و بی‌محافظ باید جمع کند <تا> بتواند <آتش بهرام> بنشاند؟ ۲ـ دستوری برد که چنین گفت: «هزار و یک <آتش> باید جمع کند.» ۳ـ کسی که آتشی جمع کند و به‌آتش آدروگ(۱۵) <و از آتش آدروگ به> آتش بهرام برد ، پس نود ثواب برد. ٤ـ دستوری بود که چنین گفت: «کسی که آن را به سهو بکشد (= خاموش کند) ، مرگ ارزان باشد.» ٥ـ کسی که به سهو و کسی که به عمد(۱٦) و به هرطریقی آتش بهرام را بکشد، به یقین مرگ ارزان باشد(۱۷). ٦ـ اگر همانا جمع کند، نخست آن آتشی را باید جمع کند که بیم پختن نسا

<برآنست> ۷ـ و دوم آن‌که کثافت بدان پزند ۸ـ و سوم آن که سرگین کثیف بدان پزند، ۹ـ چهارم آن‌که کوزه بدان پزند . ۱۰ـ پنجم آن‌که آجر بدان پزند. ۱۱ـ ششم آن‌که از زرگـران است. ۱۲ـ هفتم آن‌که از نقره‌کـاران است. ۱۳ـ هشتم از چلنگـران. ۱٤ـ نهم از تنـور. ۱۵ـ دهـم از دیگ. ۱٦ـ یـازدهم از خربندگان، ده بندگان. ۱۷ـ دوازدهم از پیش مزدیسنان خنیاگر. ۱۸ـ سیزدهم از سواران چابک. ۱۹ـ چهاردهم از دیگر کار<ها> (=پیشه‌ها) (۱۸). ۲۰ـ و چون هزار ویک آتش جمع کند ، بدان زمان می‌تواند به بهرامی بنشاند و اگر مراقبت آن را به مؤمن داد، می‌تواند هرگاه گاهنبار، زوهر پاک دهد. ۲۱ـ وهمه روزه آن‌را به هیزم وبوی دارد تـا اندازهٔ تنش (=ارتفاع آتش) به اندازهٔ مـرد متوسطی شود. ۲۲ـ چون <آتش را> همانا بنشاند، <همهٔ این کارهارا باید بکند> ، اگر این همه را نتواند چنین کند ، مجاز نیست که بنشاند . ۲۳ـ اگـر گناه مرگ ارزان کرده باشد، پس مجاز نیست که بنشاند . ۲٤ـ اگر پیشترآتش بنشاند و سپس گناه مرگ ارزان کند، اگر تامین زندگیش از کـار مرگ ارزان نباشد، پس باید نامگانی اورا تغییر دهند (= آتشی که برای یادآوری نـام او جمع می‌کنند) و رها کنند .

* * *

۱ـ و پیداست که آتش چنان ارجمند است که هرمزد به زردشت گفت که : «چون بنگری، روان ـ که جای کنش بوی و فروهر است ـ چه کسی را بهتـر پسندی؟» ۲ـ زردشت گفت کـه: «آن (=روان) گرشاسب را.» ۳ـ هـرمزد روان گرشاسب را خـواست (=احضار کـرد) و روان گرشاسب دربارهٔ بدیی کـه در دوزخ دیده بود، به زردشت گفت که: «کاش من هیربدی بودمی که انبانی بـر پشتم بودی. برای زندگی خواستن (=برای گذراندن زندگی) به جهان همی رفتم و جهان بـه چشم من زشت بـودی و جهان از شکوه من تـرسیدی.» (۱۹) ٤ـ و هـرمزد گفت کـه: «بایست، <ای> روان گرشاسب! زیرا بـه چشم من زشت هستی، چـه آتش، پسر مرا کشتی (=خـاموش کردی) و پـرهیز (=مراقبت) نکردی.» ۵ـ و روان گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! مرا بیامرز و برترین زندگی (= بهشت) را بـه‌من ده و گرودمان را بـه‌من ده، زیرا اژدهای شاخدار اسب اوبار (= بلعنده اسب) و مرد اوبار را کشتم که دندانش به‌اندازهٔ بازوی من بود و گوشش به‌اندازهٔ چهارده نمد(؟) (۲۰) بود وچشمش به اندازهٔ گردونه‌ای بـود

و بلندی شاخش به‌اندازهٔ شاخه‌ای بود. ٦ــ به‌اندازهٔ نیمروز به پشت <او> همی تاختم تا سر<ش> را بدست گرفتم و گرزی برگردنش زدم و اورا کشتم. ۷ــ و اگر آن اژدها را نمی‌کشتم، پس همهٔ آفرینش تو نابود می‌شد و تو هرگز چارهٔ اهریمن نمی‌دانستی.» ۸ــ هرمزد گفت که: «بایست! چه آتش، پسر مرا کشتی.» ۹ــ گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! برترین زندگی (=بهشت)، گرودمان را به من ده، زیرا گندرو(۲۱) را بکشتم که به یکبار دوازده ده را جوید. ۱۰ــ چون اندر دندان گندرو بنگریستم، پس مردم مرده به دندانش آویخته بودند. او ریش مرا گرفت و مرا به دریا کشید. ما نه شبانروز در دریا کارزار داشتیم. پس من از گندرو نیرومندتر بودم. ۱۱ــ نه پای گندرو را گرفتم و پوست <اورا> تاسر برکشیدم (=کندم) و دست و پای گندرو را با آن بستم و از دریا به بار (=ساحل) کشیدم و به اخرورگ(۲۲) سپردم. پانزده اسب کشتم <و> خوردم. ۱۲ــ و به سایهٔ ستور خفتم. گندرو آخرورگ، دوست <مرا> کشید و زن مرا کشید و پدر و دایهٔ مرا کشید. ۱۳ــ همهٔ مردم مرا از خواب بیدار کردند و برخاستم و با هرگامی، یک هزار گام بجستم و آن‌چه ازپای من جست، برهرچه کوفت، پس آتش درآن افتاد. به دریا رفتم و ایشان را باز آوردم و گندرو را گرفتم و کشتم. ۱٤ــ اگر اورا نمی‌کشتم، اهریمن بر آفرینش تو پادشاه می‌شد.» ۱۵ــ هرمزد گفت: «بایست! زیرا به چشم من زشت هستی، چه آتش، پسر مرا کشتی.» ۱٦ــ گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! بهشت، گرودمان <بهمن> ده زیرا من راهزنانی‌را کشتم که به تن چنان بزرگ بودند که چون همی رفتند، مردمان پنداشتند که ایشان زیر ستاره وماه و زیر دوش خورشید روند (۲۳) و آب دریا تا زانوی ایشان باشد. ۱۷ــ من تا ساق پای ایشان بودم. به ساق پای ایشان زدم، افتادند. کوه<های> زمین را شکستند. ۱۸ــ اگر من آن راهزنان افتاده را نمی‌کشتم، اهریمن بر آفرینش تو پادشاه می‌شد.» ۱۹ــ هرمزد گفت که: «بایست! چه به چشم من زشت هستی، زیرا آتش، پسر مرا، کشتی.» ۲۰ــ گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! بهشت و گرودمان را به من ده چون من باد را رنجه و ستوه کردم. دیوان باد را بفریفتند وبه باد گفتند که تو از هرآفریده‌ای نیرومندتر هستی، چنین اندیش‌که کسی ازمن نیرومندتر نیست. گرشاسب براین زمین رود و دیوان ومردمان‌را خوار انگارد و تورا نیز، که باد هستی، خوار انگارد.» ۲۱ــ باد چون آن سخن بشنید، چنان سخت برفت (=وزید) که همهٔ دار و درختی را که بر راهش بود، کند و

همهٔ زمینی (=خاکی) را که بر راهش بود، برهوا کرد (۲٤) و تاریکی برقـرار شد. ۲۲ـ چون به من رسید که گرشاسب هستم، پس نتوانست پای مرا اززمین بردارد و من برخاستم و <اورا> به زمین بدادم (= افگندم) و باهردو پای بر شکم وی ایستادم تا پیمانی بست که باز به زیرزمین روم و آنچه را که هرمزد فرمود که زمین و آسمان‌را نگهدار، کنم و رها نکنم. ۲۳ـ و اگر من آن کـار را نمی‌کردم، اهریمن برآفرینش تو پادشاه می‌شد.» ۲٤ـ هرمزد گفت که: «بایست! چه به چشم من زشت هستی، زیرا آتش، پسر مرا کشتی.» ۲۵ـ گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! بهشت، گرودمان <به من> ده زیرا از دین چنین پیداست که چون ضحاک از بند رهـا شود، پس کس دیگری جـز من، چارهٔ او نتوانـد خواست. بـدین روی، پس بهشت و گـرودمان بـه من ده . ۲٦ـ و اگر بهشت ، گرودمان دادن نشاید، پس نیرو و پیروزگریی که مرا در زندگی بود، بازده، زیرا اگر آن نیرومندی و پیروزگری، که چون زنده بودم، مرا بود، بازدهی ، اهریمن را با دیوان بکشم، تاریکی را از دوزخ برکنم، نیکو روشن کنم و شخصاً در<آن> نشینم و در <آن> روم.» ۲۷ـ هرمزد گفت که: «این را بـه تو ندهم، <ای> گرشاسب! زیرا مردمان گناه کنند و تا هنگامی که مردمان دیگر گناه نکنند ، تو را باز زنده کردن نشاید ودیگر مردم را نیز باز زنده کردن نشاید، زیرا رستاخیز زمانی کنند که همهٔ مردم بی‌گناه باشند . ۲۸ـ مردم چون بمیرنـد و روانشان گناهکار <باشد>، پس همهٔ آسایش را بهلند (=ازدست بدهند) و همهٔ بدی و دشواری را گرفته بـاشند (=پذیرفته باشند).» ۲۹ـ چـون گرشاسب کـردار خویش را بدین آیین گفت، ایزدان مینوی و ایزدان جهانی بگریستند و زردشت سپیتمان بگریست و گفت که: «گر<چـه> فریفتار نیستی، <ای> هرمـزد ! نسبت به خویش بگفت و گفت که «من او را به بهشت راه ندهم.» ۳۱ـ و آتش «تنومند و جانمند نمی‌بـود ، هیچ آفریدهٔ تورا بـه گیتی هستی نمی‌بود.» ۳۰ـ چون زردشت دوباره خاموش شد، آتش به پای ایستاد و گناهکاری گرشاسب را نسبت به خویش بگفت و گفت که «من اورا به بهشت راه ندهم .» ۳۱ـ و آتش این چند سخن‌گفت، بایستاد (=ساکت شد) و ایزد گوشورون(۲۵) به‌پای‌ایستاد و گفت که: «من اورا به دوزخ نهلم، زیرا نیکی بسیار به‌من کرد.» ۳۲ـ گوشورون این چند سخن گفت، بایستاد . زردشت به‌پای ایستاد و به آتش نماز برد (= تعظیم کرد) و گفت: «پرهیز (= مراقبت) تو کنم و کردار (=عمل) تو را درجهان بگویم و به گشتاسب و جاماسب (۲٦) بگویم که بنگرید که چون گرشاسب توبه

پیشگفتار

روایت پهلوی* کتابی به زبان پهلوی ساسانی است که دربردارندهٔ مطالب گوناگون دینی، آیینی، اجتماعی واسطوره‌ای است. نام وهویت نویسنده ونیز انگیزهٔ نگارش کتاب روشن نیست. گواهیهای موجود در متن، نشان می‌دهد که نویسنده ازرستهٔ موبدان بوده است، چه آگـاهی گستردهٔ او از دقـایق دینی و تسلطش برروایات وتفسیرهای سنتی، که از لابلای نوشته‌ها دریافت می‌شود، نشان می‌دهد که جز موبدی آگاه وآشنا بـه مسائل دینی، نمی‌تواند گـردآورندهٔ چنین اثری باشد.

زمان گردآوری کتاب

تاریخ‌دقیق نوشتن کتاب روشن نیست، امابرمبنای گواهیهایی چند، می‌توان تاریخ تقریبی بـرای آن پیشنهاد کـرد. بنابر مطالب یادشده در کتاب، می‌توان حدس زد که زمان تحریر آن بی شک پس‌از اسلام بوده است.

آشکارترین‌گواهی که نشان می‌دهد اثر پس‌از اسلام وآن‌هم هنگام استواری واستقرار دین اسلام در ایران نوشته شده است، یکی تأکید نویسنده برخویدوده واحیای این آیین است که به اعتراف خود نویسنده: «اگرچه مردم از خویدوده برگشته‌اند، اما نمی‌بایست باز می‌گشتند» ودیگر اشاره‌های پراکندهٔ نویسنده به دخالت پادشاهـان بد ودشمنان در امـر دین، بویژه در فصل هفدهم وتأکید او

* دابار، ویراستار متن کتاب، همه‌جا به صورت مفرد (روایت) از این کتاب نام برده است. درنوشته‌های فارسی به هردو صورت و درنوشته‌های اروپائیان غالباً مفرد آمده است. در این‌جـا به پیروی از ویراستار، «روایت پهلوی» آورده شد.

بررعایت آیینهای دینی وانجام‌دادن آنها بروفق سنت ودین است. گواه دیگر آن‌که نویسنده در آغاز کتاب، گفتار خود را با عبارت «به نام ایزد دادگر»، که عنوانی متأخر است، شروع می‌کند واین نیز می‌تواند حاکی از نفوذ واستواری الگوهای‌نو درنگارش مؤلف باشد.

درمتن کتاب به رساله‌ها ونوشته‌های پهلوی دیگر اشاره‌ای نیست تابتوان محدودهٔ تاریخی دقیق‌تری را برای نگارش آن پیشنهاد کرد.

کاماآسا از پارسیان هند که از سوی موبدان هندی برای پرسش وپاسخ دربارهٔ امور دینی نزد موبدان ایرانی فرستاده‌شد، دربازگشت به هند، با خود روایتی را برد که پس از مرگش شناخته شد. آسا در این روایت نزدیک به سه‌چهارم روایت پهلوی را به فارسی برگردانیده است. برای مثال، درهای بیست‌وچهارم تا سی‌وچهارم صددربندهش، که بخشی از روایت آسا را تشکیل می‌دهد، برابر فصلهای بیست‌وچهارم تاسی‌وچهارم روایت پهلوی است* واز آن‌جا که آسا کتاب خود را در سال ۸۹٦ یزدگردی برابر ۱۵۲۷ میلادی از ایران به هند برده است، پس تاریخ نگارش روایت پهلوی باید پیش‌از این تاریخ باشد.

دستنویسها

روایت پهلوی که در دستنویسها همراه متن دادستان دینی آمده است، به تنهایی درسال ۱۹۱۳ میلادی توسط دابار با استفاده از چهار دستنویس دربمبئی چاپ‌شده است. دابار مواردِاختلاف دستنویسها، افتادگیها، افزونیهاوجابجاییها را در زیرنویس کتاب آورده وبا درنظر گرفتن موضوعهای کتاب، آن را به شصت‌وپنج فصل تقسیم کرده است. برای آگاهی از چگونگی هریک از دستنویسها به مقدمهٔ ویراستار بر متن پهلوی کتاب (صفحهٔ ۱۲ تا ۱۵) نگاه کنید.

شیوهٔ نگارش کتاب

درکتابهایی که از موضوع واحدی بحث می‌شود، دریافت مطلب ودنبال‌کردن آن چندان دشوار نیست. اما در نوشته‌هایی که گردآورده‌ای از موضوعهای گوناگون است وبرای جلوگیری از درازنویسی ودرعین‌حال پرداختن به تمام

* همانندی مطالب دوکتاب، همه‌جا در یادداشتها آمده است.

موضوعها، ایجاز نیزرعایت می‌گردد، این‌کوتاه‌نویسی‌گاه، دریافت معنا را دشوار می‌سازد. در روایت پهلوی نیز به سبب تنوع مطالب ویکدست نبودن شیوهٔ نگارش، این پیچیدگی به چشم می‌خورد.

به طور کلی می‌توان مطالب کتاب را از نظر شیوهٔ نگارش به دو گروه تقسیم کرد. پاره‌ای از بخشهای روایت از جمله‌بندی ساده ومنطقی برخوردار است واز این‌نظر می‌توان آن را با کتابهایی مانند بندهش، مینوی‌خرد وکارنامهٔ اردشیر بابکان مقایسه کرد. از این‌جمله‌اند فصلهای سوم، دوازدهم، هیجدهم، بیست‌وسوم، بیست‌وچهارم، سی‌وششم و شصت‌وپنجم. از سوی دیگر دربرخی از فصلها به سبب به کاربردن جمله‌های طولانی وترجمه‌ها وتفسیرهای عبارتها وکلمه‌های اوستایی وگاه به سبب افتادگیها وافزونیها معنی جمله‌ها دشوار می‌گردد. فصلهای هفتم، هشتم... وپنجاه‌وهفتم از این جمله‌اند.

مطالب کتاب را از جهت مضمون می‌توان درگروههای زیر طبقه‌بندی کرد:

۱ـ دینی‌ـ آیینی: از آن‌جایی که نگارش کتاب پس‌از اسلام صورت گرفته وزمانی بوده که آیینهای دینی زردشتی به تدریج به فراموشی سپرده می‌شده است، گردآورندهٔ‌کتاب، که ظاهراً موبدی‌علاقمند به پاسداری ونگهداری ازسنتهای دینی بوده است، کوشش کرده تا مسائل دینی را برای عامهٔ زردشتیان و درحد نیاز آنان در این مجموعه گردآوری کند. آنچه بیش‌از هرچیز در این کتاب به چشم می‌خورد، تأکید نویسنده براحیای آیین خویدوده ورواج دوبارهٔ آن درمیان هم‌کیشان خویش است. ظاهراً این آیین زودتر از دیگر آیینهای دینی از میان رفته است. این فصل مفصل ومشروح روایت پهلوی، در روایت آسا نیامده واین خود دلیل دیگری برطرد این عمل از سوی مردم وپذیرفتن احکامِ دین اسلام بوده است.

ازآن‌جا که نویسنده براحیای آیینهای کهن ورواج آنها برمبنای سنت اصرار داشته است، بخش بزرگی از کتاب اختصاص به برپایی آیینهای گوناگون و سود وثوابی‌دارد که از این رهگذر بهرهٔ هربهدین می‌شود.

۲ـ اجتماعی: برخی دیگر از داده‌های کتاب دربارهٔ روابط اجتماعی است. دراین بخش بیشترین تأکید برروابط افراد خانواده نسبت به یکدیگر است و پیداست که نویسنده، این نهاد اجتماعی را مهمتر از نهادهای دیگر می‌داند واز ابعاد مختلف، آن را بررسی می‌کند. رفتار فرزندان نسبت به پدر ومادر وبالعکس،

وظایف مرد به عنوان پدر خانواده وهمسر ومسئولیتهای زن به عنوان مادر و همسر، لزوم رعایت احترام شوهر از سوی زن وشیوهٔ رفتار شوهر نسبت به زن درفصلهای مختلف بررسی شده است.

۳ــ پندارها وباورهای عامیانه: اعتقادات وپندارهای مردم درگذشته‌های دور واوهـام وخرافاتی کـه در زندگی روزمره از آنها گفتگو مـی‌شود، بخشی از مطالب این کتاب را تشکیل می‌دهد. افسونها ونیرنگهایی که در این کتاب از آنها گفتگو شده، به زبانی رمزآمیز نوشته شده است واین شاید از آن‌رو باشد کـه هرمزد از زردشت خواسته است تـا ایـن افسونها ونیرنگها را جـز بـه موبدان نیاموزد*. راز مهره‌ها وتأثیر آنها در سرنوشت آدمیان ونیروی جادویی کـه در رنگهای آنها نهفته است، در فصلی از این کتاب به شرح بیان شده‌است. ایـن پندارها ریشه درگذشته‌هایی بسیار دور دارند وهنوزهم در میان برخی از مردم به‌عنوان‌باورهای‌اصیل‌ومورد قبول رواج‌دارد. درمتنهای فارسی‌نو نیز به‌این‌گونه باورها برمی‌خوریم.

٤ــ اسطوره‌ها: روایت گنجینه‌ای باارزش از دیدگاه اسطوره‌شناسی است. نویسنده درهنگام گفتگو از آغاز وفرجام جهان ومطالب جنبی مربوط به این‌دو، نکات اسطوره‌ای‌را در طیفی گسترده بیان می‌کند که بسیاری از آنها در این‌زمینه منحصر بـه فردند. حتی در مبحث آفرینش کـه در کتابهای دیگـر پهلوی مانند بندهش وزادسپرم، از آن گفتگو شده است، نویسنده روایت، به نکاتی پرداخته است که باهیچ‌یک از دواثر یادشده قابل قیاس نیست. پیکره‌ای که نویسنده از مقولهٔ آفرینش از دید زردشتیان ارائه می‌دهدــ رشد وبالندگی آفریده‌های هرمزدی مانند آسمان، زمین، گیاه... از اندامهای هرمزد ــ ظاهراً تنها در این متن به چشم می‌خورد. بدین تعبیر، همهٔ مظاهر وعناصر طبیعت پرتوی از ذات‌هرمزد وفروغی از روشنی بی‌کران اوهستند.

۵ــ مطالب اخلاقی: پندواندرز وبه طور کلی، مطالب اخلاقی کتاب، هرچند در لابـلای فصلهـای مختلف ودرجنب مسائل دیگر بیان شده است، امـا بـررویهم مجموعه‌ای است که جایی ویژه در کتاب به خود اختصاص داده است. مطالبی که دربارهٔ رادی وراستی، بردباری، وفای به عهد، توبه ونحوهٔ پذیرش آن بیان شده، باماننده‌ای خود در کتاب دینکرد قابل مقایسه وسنجش است. فصلی نیز بـه

---

* برای توضیح بیشتر در این مورد نکـ: مقدمهٔ دابار برکتاب، صفحهٔ ۱۰ تا ۱۲.

نه شب و یک ماه چه باشد»؟ ۳ــ هرمزد گفت که: «اگر <کسی> درتابستان ، در خانه‌ای بمیرد، پس تایک ماه بگذرد، بدان خانه نباید رفت. در زمستان، تا نه شب بگذرد، بدان خانه نباید رفت. ٤ــ خوردنی که پخته نشده است، در تابستان تا یک ماه کامل بگذرد، در زمستان تا نه شب بگذرد، نباید به‌کار برده شود. آن (=خورش) پخته شده غیرقابل مصرف <است>. ٥ــ کسی‌که درمدت نه شب یا یک ماه آتش به خانه اندر برد، پس گناهش یک تناپل(۲) است اگر همان‌جا <که جان ازتن بیرون رود> بیفروزد <نیز>، یک تناپل است. ٦ــ اگرآب همان‌جا <که جان ازتن بیرون رود> بریزد ، گناه تناپل و در جای دیگر یک یات (۲) است. کسی‌که <آب را> به خانه اندر برد، اگر همان‌جا بریزد ، پس گناهش یک فرمان (۲)، درجای دیگر، یک یات است. ۷ــ هرکه برای کام‌گزاری اندر شد (= داخل رفت)، پس گناهش یک فرمان است. ۸ــ خورش پخته که در خانه برند، همه ناپاک است (۳).

۳

۱ــ این را نیز از هرمزد پرسید که: «اگر مرد <با> همه اندام گناه کند ، پس بدی به کدام اندام او پیش رسد؟» ۲ــ هرمزد گفت که: «چون اندرتن مردمان اندام زبان ارجمندتر است، پس آن (=بدی) به زبان پیش رسد». ۳ــ این‌را نیز پرسید که: «پس به‌کجا رسد؟» ٤ــ هرمزد گفت که: «پس به دل رسد ، پس به شکم رسد. ٥ــ و فرزند فاسد و زشت ازاو زاده شوند، بدان سبب که گناه کند <و> ثواب نکند.» ٦ــ «اگر مردم کار ثواب کنند ، پس نیکی به کدام اندام ایشان پیش رسد؟» ۷ــ هرمزد گفت که: «به زبان پیش رسد، زیرا که زبان ازهمهٔ اندامها بهتر آفریده شده است. پس به‌دل ، آن‌گاه به شکم و سپس به تمام بدن او رسد. ۸ــ وفرزندان فرهیخته، وظیفه شناس، دادگر و خطیب از او زاده شوند، بدان سبب که ثواب کند <و> گناه نکند(۱).»

٤

۱ــ هرمزد به زردشت گفت: «اگر <کسی> در گیتی تورا بفریبد وبخواهد به تو بدی کند و به سبب تنگی خواسته (=فقر وبی‌چیزی) باتو دشمن باشد ،

تو بااو به نرمی و داد سخن‌گو ، چه اگـر به‌نرمی و داد سخن گویی ، پس‌از راه دادگری بهتر می‌توانی اورا شکست دهی و محکوم کنی تـاکه از راه خشونت و درشتی با او سخن گویی. ۲ــ زیرا اگر مرد راست خواه (=حق طلب) داوری کند و در داوری کردن با گفته‌ای از گیتی شکوه کند، اما از روی گذشت داوری کند ، پس او از مرد بدخواه که خوب داوری کند، اما بی‌دادگری در کار داشته بـاشد ، پرهیزگارتر است. زیرا گناه فرد دروغ خواه، گناه فرد بدخواه نیز هست . همانا او از هردو باشد: یکـ از خواسته (= مـال) دور بودن، یکـ از افراد بدخـواه بودن(۱).»

۵

هرمزد این نیز به زردشت گفت که: «اندر جهان کس نباشد که این توانـد کرد که به‌کس چنین گوید که: «تو هم‌چنان زنده <باش> من به جای تو بشوم (=بمیرم). چه هرکس از گیتی بشود (= همه می‌میرند) مگر آن کسی که جز این درباره‌اش مقدر شده بـاشد. کسی هم کـه از هربدی نجات یابد ، پس‌از پیـری نجات نیابد، چه دیو پیری از اهریمن بپذیرفت که به‌هرحال، به‌انجام، هرکسی‌را نابود کنم، ازمن که پیری هستم گریختن نتوان. کار ثواب کنید، زیرا آن‌که بدان شاید بودن روان است، تن به هیچ آیین به‌یاری نرسد (۱).»

٦

۱ــ زردشت از هرمزد پرسید که: «پیمان شکنی چندگونه است؟» ۲ــ هرمزد گفت: «شش گونه». ۳ــ این نیز پیداست کسی که نسبت به کسی پیمان شکن <بـاشد> آن (= بیم) زودتـر ، پس بـه نه سال بـدو رسد . ٤ــ این نیـز پیداست که اگر مرد گناه و بزه کند ، <بیم> پیمان شکنی بـدان فرزنـد رسد <که> پس‌از آن‌که گناه و بزه کند، از او زاده شود. (۱)

۷

۱ــ این نیز پیداست که <اگر> برای بهدین کاری فراز رسد <و> نداند

بگرداند. نه‌تو که هرمزد هستی، اورا از دست رها کنی، و نــه او تورا از دست رها کند؟». ٤ــ و هرمزد گفت: «این سپندارمذ، دختر من و کدبانوی بهشت ومادر آفریدگان من است(۲).». ٥ــ زردشت گفت کــه: «آیا به جهان چیزی <از این> شگفت‌تر گویند، چنان که تو ــ که هرمزد هستی ــ پس به من گفتی؟» ٦ــ هرمزد گفت که: « <ای> زردشت! برترین و بیشترین کار مردمان این بودی ۷ــ کـه از آغاز آفرینش بدین سو ، که مهری و مهربانـــی (۳) چنان کردند (= خویدوده کردند)، شما نیز چنان کردید، چه اگر مردمان آن کاری را که بگرداندند (=تغییر دادند)، نمی‌گرداندند، <و> ۸ــ هم‌چنان که مهری و مهربانی خویدوده کردند ، پس مردمان نیز چنان می‌کردند ، همهٔ مردم پیوند و تخمهٔ خویش مــی‌دانستند (=می‌شناختند) و هرگز برادر، برادر وخواهر، خواهر را ازدوستی رها نمی‌کرد. ۹ــ زیرا همهٔ بی‌چیزی (=فقر)، نیاز(؟) (٤) وخشکی (=قحطی) از آن جهت بـــه مردمان رسید که مردان از شهر بیگانه ، از روستای بیگانه و از کشور بیگانـــه آمدند و زن کردند (=زن گرفتند) وهنگامی که زن را ببردند، پدر و مادر بر این گریستند که دختر ما را به‌بردگی همی برند».

★ ★ ★

۱ــ این نیز که خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که گرانترین (=سخت ــ ترین) گناه، مانند جادوگری، را که گناه مرگــ ارزان است ، <سبب> نجـات از دوزخ است و دوری از دوزخ و دوری از اهریمن و دیوان بدان زمان باشد کــه چون <کسی> جادوگری کردن آموخت(٥)، گناه مرگــ ارزان کرد و اگر خویدوده کند، آن‌گاه از دوزخ، زندان اهریمن و دیوان نجات یافته <و> دور <باشد>.

★ ★ ★

۱ــ خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که جایی پیداست که هرمزد به‌زردشت گفت که: «این چهار چیز برترین است: هرمزد خــدای را نیایش کردن، به آتش هیزم وبوی خوش و زوهردادن ، مرد پرهیزگار را خشنود کــردن و کسی که با مادر یا دختر یا با خواهر خویدوده کند. ۲ــ و از آن همه آن بزرگتر و مهترین و برترین است که‌خویدوده کنند». ۳ــ و خویدوده چنان شگفت انگیز است کـــه اهریمن و دیــوان و مردمان بد، برای آزار هــرمزد خدای و همهٔ ایزدان ، به همه هنگام ، با همهٔ دیوان لواط کنند. گــرسنگی و سختی و تشنگی و پیری <و>

بیماری و مریضی، خرابی و آزار خرفستران (= حیوانات موذی) و دیگر همهٔ بدیهای در جهان <به‌سبب> لــواط بیشتر بــاشد . ٤ــ پیداست که اگر همهٔ خرفستران جهان بالایِ‌کوهی بمیرند و همهٔ زهر و گند و ریمنی (=کثافت) به‌یک جا <گرد> آید، گند به هرمزد و بهشت نرسد. ٥ــ <اما> اگر مردم لواط کنند، گند از لواط تا به جهان اهریمن برود. ٦ــ همان‌گونه که امروز بیشترین بــدی از لواط است، به‌همان‌گونه هنگامی که سوشیانس* آید ، همهٔ مردم خویدوده کنند و همهٔ دیوان به نیروی شگفت‌آور خویدوده نابود شوند .

★ ★ ★

١ــ این نیز پیداست کــه مردی که <یکــ> بــار با مــادر و یکــ <بار> بــا فرزند دختر خویــدوده کند ، آن‌که بــا مادر است بر آن دیگری بــرترست ، زیــرا آن کــه از تنش بیایــد ، بــدو نــزدیکتر است . ٢ــ چــه پیداست کــه اهــریمن ملعون ، چون با خویشتن لــواط کرد ، پس بــرای او گرانتر بود تــا آن که با دیــوان کرد . ٣ــ آن (= خــویدوده) با دختر ، بر آن دومــی که بــا خواهر کرده باشد ، برترست ، مگر این‌که او را فرزند نباشد. ٤ــ دختر حلال ــ زاده (٦) که از مادر زاده شده باشد، اگر پدر با او خویدوده کند، اگر آن دختر از نزدیکی کردن خود او زاده شده باشد، خویدوده با او جایز است وگرنه، پس جایز نیست. ٥ــ خواهر و برادر، اگر هم پدر و جدا مادرند (=ازیکــ پدر و دومادرند)، پس ایشان را <خویدوده کردن> جایز است و اگر هم مادرند و جدا پدر، همانا جایز است. ٦ــ برای مردی که از زن کسان دختر نامشروعی زاده شده باشد، اگر آن‌گــاه ، اورا (=آن دختر را) به زنــی گیرد ، دستوری است (= مجاز است) و همانا ثواب خویدوده باشد و گناه پیمان شکنی، همانا برفرزند باشد، همچنان‌که <ثواب> خویدوده. ٧ــ روان نابالغین نیز که تاهفت سالگی بمیرد ، به‌خورشید پایه ایستد (=قراردارد) و اگر پدر پرهیزکار باشد با پدر به بهشت ، و اگر پدر گناهکار باشد و مادر پرهیزکار باشد، بــا مادر به بهشت رود. اگر پدر ، مــادر هردو گناهکار باشند ، با پدر، مادر به دوزخ(٧) رود. ٨ــ دستوری بود که چنین گفت که: «اگر آتشی به نام او بچینند(٨)، خرفستری برای روان او بکشند، پس روانش از پدر و مادر جدا شود و به دوزخ نرود». ٩ــ دستوری بود که چنین گفت

* نکــ: فصل ٤٨

که: «او مالک کار ثواب خویش است، چه از اوستا پیداست که هرمزد آن مهری که پدر با آن فرزند را مـی‌پرورد، پس چنان بدو داد کـه تا هفت سالگـی روان <کودک> با پدر و مادر است، روان بچهٔ نابالغ در زهدان است (=از هرگونه دشواری در امان است).

★ ★ ★

۱ــ و خویدوده چنان شگفت‌انگیز است که دربارهٔ جم پیداست که چون فرهٔ خدایی (= پادشاهی) ازاو بشده بود (= دورشد) با جمک، خواهرش، از انجمن ضحاک مردمان ، دیوان و پریان گریخت و به دریاچهٔ زره رفت. ۲ــ ایشان را در دوزخ جستجو کردند، ندیدند . ایشان‌را میان مردمان، آب، زمین و گوسفند ومیان گیاه، در کوه و درروستا جستجو کردند، ندیدند. ۳ــ پس‌اهریمن گفت که: «چنین اندیشم کـه جم در دریاچهٔ زره همی رود.» ٤ــ دیوی و پریی اندر ایستادند (= اصرار کردند) که: «ما برویم و جم را بجوییم». ٥ــ و دویدند و رفتند و هنگامی که به آن دریاچه رسیدند که جم بود، آب آن دریاچه تیره شد و جم گفت کـه : «شما کیستید؟» ٦ــ ایشان گفتند که: «ما آنیم که چونان توکه از دست دیـوان بگریختی، ما نیز از دیوان گریختیم و مانند یکدیگر هستیم. ۷ــ و تو این خواهر را به زنی به‌من ده تا من نیز این (=خواهر) را به تو دهم.» ۸ــ و جم- چون دیو ازمردم بازشناخته نشدند ــ پری را زن خویش کرد و خواهر به زنی دیو داد . ۹ــ و از جم‌وآن پـری خرس، میمون، گندرو و برگوش (=گوش بر سینه) زاده شدند و از جمک و آن دیـو لاک پشت، چلپاسهٔ زهردار و یوزو کشف و نیـز بسیار خرفستر دیگر زاده شدند (۹) و جمک آن دیو را دید که بد بود و باید از او جدایی(۱۰) (=طلاق) خواست. ۱۰ــ و روزی که جم و آن دیو به می خوردن بودند، پس جمک جای و جامهٔ خویش را با آن پری عوض کرد. وقتی جم آمد ، مست بـود، ناآگاهانه با جمک کـه خواهرش بـود، بخفت و ثواب <های> خویدوده به نبرد برخاستند . بسیاری دیو بشکستند ، مردند ، یا به آوارگـی بگریختند و باز به دوزخ افتادند (۱۱).

★ ★ ★

۱ــ این نیز از اوستا پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «تو ــ کـه هرمزد هستی ــ گفتی کـه اندیشه بسیار، گفتار بسیار و کـردار بسیار بایـد

اندیشیدن، گفتن ، کردن، ازهمهٔ اندیشه<ها> و گفتار <ها> و کردار<ها>، اگر اندیشه شود، گفته شود و کرده شود، کدام بهتر است؟» ۲ـ هرمزد گفت که: «بسیاری اندیشه ، بسیاری گفتار و بسیاری کردار است، <ای> زردشت! که فراز گفتم. ازآن اندیشه<ها> ، گفتار<ها> و کردار<ها> که باید اندیشیدن ، گفتن و کردن ، آن بهتر و برتر است که خویدوده کنید. ۳ـ چه پیداست که نخستین بار که بدو نزدیک شوید یک هزار دیو و دوهزار جادو و پری بمیرد، اگر دوبار بدو نزدیک شوید دوهزار دیو و چهار هزار جادو و پری بمیرد ، اگر چهار بار بدو نزدیک شوید ، مرد و زن آشکارا رستگار شوید».

★ ★ ★

۱ـ این گوید آن که پسر است به مادر که: «تن را برای آمیزش تن بدهند تا که ما را بیم ازدوزخ نباشد و گناهی که کرده‌ایم از ذمه برود ، برپل چینود(۱۲) دلیر باشیم وجای نیک و شایسته از آن ما باشد، هرمزد را بپرستیم، و اهریمن را بیازاریم.» این گوید مادر به پسر که به سبب پرهیزکاری گوید «آمیزش تن‌را به تو دهم، هم‌چنان که تو پسرگفتی». این گوید پدر به‌دختر، این گوید دختر به پدر، این گوید برادر به خواهر، گوید خواهر به برادر، چونان که نوشتم. ۲ـ ازآن کار خویدوده دیوان را چنان رنج و آزار باشد که اگر پس‌از آن‌که مرد و زن جادوگر شوند ، یک هزار گوسفند و ستور را یکباره به بیداد بکشند، (۱۳) زوهر به دیوان دهند، دیوان را به‌سبب آن رنج و آزاری که از خویدوده بوده‌است، تا پایان آسایش نباشد و باور ندارند که روان ایشان به‌ما رسد.

★ ★ ★

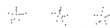
۱ـ کسی‌که یک سال خویدوده به‌زنی دارد، چنان باشد که سه یک همهٔ این جهان را باآب، باگیاه و باغله به‌عنوان صدقه به‌مرد پرهیزکار داده باشد و اگر دوسال به زنی دارد، چنان باشد که دوسه یک (= دوسوم) این جهان را با آب، گیاه و غله به‌عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد. ۲ـ اگر سه سال به زنی دارد، چنان باشد که همهٔ این جهان را باآب، باگیاه و با هرچیز <که درآن است> به‌عنوان صدقه به مرد پرهیزکار داده باشد. ۳ـ اگر چهار سال به زنی دارد و بیشت کرده باشد، پس آشکارا ، روانش به گرودمان رود ، اگرنه (=بیشت نکرده باشد)، پس روانش به بهشت رود .

★ ★ ★

۱ـ زردشت از هرمزد پرسید که: «مردی که خویدوده و یشت کرده باشد ، یزش دهد (= دستور خواندن یسنا همراه با مراسم دهد)، پس ثواب او چونان <کسی باشد که> خویدوده نکرده <ویزش> داده باشد؟ <حکم او> چگونه است»؟ ۲ـ هرمزد گفت: «آن‌گونه باشد که یکصد مرد خویدوده نکرده <یزش> داده باشند». ۳ـ زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «اگر مردی که خـویدوده کرده باشد ، دعا کند، چگونـه است؟» ٤ـ <هرمزد> گفت: «آن‌گونه که یکصد مرد خویدوده نکرده ، دعا کنند».



۱ـ این نیز پرسید که: «کسی که ایشان را یاری کند ، ایشان را به‌خویدوده <کردن> هدایت کند و برانگیزد، ایشان را گفت کـه خویدوده کنید! ثـوابش چگونه‌باشد؟» ۲ـ هرمزد گفت: «چنان باشد که یکصد هیربد را، که هر هیربدی‌را یکصد شاگرد است، یک زمستان به خورش و جـامه نگاه دارد، پس ثـوابش <این اندازه> باشد.



★ ★ ★

۱ـ زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «آنان که مرد را <از> خویدوده کردن بازدارند، آنان را گفت که خویدوده نکنید!، پس گناهش چه باشد؟» ۲ـ جای این در دوزخ است .



۱ـ جایی پیداست که از دانایان داناتر، از درستکاران درستکارتر ـ کـه دیوان <برای آسیب رساندن> به‌اندیشه، گفتار وکردار او ناتوانترند، اهریمن و دیوان <برای آسیب رساندن> به‌تن او ناتوانترند ـ کسی است که خویدوده و یشت کرده باشد .



۱ـ از دین پیداست هنگامی که زردشت از پیش هرمزد خدای آمد، در جهان هرکجا که رفت، پس این گفت که: «دین بستایید، خویدوده کنید. ۲ـ و بـرای

خوبی گوییم.» و آنگاه دیوپرستان، وظیفه نشناسان، بدان، با تعجب این گفتند که: «کاری چنان سخت و دشوار است، در دین ما خویدوده کردن، نیست.» ۳ـ پس این چیره‌گنا (=اهریمن)، همانا، آن کاری را بهترین می‌گوید که <دیو ـ پرستان> باید کردن. ۴ـ پس از این پیداست که به‌دین و باور همهٔ دیوپرستان، آنچه برای ایشان گرانتر گناه گفته شده است، بدین دین و باور نزد نیکان، برترین و بزرگترین ثواب گفته شده است.

★ ★ ★

۱ـ این نیز ازدین پیداست که هرمزد به‌زردشت گفت: «برو، کار ثواب کن!» و زردشت گفت: «کدام کار ثواب را پیش کنم؟» ۲ـ هرمزد گفت که: «خویدوده، چه از همهٔ <کارها> آن کار ثواب را پیشتر باید کردن، زیرا به انجام، هنگامی که هرکس را در جهان به‌دین برانگیزانند، با خویدوده آید.»

★ ★ ★

۱ـ این نیز از دین پیداست که زردشت به هرمزد گفت که: «به چشم من تنگ (= دشوار) و سخت است که چگونه خویدوده را میان مردم روا بکنم (= رواج دهم)؟» ۲ـ هرمزد گفت که: «به چشم من نیز چون چشم توست، اما چون از هرکاری برتر است، پس باشد که به نظرت سخت و دشوار نیاید». ۲ـ به خویدوده کردن کوشا باش و کسان را نیز کوشا کن.

۹

۱ـ درباب این که ثواب یزش (=عبادت) را چنان‌که می‌دانم و می‌توانم از اوستا استنباط کنم به تفصیل نویسم و ازآن کم <نک>نم. ۲ـ کسی که <مینوی>* درون(۱) را ستایش کند، ثوابش یک تناپل است و شگفتی، پیروزگری، نیرو و چابکی مینوی درون چنان است که هنگامی که خورشید اندر شود (= غروب کند)، اهریمن <با> دیوان، به‌شمار چون بش (=یال) اسب، برای نابودی جهان، از دوزخ به جهان آید. ۳ـ اگر مینوی درون را ستایش‌کنند،

---

* نک: فصل ۵۸

با آن دیوان کارزار کند. نود ونه بار مانند گاو بشکوچ (۲)، چنان سخت ستیز کند پس دیوان را چون تگرگ که برزمین افتد، برزمین زند. ۴ــ وهرمزد آن سخن دوم را از اونپرسد، چه پیداست که هر پرهیزکار و گناهکاری که به پل‌چینود(۳) رسند و هرمزد را ببینند، هرمزد از هرکس بپرسد که: «چه‌کردی، و کار چه‌کسی را همی کردی، به خورش چه‌کسی زیستی؟» ۵ــ اگـر پرهیزکار <باشد> پس <سخن> دوم را از او نپرسد، چه <او را> به گردومان (=بهشت برین) برند ۶ــ و اگر گناهکار باشد، درد وبدی به‌خویش کند، به دوزخ رود. ۷ــ و اهریمن بدو گوید که: «چرا به سوراخ من آمدی که اینجا به‌جز درد و دشواری و بـدی، چیز دیگری برای تو درآن <نیست>.» ۸ــ ازآن سخنی که هرمزد چنین گفت و اهریمن چنان گفت <ایشان را> پشیمانی باشد و به‌سبب آن پشیمانی است که مردهٔ ایشان را باز آرایند. ۹ــ و اگر * گوشودای(۴) درون و دعای‌خشنودی(۵) هرمزد خدای بسیار کرده شود، سیصد ثواب است و آنگاه نیز به‌سبب گوشودای درون، ثواب بخشندگی و پرهیزکاری نزد ایزدان بیشتر است وآنگاه نیز <با> اوستا، مقـام ومـرتبه را بیشتر افـزایند و رامش بیشتر کنند. و ثـواب درون سه‌گانه ــ در دین یشت کوچک(۶) خوانده شد ــ به اندازهٔ بودن سه درون‌است. اگر طرز (۷) قرار گرفتن نان درون به درازا بـاشد، پس ثواب آن دوبرابر درون <ساده> است و اگر دوبرابر درون باشد، پس ثواب آن دوبرابر درون بـاشد. ثواب یشت بدون زوهر (۸) برابر یکصد تناپل است و ثواب آن یک با زوهر، همانا یک هـزار تناپل است. ۱۰ــ یشت کـردن چنان بـزرگ، مهم، ویژه و ارجمند است که از اوستا پیداست که اگر مرد پانزده ساله باشد و یشت نکرده باشد، پس بـاید نان وآب بـه آیین سگـان و پرندگان بـدو داد. ۱۱ــ ثـواب ویسپرد (۹) بدون زوهر، هزار تناپل، آن که بازوهر باشد، یکصد هـزار تناپل است. ۱۲ــ ثواب هادخت (۱۰) بدون زوهر، دوهزار تناپل، آنکه بازوهر باشد، دویست هزار تناپل است. ۱۳ــ ثواب دوازده هماست(۱۰) بدون زوهر دویست و دوهـزار تناپل، آنکـه بازوهر بـاشد، هزار هـزار تناپل است. ۱۴ــ ثواب همادین (۱۲)، با ده‌هماست، همانا یکصد برابر آن با یک هماست است وثواب همادین بازوهر و ده هماست، یکصد برابر همادین بـا ده هماست بدون زوهـر است. ثواب همادین یک هماست بدون زوهر همانـا سه ملیون و چهـار صد هـزار تناپل است. ثـواب یک هماست بـازوهر، هشتصد ملیـون، ثـواب

* نک: فصل ۵۸.

ده هماست بدون زوهر چهار ملیون ، ثواب ده هماست با زوهر ششصد ملیون است . با اوستا ثواب را بیشتر افزایند . ثواب ده هماست با زوهر ، چنان که نوشته شد . بدین سبب اگر همادین برگزار کنند ، پس همهٔ گناه از ذمه برود، مگر گناه مرگ ارزان. ۱۵ـ پس ثواب چیزی که در عمل چنین آسان است، چنان بزرگ است که با همادین، این اندازه ثواب باشد ، چون روان مردمان به پل‌چینود رسد، گناه و ثواب را به ترازو نهند و اگر ثوابش به اندازهٔ یک تار موی دوک (۱۳) بیشتر <باشد> ، پس به بهشت هدایت کنند، اگر گناهش به اندازهٔ سر یک مژه <بیشتر باشد> پس به‌سبب سر یک تار مژه بیشتر بودن ، به دوزخ هدایت کنند .۱٦ـ چون ثواب کردن چنان آسان است که گناه کردن نیز ، باید به‌ثواب کردن کوشا بود و از گناه کردن دوری‌کرد، زیرا کسی که از گناه بپرهیزد به دوزخ نرود (۱٤).

۱۰

۱ـ دربارهٔ این‌که زردشت از هرمزد پرسید که: «برای مردمان چه هنری بهتر است؟» ۲ـ هرمزد گفت: «راست گویی بهتر است، چه در راست گویی نیک نامی در جهان و سعادت و رستگاری در بهشت است و پیوندان و نوادگان تو به‌سبب کار ثواب ، کسان بهتری باشند . روان تو، خود رستگار شود، زیرا کسی که به خاطر راستی، خواسته‌اش (=مال وثروت) زیان بیند، پس بهتر ازآن کسی است که به سبب دروغ، روانش صدمه بیند، زیرا خواسته را باز شاید اندوختن و روان کسی که مرد، بشوند (=دورشوند)، پس چاره نیست. ۳ـ چه پیداست که نه دوست به دوست ونه برادر به برادر و نه پدر به پسر ، اگر هم ایشان را کار ثواب بیش باشد ـ یعنی آن‌که به سبب آن پرهیزکار باشند ـ هنگامی‌که از گیتی بروند (=بمیرند) به یکدیگر نتوانند داد(۱).

★ ★ ★

۱ـ دربارهٔ این‌که رادی (=بخشندگی) ثوابی چنان بزرگ و ارجمند و ویژه است که <سبب> رسیدن (= نزدیکی) بـه ایزدان و نیکان است. در گیتی ، نیکی به هرمزد، امشاسپندان بیشتر از خانه‌ای برسد که به نیکان و ارزانیان ،

با تقوا رادی کنند. نیکیِ هیربدان (=آموزگاران) و شاگردان ارزانی، به خانهٔ رادان متقی برسد. ۲ــ عرثوابی، که ایشان (= ارزانیان، عیربدان و شاگردان) در خانهٔ رادان کنند، راد متقی را چنان باشد، که به دست خود کرده باشد. ۳ــ بدی به عرمزد ودیگر ایزدان از خانهٔ رادان نامتقی است که به‌سبب وظیفه ــ نشناسی، دزد و راهزن به خانهٔ آنان رسند. گناعکاران در آن خانه گناه اندیشند ، <گناه> گویند و <گناه> کنند و راد نامتقی را چنان باشد که با دست خود کرده باشد .

★ ★ ★

این نیز از دین پیداست که عرمزد به زردشت گفت: «کسی که رادی را با شناسایی و گزینش انجام دعد، مانند من است که عرمزدم. و کسی که با نادانی و بدون شناسایی و بی‌گزینش انجام دعد، <مانند> اهریمن است .

★ ★ ★

۱ــ این نیز از دین پیداست که اگر دومرد باعم مجادله کنند، یکی گوید که: «چون من بخشش به‌گزین (=به‌جا) می‌کنم، به کسی چیزی ندعم تااین که اورا به تقوا <بشناسم> و از چگونگی ابزار (=امکان) او آگاه باشم. او بدین سخن که چنین گوید به دوزخ رود.» ۲ــ یکی گوید که: «من نه پرعیزکار و نه گناعکار شناسم ، اما کسی که از من کار ثواب پذیرد (=به امر به معروف ونهی از منکر من توجه کند)، یعنی پرعیزکاری را بستاید و دیوان را بیازارد، گناعی ازاو ندانم (= اورا گناعکار نمی‌شناسم)، به یقین اورا مردی نیک می‌شمارم و بدو گوشت و جامه دعم.» او بدان سخن که چنین گوید، به بهشت رود.

★ ★ ★

۱ــ این نیز از اوستا پیداست: کسی که به‌مرد پرعیزکار چیز دعد به‌بهشت رسد و کسی که به گناعکاران چیز دعد و نداند که گناعکار است، اگر به دانش رسد (=ثابت شود) که گناعکار است ، پس باید بازستاند و اگر گواعی باید آورد که من این چیز به‌تو ندادم، پس همانا بیاورد، وعریک را که توان کردن باشد ، بکند <تا او> تملک خواسته نکند (۲).

★ ★ ★

این نیز از دین پیداست که رادی چنان شگفت‌انگیز است که اگر کسی به مرد نیکی خواسته دهد، پس در زمان (=فوراً) بانگ سخن (= بانگ سپاس مرد نیک) به پیش هرمزد خدای رسد و بدو (=بخشنده) مزد و پاداش دهد .

★ ★ ★

این نیز پیداست که رادی چنان ارجمند است زمانی که هرمزد غله را <آفرید>، پس سفته (=شاخهٔ گندم) چهار انگشت بود و خوشه‌اش به بلندی سه نیزه و انبوه (۳) بود . دیوان برفتند و آن غله را ازملهی و مهلیانه(٤) به‌زور فراز گرفتند تا دوباره نابود کنند. هرمزد چارهٔ کار کرد و هدیش(٥) به هیأت آسیابی برای چاره خواستن کار نزد ملها و ملهیانه(٤) رسید و غله خواست. آن غله بدو نموده شد. پس مینوی رادی و هدیش و دهمان آفرین(٦) به‌نبرد آمدند. دیوان را نابود کردند و به‌ستوه آوردند(۷).

★ ★ ★

این نیز از دین پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «رادی کاری چنان شایسته است که سی و سه راه از گرودمان به پل چینود است وهرکه به سبب ثوابی پرهیزکار باشد، پس به‌یک راه تواند رفت و آنکه به‌سبب رادی پرهیزکار باشد پس به همهٔ آن راهها می‌تواند برود(۸).

★ ★ ★

این نیز پیداست کسی که کار نیکی کند و کسی را که چیزی نیست ، پس چیز دهد، پس هر ثوابکاری درآن است.

★ ★ ★

این نیز پیداست که مرد باید اندیشه از گناه دور دارد. زبان را از سخنی که نباید گفت دور دارد و اندیشه از زن ببندد . برای شکم آن چنان نکوشد که هرچه بشنود، پس همانا باید (=گوید که لازم است).

★ ★ ★

این نیز پیداست که همهٔ مردم <باید> با یکدیگر چنان رفتار کنند ، که برادرند. باید که بادوستی بخورند و آن‌چه که باید کردن، کنند و برای روان ثوابکاری کنند و به مردان پرهیزکار بخشش کنند و باگذشت و بدون خشم با مردم رفتار کنند و با گزینش چیز دهند (=بخشش به‌جا کنند).

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «این پنج چیز را نیکوتر آفریدم: خورشید که بالا آید . تن جم که پرفره باشد. هنگامی که باران شده باشد، آب به مرغزار نشسته باشد و آفتاب برآن افتد. مهر دارندهٔ چراگاههای فراخ(۹) که به کشور رسد، در کشور پیمانداری کند، و آتش سرخ سوزان که در گاهنبار(۱۰) زوهر برآن دارند و من از آن پنج چیز، پس این چیز را نیکوتر و بایسته‌تر آفریدم: کسی را که آگاهانه و بادانش چیز راست گوید . ۲ـ این پنج چیز را زشت‌تر دیدم: دخمه‌ای که در دشتی کنده شده باشد و مردهٔ تازه درون آن برده شده باشد و آن (=مرده) فساد آغاز کند، و اگر در شب زمستان تاریک ، دشمنان در راه باشند . و زبان بدان، فرمانروایان بد و ستمکاران که با خشم ، با فرمانروایی بد و با شدت باآن فرمان دادند. و آنانی که در کشور نیکی کردند، اما مهر ایشان را نگاه نداشتند. پیری که بر مردمان آمده باشد و بی‌موقع آمده باشد. پس‌از آن همه، به چشم من این چیز زشت‌تر باشد که کسی آگاهانه دروغ گفت.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که رادی ثوابی چنان شایسته است که زمین آن خوب پسندد که مرد راد برآن رود. باد آن پسندد که به‌تن مرد راد رسد. زن آن خوب پسندد که مرد راد شوی او <باشد>. اسب آن خوب پسندد که مرد راد بر او کمان کشد و گوسفند آن خوب پسندد که مرد راد بر از او خورد. به سبب فرهٔ رادان، خورشید بدان راه (= راه رادان) رود، ماه نیز بدان راه رود، ستارگان به راه ایشان روند، ازآن‌رو که رادان چیز می‌دهند <تا> مردمان جهان زندگی کنند و بچهٔ مرغان درون تخم و بیرون تخم زندگی کنند(۱۱).

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «هرچه رادان بدهند ، من یکی را دو بازدهم و انبارم (=پاداش آنهارا دوبرابر می‌دهم و برایشان ذخیره می‌کنم)».

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد گفت که: «من رادان را احترام کردم وقتی دیدم روان رادان را که به کوه البرز گذشتند <و> به گرودمان رفتند.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد گفت که: «خوشا <به> تو <ای> راد! که از روانهای دیگر به نیروتر و پیروزگرتر آیی.»

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «درباره همهٔ مردم به‌تو ، که زردشت هستی، گویم: گرودمان، بهشت هرمزد ازآن آنان است که به پرهیزـ کاران رادی کنند.» واین را نیز گفت که: «درباره همهٔ مردم به تو، که زردشت هستی، گویم که دوزخ تاریکی از آن‌آنان است که به‌گناهکاران رادی‌کنند.»(۱۲)

۱۱

۱ـ اگر مردمان کستی گشاده (۱) (=بدون کستی) وپیراهن یک لا پوشیده باشند، نخستین‌گامی که بنهند <تا چهارمین گام>، یک فرمان گناه وچهارمین گام یک تناپل است وپس تا بایستند نیز ازیک تناپل بیشتر نیست. ۲ـ اگر بایستند، سپس برود، آن‌گاه حکم آن در اصل همانند یک موزه (۲) رفتن است. آن‌گاه، حکم گشاده رفتن بدتر از یک موزه رفتن است و شیر همهٔ مادگان جهان بکاهد(۳). ۳ـ کسی که ایستاده ادرار کند، پس گناهش یک تناپل و کسی که آن سوی نه پا (=پشت پا) به اندازهٔ یک وجب و دو انگشت، ادرار کند،گناهش یک تناپل است(٤). ٤ـ وکسی که منی را ناتوان کند، پس یک تناپل گناه است. ٥ـ وکسی که خوردنی وغذا را بی‌مصرف ریزد، پس یک تناپل‌گناه است.

۱۳

۱ــ این نیز پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «باشه (=خمیازه) و ویاس(۱) (= دهن دره) به <چه> کار رود، همچنین شنوسه (=عطسه)؟» ۲ــ و هرمزد گفت که: «<به‌سبب> کـار کردن (=فعالیت) اهریمن و دیوان بـرای صدمه زدن به‌زندگی، <خمیازه، دهن دره و عطسه> آید(۲).» ۳ــ زردشت گفت: «آزار آن چیست؟» هرمزد گفت: «اگر برآن یک یثا اهو وئیریو (۳) و یک اشم وهو(٤) بگـویند، پس هیچ گناه و زیـان کـردن نتواند و سود ویـژه‌ای از آن باشد(٥). ٥ــ زیرا بسیار چیز باشد که این اهریمن پلید برای زیان آفریدگان من آفـرید و من، آن‌را <که> از او بود (=ازآن اهـریمن بود)، ازآن سود آوردم . برای آفریدگان من سود و یاری بسیار و بـرای آفریدگان اهریمن گزند و زیـان گران ازآن بود. ٦ــ چه پیداست که اهریمن پنداشت که سه چیز را گرانتر بـه آفریدگان هرمزد همی کنم، هرمزد را رنج ازآن بیش <باشد>. ۷ــ اگر آن چیز را نمی‌آفرید ، برای اهریمن پلید سودمندتر مـی‌بود ، برای آفریدگان من، از آن گزند گران می‌بود. ۸ــ یکی آن که چون مرگـ را آفرید، مردم مردند. چه پیداست چون آز و نیاز و دروغ و ستیز را آفریده بود، <اگر> مردم نمی‌مردند ، پیری را می‌بایست کشت و همهٔ مردم، به همه روزگار، بایکدیگر ستیز و کارزار می‌کردند. این می‌گفتند که: «چون نمیریم، پس مارا خواسته بیشتر باید و آن‌گاه همهٔ مردم به سبب بیم از یکدیگر، به سوراخ کوه و دشت می‌بایست زیست و آفریدگان را بدی گران می‌بود. ۹ــ یکی آن‌که اگر آب را خشکیدن نمی‌بود، به همهٔ این زمین می‌ایستاد و ازآن بدی گران می‌بود. ۱۰ــ یکی آن‌که آتش را بفسرد (= خاموش کرد) چه اگـر آتش همچنان مـی‌سوخت و نمی‌فسرد ، آتش درهمهٔ جهان چنـان می‌ایستاد، که هرکس را بیم سوزش می‌بود و ازآن بدی و دشواری گران می‌بود.»

★ ★ ★

۱ــ این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «همهٔ مردم اندر جهان تا زنده هستند، پس ایشان را بایست (=ضرورت) به سه‌گونه است. ۲ــ کـه اگر درست (=سلامت) باشند و ایشان را بیماری و پادافراهی نباشد ، پس همهٔ نیکی گیتی، همانا، ایشان را باید. ۳ــ اگر ایشان را تنگی و دشواری بـاشد ، پس ایشان را آن باید که جان ازتن برود. ٤ــ و اگر ایشان را جان <ازتن> بـه

جدایی ایستاد واز گیتی ناامید شدند، پس ایشان را رستگاری روان ازهرچه به کامتر (=مطلوبتر) است.»

۱٤

۱ـ جایی پیداست که هرمزد به گوسفندان گفت که: «تن به گیتی دهید تا همانــا مردمان شما را بخورند .» ۲ـ و گوسفندان بدی را کــه اکنون از مردمان بدیشان می‌رسد، آن‌گاه به مینوی دیدند، با هرمزد بسیار نبرد و پیکار کردنــد (= بحث و مجادله کردند). ۳ـ پس هرمزد باایشان پیمانی کرد که تن بدهید ، آنچه گناه کنید، پس برذمهٔ شما نباشد. امــا تن ندادند . ٤ـ پس گوسفنــدان گفتند: «گناهی‌که ما کنیم بر ذمهٔ چه‌کسی باشد؟» ٥ـ هرمزد گفت: «آن‌که گوشت شمارا بخورد و دست در گناه دارد. همهٔ گناهی که گوسفند کند برذمهٔ او باشد. ٦ـ زیرا کسی که ماهی کوچکی را خورده بــاشد گناه کند و نیز اگر مردی شتری را بکشد، پس بر ذمه‌اش است. ۷ـ گوشت منکران و بددینان را، حتی یک بار، خریدن جایز نیست و حتی اگــر پنداری کــه بددین بمیرد، هیچ چیز بدو نباید داد.» (۱)

۱٥

۱ـ دربــارهٔ این‌که کدام یزش را اگــر کنند ، به پل رود . ۲ـ خــورشید و گاهنبار(۱) و رپیهون (۲) و سدوش (۳) و فروردیگان به پل رود (٤). ۳ـ کــار این که اگر نکنند ، آن‌گاه بر چینود پل که سرش به چکاد داییتی (٥) و زیــرش دوزخ است، پادافراه باید کردن. ٤ـ وچون مردم بمیرد، <اگر> از گناهی کــه کرده است، توبه کند، اورا به سحرگاه سومین روز، به چکاد داییتی هدایت کنند و به بهشت برند. ٥ـ کسی که گناه مرگ ارزان کرده باشد و به گیتی توبه‌کند، سرش را ببرند ، پس فوراً، برایش سدوش بایــد ساختن و یشتن و رستگــار <شود> . و اگر توبه <کند و> نتوانند سرش را در گیتی ببرند، به مینویی، درشب سوم، به بن‌پل، سرش را ببرند، آن‌گاه نیز به چهارم روز سدوش بــاید داشتن ، رستگار <شود> . ٦ـ و اگر توبه نکرد، به دوزخ رود و تا تن پسین در دوزخ باشد. ۷ـ به هنگام ، اورا تنومندانه (=باتن مادی) بازسازند وسرش

قانون و تفسیر آن (=اوستا و زند) را از بر است و از مورد گناه و ثواب آگاهتر است وباید یک یک ، گناه را برایش بشمرد . ۴ـ هرآن را که ممکن است، پس باید جبران کند،اگر ممکن باشد <و> جبران نکند ، پس توبه نیست (= توبه مورد قبول نیست) زیرا توبه برای امر ناممکن باشد . ۵ـ و برای گناه همالان ، باید همال را خشنود کرد و باید ازآن دربرابر همال توبه کرد ، مگر تاوان گادن ، چه برای آن،باید دربرابر رد خویش توبه کرد . بدان گونه که خواست شوی را می‌داند، باید به شوی کفاره دهد، برای این کار که تا دوستی او نسبت به زن و فرزندش ازمیان نرود(۸) .

★ ★ ★

اگر مردی یک بار گناهی کند و توبه کند و اگر دوبار کند و توبه کند واگر سه بار کند وتوبه کند و اگر چهاربارکند و توبه‌کند، پس چهارم بار یک چهارم آن برذمه‌اش باشد .

★ ★ ★

۱ـ اگرمردی دریک روز ازهمهٔ گناهی که کرده است جزء به‌جزء توبه کند و آن را جبران کند، پس دوباره، عمداً ، همان گناه را انجام دهد، پس تمام گناه بر ذمه‌اش باشد. ۲ـ واگر همانا توبه کنند ، پس نخست باید از گناه مرگ ارزان توبه کرد، آن‌گاه باید از دیگر گناهیا توبه کرد. ۳ـ دستوری بود که گفت : «از اوستا چنین پیداست که اگر گوید که از همهٔ گناهی که ازمن سرزده است، جمعاً توبه می‌کنم، پس توبه کرده باشد». ۴ـ دستوری بود که گفت: «باید گناهی را که کرده است، یک یک ، برشمرد و توبه کند، وگرنه توبه نباشد (=توبه او قبول نباشد).»

★ ★ ★

۱ـ از اوستا استنباط شود که این عرسه را باید کردن : پشیمانی ، آشکارگی وتوبه(۹). ۲ـ وپشیمانی آن است که به اندیشه پشیمان باشد. ۳ـ وآشکاری آن باشد که شرم را پشت سر باز افکند (=شرم را کنار نهد) وگناهی را که کرده است، یک یک پیش رد دستور بگوید و توبه کند. ۴ـ دستوری

بود که چنین گفت که: «اگر مردی به هنگام مرگ، خود <توبه> کند، نیزجایز است زیرا تا کسی گناهی را که نهانی کرده است، پیش دستور خویش بگوید، از ذمه‌اش برود». از اوستا پیداست که اگر رد دستور گناهی را که آن مرد جزء به جزء پیش <او> برشمرد، اندکی آشکار کند، آن مرد دستور مرگ ارزان باشد (۱۰).

۱٦

۱ـ دربارهٔ گاهنبار پیداست: کسی‌که بسازد، برگزار کند، بخورد و با رادی و راستی بدهد، پس ثوابش چنان است که یک هزار میش زهی (=زاییده) که بره به همراهشان است، به عنوان هدیه، به مرد پرهیزکار، صدقه داده باشد. ۲ـ کسی که بخورد، کسی که بسازد، کسی‌که بدهد، پس همه را، همانا، این ثواب باشد. ۳ـ اگر با ده مرد گاهنباری برپا کنند، ازاین گاهنبار تاآن گاهنبار، هرکار ثوابی که از آن ده مرد، یکی بکند، همگی را چنان بهر باشد که به دست خود کرده باشد و اگر با صد مرد و اگر با هزارمرد <برگزار شود> چنین باشد. ٤ـ و گاهنبار را پیداست که پیش‌از پنج روز <مانده> که فرا رسد، همهٔ آفریدگان هرمزد: آن که در زیرزمین است مانند روباه، راسو، قاقم، موش ودیگر همهٔ آفریدگان روی زمین مانند آب، گیاه، گوسفند و مردم امید دارند که از مینوی گاهنبار افزونی یابیم و پیداست که آن میزدی(۱) بزرگتر و بهتر است که <در> گاهنبار <باشد>.

★ ★ ★

۱ـ جایی پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «هرگز میزد کردی؟» ۲ـ هرمزد گفت: «کردم. چه زمانی که جهان آفریدم، پس میزدی بکردم. هنگامی که جان به کیومرث (۲) دادم، پس میزدی بکردم. زمانی که تو <ای> زردشت! از مادر زاده شدی، پس میزدی بکردم. زمانی که دین ازمن بپذیرفتی، پس‌میزدی بکردم، که میزد چنان ارزشمند است که مردمان هرکاری را که با درستی فراز کنند (=آغاز کنند)، پس باید به پایان، میزدی بکنند.» ۳ـ چه پیداست که میزدی که بایک مرد <باشد>، پس بیور فروهر پرهیزکاران بدان رسند. ٤ـ زردشت این را از هرمزد پرسید که: «میزدی که به ایزدان رسد، پس نشانش

چیست؟» ۵ــ وهرمزد گفت که: «یک نشان: که اگر باران باید، در میزد باران شود. ۶ــ این نیز نشانی: اگر آنهایی را که میزد همی کنند، پیشتر نفاقی بوده باشد، در میزد آشتی کنند. ۷ــ واین نیز نشانی: اگر مرد نیک و خوب و ارزانی (= مستحق) که به میزد خوانده نشده است (= دعوت نشده است)، با خواست (۳) <خود> به آن میزد رسد، اورا بپذیرند و نیک دارند.» ۸ــ واین نیز پرسید که: «میزدی که به دیوان رسد، پس نشانش چیست؟» ۹ــ و گفت که: «ابر بارانزا را باران باید، گریز (=فرار) کند(٤). در میزد با یکدیگر ستیز و کارزار کنند، مردم بد به میزد آیند و اگر همی چنین شود، میزد به دیوان رسیده باشد.»

۱۷

۱ــ در باب اینکه: کودک هفت ساله نباید یشت کند. آن (=کودک) هشت ساله، همانا، باید بکند. ۲ــ زن که یشت کرده باشد، پس نباید خورشید و آتش بیرام(۱) را نیایش کند. نباید استفرید (۲) (=نذر) کنند و <از آن> بخورند. نباید یزش با زوهر کنند زیرا نباید به آتشگاه وارد شوند. همانا، باید گاهنبار برگزار کنند. باید ربیهون را، که درآن یشت همی کنند، برپادارند. نباید به بیرون بروند. هرمیزدی را که باید دعای آفرینگان(۳) بدان گویند، به پیشتر ندارند (= به تأخیر نیندازند). گاهنبار، نونابر، سالیگان، فروردیگان و استفرید، نیز چنان است.

★ ★ ★

این را نیز هرمزد به زردشت گفت که: «به مردان و به زنان، هردو فرمودم که یشت کنید. به مردان <گفتم>ــ زیرا زنان پس‌از پانزده سالگی شوهرکردن را بهتر از واژه آموختن (=تحصیل کردن) و یشت کردن می‌پسندند ــ زیرا هیچ یک از مردمان پرهیزکار گرودمانی نشود تا گاهان(٤) را ازبر نکند. اشو زردشت! به‌آن مردم که در یشت کردن کوتاهی نکنند، چیز دهید وگویید که برای من یشت کنید، آن یشت را «گیتی خرید» (۵) خوانند.

★ ★ ★

دربارهٔ این‌که اگر پادشاهان و خدایان زمانه (=فرمانروایان و صاحبان قدرت) مردم را به‌اجبار به‌کار خواستاری (= بیگاری؟) گیرند ، اگر <مردم> آن کار خواستاری را بپذیرند و بکنند بهتر است یا که شهر و زمین را رهاکنند و بروند. وراستی که کاری دشوار است که زیردست پادشاهان کار خواستاری کند.

★ ★ ★

۱ـ از اوستا پیداست که هرمزد به زردشت چنین گفت که: «یزش آن‌کسی کن که اگر کنی بی‌گمان باشی که به بهشت رسی.» ۲ـ زردشت گفت: «یزش چه کسی؟» ۳ـ هرمزد گفت که: «یزش دادار هرمزد کنید، چه هرکس بدین هم‌داستان است که همانا یزش دادار هرمزد باید کردن.» ٤ـ وگوسفندان را مراقبت کنید ، چه اگر روان را هم داستان نباشد، پس تن را همداستان است(٦) (= اگربرای روان سودمند نباشد ، برای تن سودمند است)، چه پیداست که چون گوسفندان به آب و علف توانا <شوند> ، از گوسفند خوراک و جامه باشد. ٥ـ وشفاعت درویشان کنید، چه هرکس بدین هم داستان است که باید شفاعت درویشان کردن، چیز به دستوران دادن . چه هرکس بدین هم‌داستان است که چیز به دستوران باید <دادن>(٧). ٦ـ برای سود بزرگ کار کنید، چه هرکس بدین هم داستان است که همانا هرکس سود بزرگ را باید نگریستن. ۷ـ اگر مردی‌را که به ستم گیرند ، جا رها کند و برود وفرمانروایان بد، کار را به کس <دیگر> فرمایند، به آن‌کس که از کار او به شهر و زمین ویرانی و به مال مردمان زیان و صدمه رسد، آن مرد که شهر وزمین را رها کرد واگر شهر وزمین‌را رها نمی‌کرد ـ و به‌سبب کردن آن کار به‌وسیلهٔ او (= رها نکردن شهر و زمین)ـ آن <دیگری> نمی‌توانست به شهر و زمین مردمان زیان و صدمه کند. اگر اورا دربرابر کامگزار (=فرمانروا) بیم مرگ نیست، آن کار را نکند (=شهر و زمین را ترک نکند)، پس زیان و صدمه مردمان درآن شهر به پایان رسد. ۸ـ سود بزرگ کار را بایست نگریدن، چه هرمزد و امشاسپندان سود بزرگ کار را نگرند و هنگامی باشد که به سبب سود بزرگ کار، برای سود جهان ، آن کاری را کنند که برای مردمان از آن زیان باشد. ۹ـ چه باران کنند و مردم بسیاری در باران بمیرند . مردم بسیاری را رودها ببرند، مردم بسیاری در آب بمیرند و آن‌گاه نیز، چون باران کردن سودمندتر است، هرمزد و امشاسپندان برای باران کردن با اهریمن

و دیوان ستیز و کارزار کم نکنند .

۱۰ــ از اوستا پیداست که چون دشمنان بیگانه آیند وبخواهند به‌ایرانشهر خرابی و زیان بسیار کنند و ارتشتار (=سپاهی) برای بازداشتن ایشان به‌ور (=دژ) آنها رود. بسا باشد که ارتشتار بسیاری را بکشند و آن‌گاه نیز برای سود بزرگ بیگانگان بیایند وآتش بهرام ومرد پرهیزکار را بکشند، به‌ایرانشهر ویرانی و زیان کنند. ارتشتاری که کارزار نکند وبگریزد، مرگ ارزان<است>. آن‌که کند و اورا در کارزار بکشند ، رستگار شود. ۱۱ــ این سود بزرگ را نیز از مرد باید نگریدن که اگر دشمنان بیگانه اورا در شهر گمارند و در شهر زیان و آشوب کنند وخوداورا بیم مرگ نباشد ، شهر به دشمنان رها کند و بـرود <و> او (= دشمن) را بازداشتن توان، آن مرد باید <برای> زیانی که به آتش بهرام، مرد پرهیزکار، گوسفندان، آب و گیاه رسد، توزش (= جبران گناه) کند. این را گفتم که اگر اورا بیم مرگ نباشد ، پس باید که بکند (=دشمن را بازدارد).

۱۲ــ از اوستا پیداست که اگر مرد شهر را خود یک پشیز زیان و مردمان را سه هزار <پشیز زیان> باشد، پس می‌تواند که <مردم را> یاری نکند . اگر خودش را سود و مردمان را بیم به تن محتمل باشد (= احتمال صدمهٔ جانی باشد) ، باید که خواسته بدهد و ایشان را یاری کند و اگر اورا بیم به‌تن محتمل (= صدمهٔ جانی محتمل باشد) و کسان را بیم به‌تن یقین باشد، باید کـه خود تن بسپارد (= جان فدا کند) و ایشان را یاری کند. اگر اورا بیم از مرگ یقین و کسان را نیز بیم از مرگ یقین باشد ، پس می‌تواند که یاری نکند.

۱۳ــ و پیداست که هرمزد هنگامی که مردمان این زمان (=مینو) را به آن زمان (= گیتی) چنان شگفت‌انگیز آفرید و داد، پس فروهر مردمان این زمان به شکوه پیش هرمزد خدای ایستادند . ۱٤ــ هرمزد خدای فروهر ایشان را بدین دو چیز خرسند کرد: یکی آن‌که گفت که: «ثوابی که شما کنید، پس شما را مـزد و پاداش بیشتر دهم.» ویکی آن‌که گفت: «بدان گاه، برای شما مردی بیافرینم، که شمارا از بدی نجات دهد، او (=مردی) کـه ایزدان آنچه را که لازم است در او پیدا کنند (=در وجود او آشکار کنند). اگر تن از آن کار ببرد (=از آن کارشانه خالی کند)، بدان کار گناهکار باشد.» چه فروهر مردمان بدان روی خرسند شدند که هرمزد چنین گفت .

۱۸

۱ــ در باب این‌که در جایی درمورد ارجمندی آتش بهرام نشاندن پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «جهان بهتر است یا آتش بهرام؟» ۲ــ هرمزد گفت که: «آتش بهرام بهتر از جهان است.» ۳ــ زردشت پرسید : «چرا؟» ٤ــ هرمزد گفت: «بدین روی کــه اگر آتش بهرام نمی‌بود، جهان را سامان دادن نمی‌بود.»

★ ★ ★

و جایی پیداست که زردشت به گشتاسب شاهنشاه گفت که: «به هرگاه و زمان (=درهرجا و همیشه) آتش بهرام بنشان. خویشتن را از نشاندن آتش بهرام باز مدار، چه اگر من آتش بهرام را نمی‌دادم ، هرگز زنده (= موجود زنده) در جهان نمی‌ماند ، نه‌توانگر کامیاب ونه کسی که برای سود، خواستار سود باشد، زیرا به‌سبب‌آتش بهرام است که به‌شب آمد و شد ممکن‌است(۱). به‌سبب آتش بهرام است که اهلشونگ(۲) در خانه میهمان باشد.

★ ★ ★

این نیز پیداست که هم‌چنان که‌رسیدن پیکها(۳) به وننداست (=پیکها به یاری ستارهٔ ونند راه را پیدا می‌کنند)، رسیدن ایزدان نیز به مان (= آتشگاه) آتش بهرام باشد .

★ ★ ★

۱ــ آتش بهرام چنان شگفت‌انگیز است که اگر به نیمه شب افروزند،اهریمن را بزنند (=بکشد) و فرزندان اهریمن، نه بیور و نه هزار و نهصد ونود ونه فرزند را بکشد. ۲ــ اگر بوی برآتش نهند، از آن سوی که باد آید ، آتش بهرام هزار دیو و دو برابر جادو وپری را <بکشد> . ۳ــ و اگر به نیمه شب نیفروزند، هزار دیو و دوچندان جادو وپری را بکشد. ٤ــ و اگر آتش آدروگ(٤) را به نیمه‌شب افروزند ، هزار دیو و دوچندان جادو وپری را بکشد. ٥ــ و اگر به نیمه شب نیفروزند نم، تاریکی را ببرد (=محدود کند) وکم کند (٥).

★ ★ ★

۱ــ جایی پیداست که آتش چنان ارجمند است که هرمزد تن مردمان را از تن آتش، جان را از فکر و اندیشهٔ خویش بیافرید و روشنی و فروغ را ازروشنی بی‌کران روشنی بیافرید و <آن آتش‌را> پنج <بخش> کرد. ۲ــ یکی آن‌که در گرودمان پیش خود (=هرمزد) سوزد و گوهر مردمان را با آن خوب کند. ویکی آن‌که در تن مردمان آفرید . یکی آن‌که دیو اسپنجروش(٦) را باآن نابود کند. یکی آن‌که در آب و گیاه آفرید. یکی آن‌که در گیتی خواست آفرید (۷). ۳ــ پیداست که هرمزد با امشاسپندان انجمن کرد و آتش نیز در انجمن بود. ٤ــ و پیش هرمزد و امشاسپندان سر را نگون کرد (= سر به‌زیر افکند) و گریست. ٥ــ امشاسپندان پیرامون آتش نشستند و گریستند . ٦ــ هنگامی که <آتش> دید امشاسپندان نیز می‌گریند، پیش هرمزد ایستاد و گریست. ۷ــ و به هرمزد گفت که: «تو، <ای> مهربان! ازاین جهان پربدی به گرودمان بی‌آفت روی ومرا این‌جا رها کنی. ۸ــ مرا با بردنی نادرست به خانهٔ مردمان برند. هنگامی که کدخدا (= صاحب خانه) بخسبد، پس به سرداری من، آفریدگان را به نابودی کشند و از من شعله گیرند و برای دزدیدن خانه، به درون خانه برند. <سپس> مرا بیفکنند وبکشند (= خاموش کنند). ۹ــ دودیگر آن‌که ازآن‌جا که مرا مراقبت کنند، به‌جایی برند و مراقبت نکنند و این‌جا بی‌هوش (= خاموش)، بر زمین افتم. ۱۰ــ سوم آن‌که جه<های> گناهکار، به دشتان (= قاعدگی) به نزدیکی من تازند و از جهش آنها، به‌اندازهٔ مساحت یک خانه ، گند به من رسد و بیمار شوم و ریمنی (=کثافت) خورم. ۱۱ــ چهارم آن‌گاه که جه<های> جادو به آتشگاه وارد شوند و مو دوتا کنند وجای را بیالایند(؟) (۸) و من موی و ریمنی ایشان را بخورم. ۱۲ــ و پنجم آن‌گاه که کودک<کان> آیند و برمن خدو (= آب دهان) و ریمنی افکنند و من از خدو و ریمنی آنها بخورم. ۱۳ــ ششم آن‌گاه که صنعتکاران برمن فلز ریمن برند و برمن با دهان باد دمند نه با دم. و<من> آن فلز را باناخرسندی و بی‌میلی بگدازم. ۱٤ــ هفتم آن که <مردمان> با آزمایش‌ور (۹) (=آزمایش ایزدی) ــ که صحت وسقم را آشکار کردم ــ مخالفند که با دلیل داوری نکرد . ۱٥ــ هشتم آن‌گاه که مرا از کار و ورز دور کنند و از جهان مینوی به جهان مادی برند و گناهکاران و پرهیزکاران را یکسان یاری توانم کرد (۱۰).

۱٦ــ این را نیز گفت که: «<ای> هرمزد! مرا به گیتی نیافرین، در جهان چون ستاره و ماه و خورشید که روشنی کنند، من نیز به تنهایی چنان کنم.»

۱۷ـ هرمزد وقتی گلهٔ آتش را شنید، پس به امشاسپندان گفت که: «چون آتش بدین گونه شکوه همی کند و من نیز نمی‌توانم بدون آتش، آفریدگان را به‌گیتی دهم، کدام را بهتر و سودمندتر می‌شمارید. ۱۸ـ که من این مست و گله را بـر آتش روا دارم وآفریدگان را بـه گیتی دهم، یا آتش را بـه گیتی ندهم تا او را مست و گله‌نباشد، چون من این مست و گلهٔ آتش را درصورتی می‌توانم برد که اورا به گیتی نیافرینم.» ۱۹ـ و امشاسپندان گفتند که: «اگر آفریدگان را بـه گیتی بیافرینی بهتر و سودمندتر است تااینکه آتش گله نکند و آفریدگان را به گیتی نیافرینی . اما تو <ای> مزدا! آتش را بستان و به بهرامی در آتشگـاه بنشان. همانـا اورا یـاری کنیم و آذرگشنسب را بادست خـویش گرفت و در آتشگاه ، به بهرامی، نشاند و آذرفرنبغ و آذر برزین مهر (۱۱) را بادست خویش نشانـد و بریک یک آفرین کرد (=دعا کرد) کـه در مان (=آتشگاه) خـویش روشنی دهنده و نیکی دهنده باشید.» ۲۰ـ وبه آتش گفت که: «به مردمان نیکی کن، درهمهٔ خانواده‌ها، در همهٔ دهها ، درهمهٔ استانها و درهمهٔ کشورها(۱۲) و ایشان تورا بزرگ دارند چه آب، چه گیاه و چه فروهر پرهیزکاران، هنگامی که برتو زوهر برند وهنگامی‌که «هیزم خشک برگزیده شده برای‌سوختن(۱۳)» برتو فراز دارند». ۲۱ـ آن‌گاه <نیز> آتش با آفرینش مادی<خود>به‌گیتی موافقت نکرد تا هرمزد با او پیمان بست و اورا به در بهشت پادشاه کرد و گرزی بـدو فراز داد و فرمود که: «ازهرکه خشنود نیستی، بااین گرز اورا به دوزخ افکنید.» ۲۲ـ پس بـا دادن (= آفریده شدن) بـه گیتی هـم داستان شد (=مـوافقت کرد) (۱٤).



۱ـ جایی پیداست کسی که آتش بهـرام نشانـد ، چند آتش بی‌نگهبان و بی‌محافظ باید جمع کند <تا> بتواند <آتش بهرام> بنشاند؟ ۲ـ دستـوری برد که چنین گفت: «هزار و یکـ <آتش> باید جمع کند.» ۳ـ کسی که آتشی جمع کند و به‌آتش آدروگـ(۱۵) <و از آتش آدروگـ به> آتش بهرام بـرد ، پس نود ثواب برد. ٤ـ دستوری بود که چنین گفت: «کسی که آن را به سهـو بکشد (= خاموش کند) ، مرگـ ارزان باشد.» ٥ـ کسی که به سهو و کسی کـه به عمد(۱٦) و به هرطریقی آتش بهرام را بکشد، به یقین مرگـ ارزان باشد(۱۷). ٦ـ اگر همانا جمع کند، نخست آن آتشی را باید جمع کند که بیم پختن نسـا

<برآنست> ۷ـ و دوم آن‌که کثافت بدان پزند ۸ـ و سوم آن که سرگین کثیف بدان پزند، ۹ـ چهارم آن‌که کوزه بدان پزند . ۱۰ـ پنجم آن‌که آجر بدان پزند. ۱۱ـ ششم آن‌که از زرگـران است. ۱۲ـ هفتم آن‌که از نقره‌کـاران است. ۱۳ـ هشتم از چلنگـران. ۱۴ـ نهم از تنـور. ۱۵ـ دهـم از دیگ. ۱۶ـ یـازدهم از خربندگان، ده بندگان. ۱۷ـ دوازدهم از پیش مزدیسنان خنیاگر. ۱۸ـ سیزدهم از سواران چابک. ۱۹ـ چهاردهم از دیگر کار<ها> (=پیشه‌ها) (۱۸). ۲۰ـ و چون هزار ویک آتش جمع کند ، بدان زمان می‌تواند به بهرامی بنشاند و اگر مراقبت آن را به مؤمن داد، می‌تواند هرگاه گاهنبار، زوهر پاک دهد. ۲۱ـ وهمه روزه آن‌را به هیزم وبوی دارد تـا اندازهٔ تنش (=ارتفاع آتش) به اندازهٔ مـرد متوسطی شود. ۲۲ـ چون <آتش را> همانا بنشاند، <همهٔ این کارهارا باید بکند> ، اگر این همه را نتواند چنین کند ، مجاز نیست که بنشاند . ۲۳ـ اگـر گناه مرگ ارزان کرده باشد، پس مجاز نیست که بنشاند . ۲۴ـ اگر پیشترآتش بنشاند و سپس گناه مرگ ارزان کند، اگر تامین زندگیش از کـار مرگ ارزان نباشد، پس باید نامگانی اورا تغییر دهند (= آتشی که برای یادآوری نـام او جمع می‌کنند) و رها کنند .

★ ★ ★

۱ـ و پیداست که آتش چنان ارجمند است که هرمزد به زردشت گفت که : «چون بنگری، روان ـ که جای کنش بوی و فروهر است ـ چه کسی را بهتـر پسندی؟» ۲ـ زردشت گفت کـه: «آن (=روان) گرشاسب را.» ۳ـ هـرمزد روان گرشاسب را خـواست (=احضار کـرد) و روان گرشاسب دربارهٔ بدیی کـه در دوزخ دیده بود، به زردشت گفت که: «کاش من هیربدی بودمی که انبانی بـر پشتم بودی. برای زندگی خواستن (=برای گذراندن زندگی) به جهان همی رفتم و جهان بـه چشم من زشت بـودی و جهان از شکوه من تـرسیدی.» (۱۹) ۴ـ و هـرمزد گفت کـه: «بایست، <ای> روان گرشاسب! زیرا بـه چشم من زشت هستی، چـه آتش، پسر مرا کشتی (=خـاموش کردی) و پـرهیز (=مراقبت) نکردی.» ۵ـ و روان گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! مرا بیامرز و برترین زندگی (= بهشت) را به‌من ده و گرودمان را به‌من ده، زیرا اژدهای شاخدار اسب اوبار (= بلعنده اسب) و مرد اوبار را کشتم که دندانش به‌اندازهٔ بازوی من بود و گوشش به‌اندازهٔ چهارده نمد(؟) (۲۰) بود وچشمش به اندازهٔ گردونه‌ای بـود

همهٔ زمینی (=خاکی) را که بر راهش بود، برهوا کرد (۲٤) و تاریکی برقرار شد. ۲۲ـ چون به من رسید که گرشاسب هستم، پس نتوانست پای مرا اززمین بردارد و من برخاستم و <اورا> به زمین بدادم (= افگندم) و باهردو پای بر شکم وی ایستادم تا پیمانی بست که باز به زیرزمین روم و آنچه را که هرمزد فرمود که زمین و آسمان‌را نگهدار، کنم و رها نکنم. ۲۳ـ و اگر من آن کار را نمی‌کردم، اهریمن برآفرینش تو پادشاه می‌شد.» ۲٤ـ هرمزد گفت که: «بایست! چه به چشم من زشت هستی، زیرا آتش، پسر مرا کشتی.» ۲۵ـ گرشاسب گفت که: «<ای> هرمزد! بهشت، گرودمان <به من> ده زیرا از دین چنین پیداست که چون ضحاک از بند رها شود، پس کس دیگری جز من، چارهٔ او نتواند خواست. بدین روی، پس بهشت و گرودمان به من ده. ۲٦ـ و اگر بهشت ، گرودمان دادن نشاید، پس نیرو و پیروزگریی که مرا در زندگی بود، بازده، زیرا اگر آن نیرومندی و پیروزگری، که چون زنده بودم، مرا بود، بازدهی ، اهریمن را با دیوان بکشم، تاریکی را از دوزخ برکنم، نیکو روشن کنم و شخصاً در<آن> نشینم و در <آن> روم.» ۲۷ـ هرمزد گفت که: «این را به تو ندهم، <ای> گرشاسب! زیرا مردمان گناه کنند و تا هنگامی که مردمان دیگر گناه نکنند ، تو را باز زنده کردن نشاید ودیگر مردم را نیز باز زنده کردن نشاید، زیرا رستاخیز زمانی کنند که همهٔ مردم بی‌گناه باشند . ۲۸ـ مردم چون بمیرند و روانشان گناهکار <باشد>، پس همهٔ آسایش را بهلند (=ازدست بدهند) و همهٔ بدی و دشواری را گرفته باشند (=پذیرفته باشند).» ۲۹ـ چون گرشاسب کردار خویش را بدین آیین گفت، ایزدان مینوی و ایزدان جهانی بگریستند و زردشت سپیتمان بگریست و گفت که: «گر<چه> فریفتار نیستی، <ای> هرمزد ! نسبت به خویش بگفت و گفت که «من او را به بهشت راه ندهم.» ۳۱ـ و آتش «تنومند و جانمند نمی‌بود ، هیچ آفریدهٔ تورا به گیتی هستی نمی‌بود.» ۳۰ـ چون زردشت دوباره خاموش شد، آتش به پای ایستاد و گناهکاری گرشاسب را نسبت به خویش بگفت و گفت که «من اورا به بهشت راه ندهم .» ۳۱ـ و آتش این چند سخن‌گفت، بایستاد (=ساکت شد) و ایزد گوشورون(۲۵) به‌پای‌ایستاد و گفت که: «من اورا به دوزخ نهلم، زیرا نیکی بسیار به‌من کرد.» ۳۲ـ گوشورون این چند سخن گفت، بایستاد . زردشت به‌پای ایستاد و به آتش نماز برد (= تعظیم کرد) و گفت: «پرهیز (= مراقبت) تو کنم و کردار (=عمل) تو را درجهان بگویم و به گشتاسب و جاماسب (۲٦) بگویم که بنگرید که چون گرشاسب توبه

کرد، آتش چگونه بزرگواری کرد و اورا آمرزید.»
۳۳ـ زردشت از هرمزد پرسید که: «نخست مردهٔ چه کسی را بازسازی؟» ۳٤ـ و هرمزد گفت که: «آن (=مردهٔ) گرشاسب را.» ۳۵ـ زردشت را گران آمد و به هرمزد گفت که: «اگر کار گرشاسب کشتن مردم بود، چرا نخست مردهٔ اورا باز سازی؟» ۳٦ـ هرمزد گفت که: «<ای> زردشت! تورا گران‌نیاید، زیرا اگر گرشاسب نمی‌بود و این چند کاری که گفت، نمی‌کرد ، تو و هیچ یک از آفرید<گان> مرا هستی نمی‌بود(۲۷).

★ ★ ★

۱ـ و پیدا باشد که هیچ‌کس به‌سود خویش استوار نیست. و پیدا باشد که گناه همالان ، اگر همال خشنود شود، پس جبران شده باشد . ۲ـ پیداست که ایزد<ان> نیز، همانا، سود بزرگ را نگرند . ۳ـ و پیدا باشد که اگر ایزدی کسی را یاری <کند> پس اورا به دوزخ نهلد. ٤ـ وپیدا باشد که اگر ایزدی کسی را دشمن <باشد>، پس اورا به بهشت نهلد. ۵ـ که مرد را از نشاندن آتش بهرام، این سودمندی باشد که اگر ایزدی او را یاری <کند>، به دوزخ نرود. آن‌گاه نیز ارج آن (= نشاندن آتش بهرام) پیدا نباشد.

★ ★ ★

جایی پیداست که هرمزد گفت: «ارج آتش بهرام و مرد فرمانروای پرهیزگار را نگفتم و اگر ارج آنهارا بگویم ، پس بن هر آبادی و بر هر پرهیزکاری وهستی تمام آفریدگان‌سپندمینو (۲۸) <برابر> ارج آن است. (۲۹)

۱۹

جایی پیداست که اگر کدخدا و کدبانو در خانه بمیرند، نباید آنها را از در <ورودی> بیرون برد، زیرا فرهٔ خانه با آنها برود. (۱)

۲۰

۱ـ جایی پیداست که اگر مردی بخواند (=نذرکند) که اگر این نیکی برای

من شود (=اگر این مراد من به حاصل آید)، یک استفرید بکنم (= سفره‌ای بیاندازم) پس حتی اگر برای او نشود ، پس باید بکند، زیرا ایزدان سود بخشنده‌اند نه کام بخشنده (=ایزدان سود مردم را درنظر دارند نه میل ودلخواه ایشان را) و سود مردمان را بهتر می‌دانند (=بهتر تشخیص می‌دهند). ۲ــ دستوری بود که چنین گفت که: «<اگر کسی بگوید> اگر این نیکی برای من نشود، پس <استفرید> نکنم، جایزست که نکند. ۳ــ اگر استفریدی خواند (= نذری کرد)، پس عزینهٔ نان و می وگل و شاهدانه را آن اندازه که لازم است (= به‌آن اندازه‌ای که نذر کرده است) باید بدهد. ٤ــ و چون استفرید پشتند (= سفره انداختند) به آن مردم که پشت نکرده باشند ، یا درحال سخن گفتن خورده باشند (۱)، و به‌آن‌کس نیز که آبله (۲) داشته باشد ، <چیزی> نباید بدهند و آنچه را که ایشان بخورند، هراندازه که بخورند برای او نباشد (=به حساب نذرکننده نیاید) و برای این درون نیز، چنان باشد و اگر ایشان (=مردم واجد شرایط) نیامده باشند ، باید به سگ وپرنده بدهند.

۲۱

۱ــ دربارهٔ این‌که کسی که لواط کننده‌ای را بکشد، پس برای اویک تناپل ثواب است. ۲ــ کسی که مردی گناهکار و مرگ ارزان را بکشد ، پس برای او یک تناپل ثواب است. ۳ــ کسی که مارپردار را بکشد، پس برای اویک تناپل ثواب است. ٤ــ و کسی که وزغی را در آب کند، بکشد و ازآب بیرون آورد ،پس یک تناپل ثواب دارد، اگر در آب بکشد، یک هزار و پانصد تناپل ببرد. ٥ــ کسی که مورچه‌ای را بکشد، یک یات ثواب است. ٦ــ اگر ماری را بکشد و اوستا بر او نخواند یک تناپل ثواب است، اگر اوستا بر او بخواند دوازده تناپل ثواب است. ۷ــ اگر گزی را بکشد، پس یک تناپل ثواب است. ۸ــ اگر یکصد کژدم و؟ (۱) و زالو و تشتک بر (۲) را بکشد، پس یک تناپل‌ثواب‌است. ۹ــ کسی که پازوک گند ــ گردان را بکشد، دوازده دوازده (= صد و بیست و چهار) ثواب وکسی‌که یک گل آبی(۳) را بکشد <ثوابی برابر خواندن> یک ماه تمام یشت آب (=آبان یشت) و سرودگاهان است. ۱۱ــ کسی که یکصد و پنجاه گرزه را بکشد، یک تناپل ثواب است. ۱۲ــ کسی که مارمولکی را بکشد <ثوابی برابر خواندن> یک ماه تمام یشت آب و سرودگاهان است. ۱۳ــ

کسی‌که سنگ پشتی را بکشد، پس یک تناپل ثواب است. ۱٤ـ کسی‌که مگس قرمزی (=زنبور) را بکشد <ثوابی برابر خواندن> ده روز یشت آب و سرودگاهان است. ۱۵ـ کسی که یکصد یوز را بکشد، پس <ثوابی برابر خواندن> یکسال تمام یشت آب و سرودگاهان است . ۱٦ـ کسی که گرزهٔ نسابری را بکشد، پس چنان باشد که چهار گرگ را که شیر باشد (= چهار گرگ شیر) <کشته باشد> و چون گرگ یوز و گرگ شیر را بکشد پس به همان تعداد که تن <آن جانوران را> بسوزاند ، تناپل ثواب کشتن شیرگرگ باشد. ۱۷ـ وکسی که دوساس یا دوکیک را بکشد پس <ثوابی برابرخواندن> یک روز یشت آب و سرودگاهان است (٤).

★ ★ ★

۱ـ این نیز پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «از خرفستران (= موجودات زیانکار) اهریمن کدام را به جان زیستن درازتر است (= زندگی کدام یک از موجودات زیانکار اهریمن درازتر است)؟» ۲ـ هرمزد گفت که: «مور و مار و هریک از ایشان دو هزار سال زیند. مور به یک هزار و سیصد و سی و سه سال <مار شود>. با مار پر روید، زمانی که پر او رسته شود، پس شاخ مار روید(۵). کسی که خرفستر زهردار اهریمن را به‌اندازهٔ یک بند انگشت بکشد پس<ثوابی برابر خواندن> یک روز یشت آب وسرودگاهان باشد. ۳ـ کسی‌که ژوژای (= خارپشت) را بکشد پس پنج تناپل گناه باشد. ٤ـ کسی‌که گربه‌آبی (=سمور آبی) یا روباهی ویا راسویی را بکشد پس دو ونیم تناپل گناه است. ۵ـ کسی‌که سگی را بکشد، پس چهار تناپل گناه است. ٦ـ کسی که سگ آبی را بکشد پس صد وپنجاه تناپل گناه است.» (٦)

۲۲

۱ـ دربارهٔ این که زردشت از هرمزد پرسید که: «دانا <و> همه آگاه هستی؟» ۲ـ و هرمزد گفت که : «دانا و همه آگاه هستم.» ۳ـ و زردشت گفت که: دانایی تو چگونه است؟ ٤ـ هرمزد گفت که: «دانایی من چنان است که اگر شیر هرچیز را در جامی دوشند، پس من یک یک را جداگانه توانم گفت که ازپستان کیست، واگر آب همهٔ جهان را دریک جا هلند، یک یک را جداگانه توانم گفت

که از کدام چشمه است و اگر گیاه همهٔ جهان را خرد بفشارند، یک یک را باز به جای خویش توانم نهاد (۱).

۲۳

۱ـ زردشت گفت: «<ای> دادار! همه آگاه هستی و همه چیز را می‌دانی، <پس زمانی که> پرهیزکاران از گیتی درگذرند روان ایشان به کجا رسد؟» ۲ـ هرمزد گفت: «سه شب آن‌جا که چون جان رود، سر ایستد، <روان> پرهیزکار آن‌جا نشیند. جامهٔ سپید دارد. این سخن گوید که نیک بودم چون کار ثواب می‌کردم. خویش هرمزد هستم و به کام خویش نیکی به من کند.» ۳ـ و شب نخست آن چند نیکی بدو بنماید چونان مردی که تا زنده بود، اورا در جهان نیکتری بود. ۴ـ شب دوم و سوم نیز، پس اورا چنین باشد. ۵ـ پگاه شب سوم چنین به‌نظر آید که <باد> خوشبوترین همهٔ گیاهان جهان را بدین جا می‌آورد، و درآن بوی خوش گل نشیند ، گوید که: «باد این بوی چنین خوشبوی و چنین خوش را از کجا به‌بینی من داشت و من هرگز به گیتی بوی خوشی چون این ندیدم؟» ۶ـ هرمزد گفت که: «آن باد بوی از بهشت آورد.» ۷ـ چون روان در آن باد بنگرد، دوشیزه‌ای بیند که همهٔ حرکت تن او روشن (=سبک) <و> شایسته است و تنش چنان نیکوست که او (=روان) درمیان آفرینش هرمزد ، هرگز تنی از آن نیکوتر ندید. ۸ـ ازاو پرسد: «<ای> دوشیزه خویش کیستی؟» ۹ـ دوشیزه گوید: «<ای> جوان نیک اندیش ، نیک گفتار، نیک کردار، من کنش (= عمل) تو هستم، خویش تو هستم.» ۱۰ـ و روان گوید که: «از عمل کیست که تو چنین بزرگ، خوب، پیروزگر، نیکو و بی‌آزار هستی، چنان‌که به نظر من می‌رسد؟» ۱۱ـ دوشیزه گوید که: «از عمل تو من چنین هستم ، چنان‌که به نظر تو می‌رسد. ۱۲ـ <چون> تو کسی را دیدی که دیوپرستی کرد ، کام دوستان برنیاورد، درانداربست و هیچ چیز نبخشید . پس تو نشستی ، عبادت کردی، به مرد پرهیزکار چیز دادی، به‌کسی‌که از نزدیک ، به کسی‌که از دورآمد و من نیکو بودم تو مرا نیکوتر کردی، شایسته بودم، تو مرا شایسته‌تر کردی، برای کارهای نیکی که تو کردی تا تن پسین مردمان در گیتی پرستش هرمزد کنند و مرا هر روز نیکوتر باشد.» ۱۳ـ روان گام نخست را که فراز نهد بدان‌جا که ستارگان است، به هومت (= اندیشه نیک) بنهد. گام دوم را بدان‌جا که

ماه است، به هوخت (=گفتار نیک) بنهد. گام سوم را بدان جا که خورشید است، به هورشت (=کردارنیک) بنهد و گام چهارم را در گرودمان روشن (= بهشت برین) بنهد. ۱٤– و روان پرهیزکاران که پیش‌از او از گیتی برفتند و در گرودمان هستند، آن‌گاه بوی خوش به پذیرهٔ (=استقبال) او دارند. گویند که: «از گیتی رنج‌آور و مصیبت بار، بدین جای بی‌رنج و بی‌بدی، خوش آمدی و درست (= سلامت) آمدی و دیرزمان تورا نیک باشد.» ۱۵– هرمزد گوید که : «سخن ازاو مپرسید زیرا به سبب عشق و مهر به تن، چون از تن جدا شد، او را دشوار باشد. اورا خوراک دهید.» ۱٦– روان گوید که: «نخست کدام خوراک دهم؟» ۱۷– هرمزد گوید: «شیر اسب، روغن کره(۱)، و می شیرین و یا روغن بهار ساخته (= روغنی که در بهار تهیه شده است) بدو دهید . نخست روغن بهاره دهید زیرا روان پرهیزکاران که از جهان درگذشتند ، پس ایشان را تا تن پسین خوراک این است.» (۲)

۱۸– زردشت این را نیز از هرمزد پرسید که: «چون گناهکاری بمیرد، روان او به‌کجا تازد؟» ۱۹– هرمزد گفت که: «سه شبانروز آن جایی که چون جان برود، پس آن‌جا که سر قرار دارد، نشیند . جامهٔ دریده وپوسیده که از دود پوسیده(۳) است، پوشیده است و این را نیز گوید که: «نیز بد بودم، چون کار ثواب نکردم، خویش اهریمن هستم و به کدام زمین روم و که را خواهم (=چه کسی‌رابجویم) و چه کسی این بدی را از من بازدارد؟» ۲۰– پس شب نخست آن چند بدی بدو بنمایند چونان مردی که تا زنده بود پس اورا در جهان بدتری بود . ۲۱– و شب دوم و سوم نیز اورا این چنین باشد. ۲۲– پگاه شب سوم ، چنین به‌نظر آید که <باد> همهٔ برف و گند در جهان را به یک جا می‌آورد و او (=روان) در آن دراز کشد، چون آن گند به بینی او خورد، گوید که: «باد این گند چنین شدید را از کجا آورد که هرگز به گیتی گندی چون این به بینی من نخورد؟» ۲۳– وآن‌باد، گند اهریمن را از دوزخ آورد . چون روان درآن باد بنگرد کنش خویش را بیندکه هرگز درمیان خرفستران آفریدهٔ اهریمن، زشت‌تر و ریمن‌تر (=پلیدتر) از آن را نبینند. ۲٤– ازاو پرسد که: «تو خویش کیستی؟» ۲۵– وکنش گوید که: «جوان بداندیش، بدگفتار، بدکردار(٤)، من کنش تو هستم.» ۲٦– و گناهکار گوید که: «از عمل چه کسی تو چنین بد، بزه‌آلود، ریمن، گندیده ، پوسیده ، ناپیروزگر و دردآلود هستی، چنان‌که به‌نظر من می‌رسد؟» ۲۷– کنش گوید که: «از کردهٔ تو چنین هستم، چنان که به‌نظر تو آید . چون تو کسی را دیدی که نیایش کرد وبه

مرد پرهیزکار چیز داد، پس تو در اندربستی. دوستان را آزردی و چیز ندادی و من بد بودم ، تو مرا بدتر کردی. زشت بودم، تـو مرا زشت‌تر کردی. بـه سبب گناهی کـه تو کردی تا تن پسین کـه اهریمن را نابود کنند، پس مـرا هر روزه بدتری، وحـرکت بـه دوزخ بـاشد.» ۲۸ـ و گناهکـار گوید که: «اگر <چـون گوسفندی> سرم را ببرند و یا با تیر ببرند و بکشند ویا ازگله جدا کنند(۵)، آن‌گاه با کارد ببرند، پس بهتر به نظرم آید تا ازاین راه که از خارانباشته (٦) است ـ وباید کـه به دوزخ روم ـ پس بامیل نروم.» ۲۹ـ ویزرش دیو(۷) بند به گردن او افکند و کنش او با سهمگینی و بیمگینی بـه پیش ایستد. به سبب بیم از کنش خویش ، پیش ویزرش دیو چنان تازد چونان اسبی که تاخت شده است، که به سبب بیم از تازیانه در اسپریس تازد، او نیز به دوزخ این چنین تازد. ۳۰ـ برای حرکت، نخستین گام را که بنهد به دش مت (=اندیشه بـد) بنهد و گام دوم را به دش هوخت (=گفتار بد) و گام سوم را به دش ورشت (= کردار بد) بنهد و گام چهارم را به‌دوزخ تاریک بنهد. ۳۱ـ و گناهکاران که پیش از او از گیتی گریخته‌اند <و در دوزخ هستند> ، پس بـابوی گند به پذیرهٔ او دوند. ۳۲ـ بدوگویند که: «بد بودی و بد آمدی که از آن گیتی رنج‌آور وپرمرگ، بدین‌جا آمدی، که آن عذاب نسبت بدین عذاب برای توسبک باشد.» ۳۳ـ اهریمن گوید که: «<ای> گناهکـار چرا به سوراخ من آمدی چـون این‌جا به‌جز درد و دشواری و بدی که بـه‌تو کنند چیز دیگری نیست و برای تـو همه بدی است.» ۳٤ـ به روان گناهکاران گوید که: «از او پرسش نکنید و خوراکی که شایسته اوست، دهید.» ۳۵ـ و گناهکاران گویند که: «گندی که تازه ریده شده است، بدو دهیم بهتر است وپس آن گند را بدو دهیم ، یاآن‌را که تازه ریده نشده است؟» ۳٦ـ اهریمن گوید که: «گند تازه بدو دهید، زیرا روان گناهکاران را، آن‌گاه، تا تن پسین خوراک این است.» (۸)

۲٤

۱ـ این نیز پیداست که روان پرهیزکاران را، پس‌ازآن‌که جان از تن بیرون رود و چون گرگ، روباه، سگ و پرنده <تن آنهارا> ببرند (= پاره کنند) و بجوند، روان پرهیزکاران را هیچ دشواری نباشد و روان گناهکاران را، پس از آن‌که روان از تنشان بیرون رود و چون گرگ، روباه، سگ و پرنده تن<آنها

را> ببرند و بجوند، چنان دردی و دشواریی باشد که بانگ کنند. ۲ـ گویدکه: «اگر من همهٔ آفریدگان هرمزد را خورده باشم، پس‌این پادافراه بدی برای من بس باشد.» و هرزه درایی کند و به تن گوید که: «<ای> تن دزد گناهکار! خواستهٔ (= دارایی) بسیاری کـه تو به‌گیتی <گرد> کردی، امـروز پسر (=فرزند)، برادر و خویشاوند تو برای آن پیکار کنند و تو به من، که روان هستم، هیچ نیکی نکردی و ایشان هیچ نیکی به تو نکنند و حتی یک درون به روان تـو <نیاز> نکنند و من در دوزخ دردست دیوان گرفتارم و باید تا تن پسین بدی‌را تحمل کنم وسگ، پرنده، گرگ و روباه تو را این‌جا بجوند و خواسته‌ای کـه تو <گرد> کردی، هیچ به فریاد (=کمک) تو نرسد. هرکه گناه کند، پس‌این پادافراه اوست.» (۱)

۲۵

۱ـ پرهیزکاری چنان ارزشمند و بزرگ و ارجمندست که جایی پیداست که زردشت از هرمزد پرسید که: «چه مدت به زمان فرشگرد (۱)، یعنی فرشگردسازی و تن پسین بـاقی است؟» ۲ـ هـرمزد گفت که: «سه هـزار سال». ۳ـ زردشت بترسید وگفت: زمان درازی درپیش است». ٤ـ هرمزد گفت که: «به‌نظر تو، این زمان دراز نیاید، زیرا برای روان پرهیزکاران، تا زمانی که در گرودمان هستند، پس این اند زمان سه هزار سال بـه چشم ایشان اند زمانی (= زمـان اندکی) باشد و چنان آسان به نظر آید که کنیزکی بایستهٔ پانزده ساله و مردی جـوان بیست ساله را بایکدیگر در خانـه‌ای کنند و ایشان در بستر نـرمی بخوابند و شوهر زن را به جان دوست <باشد>، ایشان را آن باید (=آرزو کنند) که شب هرگز روشن مباد. ایشان نیز که پرهیزکار هستند به سبب خوشی و رامشی که برای آنان در گـرودمان است، پس ایشان را آن بـاید که هرگز آن زمـان (= فرشگرد) نرسد (۲).

۲٦

این نیز پیداست که گاو و اسب و ایزد هوم نفرین کنند اگر ایشان را بـه بیداد نگاهداری کنند. ۲ـ و گاو آن‌کس را نفرین کند و گوید که: «ترا فرزند مباد

و بدنامی ودیگر همه‌گونه بدی باشد، اگر مرا بکشی و مرا بپزی ومرا به‌مستحقان ندهی و زن وپسران (=فرزندان) و شکم خودرا مراقبت کنی و نگاه داری» ۳ـ اسب آن‌کس را نفرین کند که بر او نشیند «که برمن نشستن نتوان که به زور و نیروی من نیکان را یاری نکنند و دشمنان را بازندارد.» ٤ـ و ایزد هوم آن کس را نفرین کند که: «ترا فرزند مباد و بدنامی و دیگر بدی <ها> از آن تو باد اگر در یزشن (= عبادت) مرا کار نفرمایی (= مورد استفاده قرار ندهی) و سوری را که پدر هرمزد بـه من داد (=اختصاص داد)، یعنی آرواره با زبان و چشم چپ همهٔ گوسفندان وانواع گـوسفند را یزش نکنی، اما <ای> جـوان! کسی‌که آن سوری که پدرمن، هرمزد، به من داد یزش نکند، <و> بخورد، در خانهٔ او موبد، ارتشتار (=سپاهی) و کشاورز زاده نشود، و در خانهٔ او مردی جادو سرشت، فـاسد و تباه کنندهٔ آفـرینش هـرمزد زاده شود و کارهـا را تباه کند و امـور بسیاری که به عهده گیرد، هیچ <یک> را به فرجام نیاورد و به مینویی اورا باآن بند بندم که تور افراسیاب را بستم.» (۱)

۲۷

۱ـ این نیز پیداست که هنگامی هست که مرد یک اشم وهو بگوید ، آن یک اشم وهو از ده اشم وهو ارجمندتر است. ۲ـ و هنگامـی هست کـه یک اشم وهو از یکصد اشم وهو ارجمندتـر است. ۳ـ و هنگامـی هست کـه یک اشم وهـو از بیور (= ده هزار) اشم وهو ارجمندترست . ٤ـ و هنگامی هست که یک اشم‌وهو از یک هـزار اشم‌وهو ارجمندتـر است . ٥ـ و هنگامی هست که یک اشم‌وهو از کشور خونیره(۱)، به‌جز مردم، ارجمندتر است. ٦ـ هنگامی هست که یک اشم‌وهو از همهٔ جهان مادی ارجمندتر است . ۷ـ و آن کسی کـه بگوید و درون سروش خورد پس برای او از ده <اشم وهو> ارجمندتر است . ۸ـ و آن‌کسی که بگوید و پرآهوم(۲) خورد، پس برای او، آن از یکصد <اشم وهو> ارجمندتر است. ۹ـ و آن کسی که بگوید و بخوابد پس برای او، از یک هزار <اشم وهو> ارجمندتر است. ۱۰ـ آن‌کسی که بیدار شود و به پهلـوی دیگر بگردد <و اشم وهوبگوید> پس برای او از بیور <اشم وهو>ارجمندتر است. ۱۱ـ اگر به آخرین گردش بگوید، پس برای او از کشور خونیره‌ارجمندتر است. ۱۲ـ اگر حکم دربارهٔ او چنین باشد که <با> یک اشم وهو از دوزخی

<بودن> به همستگانی(۳) <بودن> رسد، پس برای او ازهرچیز ارجمندتر است. (۴)

۲۸

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «هرکار ثوابی که بتوانی کردن، هرروز و همان روز که فرا آمده است (= پیش آمده است)، بکن، چه اگر گویی که پس <ازاین> بکنم، باشد که استویهاد(۱) (= مرگ) برسد ونتوانی کردن (۲).

★ ★ ★

این نیز پیداست که اگر مردی بگوید که تا خواسته (= مال وثروت) من سه هزار <استیر>(۳) کامل شود ثواب نکنم و روان را رستگار نکنم، پس با آن سخن استویهاد بدو رسد و آنگاه نتوان کردن.

★ ★ ★

این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «به‌کار خیر کردن کوشا باش، زیرا دریک روز این همه چیز به مرد رسد . از شروع فردا (= با آغاز صبح) به جان توانگر و خوب داشتهٔ فرمانروایان است (= نزد فرمانروایان گرامی است). از زمان چاشتگاه <اورا> از فرمانروایان و از دربار بازدارند . پس‌از نیمروز خواسته (=دارایی) اورا به قصر شاهی باز گردانند (= مصادره کنند و جزء اموال شاهی کنند). (۴) چون شب شود، او را بکشند و پرندگان بخورند.» دستوران تعلیم داده‌اند که همچنان که آتش بهرام به میان بود (= روشن است) و مرغان نیز به هوا شوند ، آنگاه استویداد، که پیری است ، بدیشان رسد و مرگمند، به تن مرگمند، برزمین افتند و بمیرند . تن مرگمند به‌تن مرگمند ازچه رو بدی کند؟ بدین رو کوشد که تا مرا خواسته مباد، بدین‌روکوشد که تا مرا فرزند مباد . بدین رو کوشد که تا گوسفند من بمیراد. اگر آگاه <باشد> و با خرد خویش داند که انسان فانی بمیرد و خاک شود، گاو خاک شود، اسب خاک شود، زر و سیم خاک شود، مرد دلیر خاک شود ، همه چیز

گیتی خاک شود. و تنها آن‌که خاک نشود اینست که مرد پرهیزگاری اندیشد و کار ثواب کند، کارثواب بسیار کند، پرهیزکاران را چیز دهد(۵).

۲۹

۱ــ این نیز پیداست که هرمزد به زردشت گفت که: «اگر پدر با پسر و هیربد (=آموزگار امور دینی) با شاگرد و پدرزن (۱) با داماد قضاوت و داوری کرد، اگر با پدر یک گواه وبا پسر یک گواه است، داوری <به‌سود> پدر کن و خواسته به پدر بسپار. بدین سبب که آن نیکی که پدر به پسر کند ، پسرهرگز جبران آن نیکی نتواند کرد که <پدر> او را از کودکی و خردی بپرورد تا آن‌که برنا شود.» از این سخن <پیداست> که پسر را تا پانزده سالگی پرورش از پدر است. پس‌از آن تا زنده است اکتساب با خودش است و هرکار ثوابی که پسر کند چنان است که پدر به‌دست خویش کرده باشد.»

۲ــ زردشت این نیز از هرمزد پرسید که: «ثوابی که پسر <یا> دخترکند از آن پدر باشد یا مادر؟» ۳ــ هرمزد گفت: برای هردو یکسان باشد . زیرا هردو پدر و مادر او هستند. ٤ــ واگر با هیربد یک گواه و با شاگرد یک گواه باشد، داوری به <سود> هیربد کن، بدین سبب که هیربد <راه> پرهیزکاران را از اوستا و زند به شاگرد گفت که باآن اورا (=شاگرد را) ازتنگی دوزخ برهاند و بدو فراخی داد تا از پل چنیود گذر کند، به بهشت رسد. شاگرد نیز هرکار ثوابی <به‌سبب> آن سخن کند که هیربد بدو آموخت، هیربد را چنان باشد که به دست خویش کرده باشد و به رستاخیز هیربد و شاگرد را به‌یک بار برخیزانند، چه پیداست که هیربد از پدر و مادر بهتر است، زیرا پدر پرورش دهندهٔ تن‌است و هیربد پرورش دهندهٔ روان است، چه پرورش دهندهٔ روان از پرورش دهندهٔ تن بهتر است، زیرا اگر روان مرگ ارزان (= شایسته مرگ) باشد تن نیز نتواند زیست ، زیرا سرش را ببرند. ۵ــ و اگر با پدر زن یک گواه و با داماد یک گواه <باشد> داوری به <سود> پدرزن کن زیرا داماد هرگز نتواند جبران کار پدرزن کند، زیرا او به داماد مقام داوری و موبدی، سروری، اندرزبدی مغان(٦)، موبدان موبدی داد و زنی بدو داد که این همه نیکی از او شاید بود(۷).»

۳۰

این نیز پیداست کــه جایز نیست برده به بددینان فــروشند . ۲ــ آن‌کــه بفروشد <و>آن‌کــه اورا به عنوان بــرده بخرد، هردو نزد قــاضی بهدین دزد هستند. ۳ــ به درهمی نیز که برای او (= برده) بستانند، دزد هستند و داوران باید <آن‌هارا> تنبیه کنند. ٤ــ اگر <اورا> بد دین کنند، پس همهٔ گناهی‌که به سبب بد دینی بدو کنند و آن را نیز که خود به سبب بددینی کند، چنان‌باشد که آنانی که اورا بفروشند و <یا> آنهایی که اورا بخرند، به دست خویش‌کرده باشند (۱).

۳۱

۱ــ پیداست که توبه‌کــاری چنان ارجمند و ارزشمند است کــه زردشت از هرمزد پرسید که: «روان آن‌کس را که نسبت به تن مردمان فعالترین بود، به من بنمای.» ۲ــ هرمزد روان جم را از سوی بــاختر بخواست (=احضار کرد). ۳ــ جم به زانو ونیز آرش (= ساعد) همی رفت. جامه‌ای دریده پوشیده بود کــه از همه سوی سوراخ بود. ٤ــ پوششی پوشیده بود که بزه آلود بود. ٥ــ به سبب شرم از هرمزد، دوازده گام از هرمزد دور نشست. ٦ــ زردشت گفت که: «هرمزد، این کیست که به سبب شرم از شما ، دور نشست؟» ۷ــ و هرمزد گفت که: «این جم، پسر ویونگهان است.» ۸ــ زردشت گفت که: «جم، پسر ویونگهان ، چه‌کرد که داوری دربارهٔ او ایدون بداست؟» ۹ــ هرمزد گفت که: «از جهانیان نخست دین به جم نمودم (= دین عرضه کردم)، چون داناتر می‌بایست بود <و او نبود> به راه اهریمن و دیوان ایستاد. ۱۰ــ و گفت که: آب را من آفریدم ، زمین را مــن آفریدم، گوسفند را من آفریدم، مردم را من آفریدم، همهٔ آفریدگان گیتی را مــن آفریدم. چنین دروغ گفت که: این را رها کن که او (= هرمزد) آفرید. اما این را که چگونه آفریده شده بود، ندانست و به‌سبب آن دروغ‌گویی، پس فرهٔ خدایی(۱) ازاو جدا شد و تنش به آشفتگی ، به دست دیوان رسید . پس هرکس نیز کــه خویشتن را بدان هنر بستاید که اورا نیست، آن‌گاه ، آنچه هست ، از او دور شود، همان‌گونه که‌از جم شد(۲).»

★ ★ ★

۱ــ زردشت این را نیز از هرمزد پرسید که: «جم به‌جهان چه نیکی را بهتر کرد (= چه‌کار خوبی کرد)؟» ۲ــ هرمزد گفت که: «آن‌گاه کــه دیوان به مردمــان گفتند که گوسفند بکشید تا به شما پیل دهیم که سودمند است، که آن‌را نگهدار و نگهبان نباید (= لازم نیست)، ۳ــ مردمان گفتند که تا به دستوری (=اجازه) جم بکنیم و کردند وجم برای این‌که مردم گوسفند را نکشند و پیل را از دیــوان نگیرند ، چنان با دیوان پیکار کرد که دیوان شکست خوردند و مرگمند وپادافراه کرده شدند(۳).»

★ ★ ★

۱ــ زردشت این را نیز از هرمزد پرسید که: «جم به جهان چه بدتر کرد (= کار بدی کرد)؟» ۲ــ هرمزد گفت که: «چون دین بدو نمودم ، نپذیرفت.» ۳ــ روان جم به زردشت بانگ کرد که: «بپرهیز، سخن دیوان مشنو و دین بپذیر که این بهترین و برترین زمان است که هرمزد به‌تو گوید.» ٤ــ زیرا نخست <دین> به من نمود و چون داناتر مــی‌بایست بودم <و نبودم>، به راه دیوان ایستادم . ٥ــ وگفتم هر آفریدهٔ مینو وگیتی را من آفریدم. ٦ــ به سبب آن دروغ که گفتم، فرهٔ خدایی از من جدا شد و تنم، به آشفتگی، به دست دیوان رسید. ۷ــ تو کــه زردشتی، اگر تو را تنگی یا فراخی رسد، پس‌از گفتن (=تبلیغ) دین بازمایست، چه اگر این زمین هامون شود، اگر آب در دریــا بایستد، اگر سیمرغ در بیشــه آشیان کند، اگر هرکس که به جهان است، باز برخیزد، اگر خورشید بــدان راه رود، اگر هرکس در جهان است بی‌گناه شود، اگر اهریمن و دیوان نابود شوند، همه یزش و نیایش هرمزد و امشاسپندان به‌دین باشد.» ۸ــ چون جم بدین‌گونه گفت، پس توبه و پشیمانی او به شمار آمد و هرمزد و امشاسپندان و دیگرایزدان <اورا> بیامرزیدند و از سوی باختر به‌همستگان و شاهی همستگان رسید(٤).

۳۲

۱ــ این نیز پیداست که اگر خواسته (=مال و ثروت) همهٔ جهان از آن مردی <باشد> و اهریمن، دیوان آن خواسته از او بدزدند ، آن‌گاه نیز اهریمن ودیوان نیندیشند که ما زیانی کامل بدو کردیم. ۲ــ اگر <از> همهٔ گیتی اورا پســری باشد و اورا بکشند، پس آن‌گاه نیز نیندیشند که ما زیانی کامل بدو کردیم. ۳ــ

اگر به‌همهٔ جهان فرمانروا <باشد> و آن فرمانروایی از او بستانند ، آن‌گاه نیز نیندیشند که ما زیانی کامل بدو کردیم. ٥ـ اگر روان اورا گناهکار و گمراه کنند در زمان (= فوراً) اهریمن و دیوان اندیشند که ما زیانی کامل بدوکردیم(١).

٣٣

این نیز پیداست که دراین گیتی به گناهکاران نباید دوستی برند (=محبت کنند)، زیرا آنها که گناهکار هستند نیکان را بفریبند ، اگر برای ایشان نیکی باشد، پس به فریب <آن نیکی‌را> از ایشان دور کنند، اگر تنگی، دشواری و زیانی بدیشان رسد، پس آنهارا یاری نکنند. او، به سبب دوستی با گناهکاران، به دوزخ، جای اهریمن و دیوان رسد.

★ ★ ★

این نیز پیداست که اگر نیکان از بدان بیمناک باشند، پس باید باایشان (= بدان) سخن گویند و وانمود کنند که ما به شما محبت داریم و خوبی شمارا از هرچیزی بهتر پسندیم و باید ایشان را در اندیشه نفرین کنند و چون زمان مرگ <ایشان> رسد، پس باید بدیشان بدی و آزار کرد(١).

★ ★ ★

١ـ این نیز پیداست که کودک را که هفت سال کامل باشد، اگر پدر از فرهنگ کردن (= تعلیم) او کوتاهی نکند ، هرگناهی که او (=کودک) کند ، پادافراه و ریش به دیوان کند. ٢ـ از هفت سال تا پانزده سال اگر <گناه> مرگ ارزان کند، یک یات بر ذمهٔ اوست. اگر جادوگری بیاموزد ، پس یک تناپل گناه است، و همانا هرگناه دیگری که کند ، پس تا یک یات بر ذمه‌اش است .

★ ★ ★

١ـ دختر، اگر نه ساله نیست، شوهر دادن جایز نیست و خود به زنی کردن، جایز نیست. ٢ـ و اگر نه ساله است، آن‌گاه به شوهر دادن جایز است.

۳ــ هنگامی که <به‌سن> مردخواهی رسد ــ که دوازده سالگی است ــ آن‌گاه با او نزدیکی کردن <جایزست>. آن‌گاه نیز بار نداد (=تمکین نکرد) ، پس مرگ ارزان باشد (۱).

★ ★ ★

۱ــ مرد بر پادشا زن(۲) فرمانرواست. هرگونه که درمورد کار خویش فرماید ، باید که بکند. <اگر> مردان زنان را به سبب نافرمانی داغ کنند،بدان زمان جایز است. ۲ــ اگر به همسر فرماید که جامه‌ای کند و او نیم جامه‌ای کند، و بدو آموزد که <کار> خوب کند و او بد کند ، و بدوگوید که کاری کند که درهمی ارزد و او آن کند که میخی ارزد، و اگر بدو فرماید که بزش کند و اونکند، ازاین چندی که گفتم اگر یکی را نکند، پس به عنوان نافرمان اورا داغ کند، تمام خواسته‌ای که شوهر به زن داده است از زن بازستانند. به شوهر بازگردد و او را (=زن را) هیچ خواسته نباشد، <اگر> شوهر او مرد ، پس اورا ازخواسته شوهر هیچ بهری نباشد. ٤ــ اگر زن سه بار به شوهر گوید که: «زنی تو نکنم (= وظایف زنی را به انجام نرسانم)»، پس مرگ ارزان <باشد>. ٥ــ اگر پسر سه بار به پدر گوید که: «پسری تو نکنم»، مرگ ارزان <باشد>. ٦ــ اگر پدر سه بار به پسر گوید که: «پسر من نیستی»، مرگ ارزان <باشد> وپدری از او دور <شود>. اگر برده گوید که: «بردگی تو نکنم»، پس مرگ ارزان نباشد، بلکه چونان گاوی باشد که بخوابد و کار نکند، پس باید اورا همی زدن تا فرمانبردار شود. اگر کار خوبی بدو فرماید و نکند، پادافراه آن بگوید ، برده مرگ ارزان <باشد>(۳).

★ ★ ★

۱ــ مرد بدان زمان مجازست که زن خودرا رها کند که بیم به‌تن و یا به‌روان یقین باشد. ۲ــ اگر یک بار <اجازهٔ> نزدیکی داد، بیم به تن یقین است، اگر یکبار دشتان (= قاعدگی) پنهان بکرد، پس بیم به‌روان یقین است و جایز است که اورا زنی رها کند. ۳ــ اگر بدان زمان سرداری (=سرپرستی) تعیین کند ، جایز است. اگر نتواند سردار تعیین کند، پس خود مجاز به نزدیکی کردن نیست و بنابر قانون باید سردار داشت. ٤ــ اگر بنابر قانون (= شرعاً) <باید> اورا

ترک نکند، ترک کند، گناه‌گران باشد. ٥ـ دستوری بود که گفت: «مرگ ارزان است.»

این نیز از اوستا پیداست که مرد باید به روشنی خورشید و آتش نزدیک زن خویش رود چه اگر چنین کند، دیوان کمتر می‌توانند بدو تباهی کنند وفرزندی که به پرهیزکاری زاده شود، پرهیزکارتر و پیروزگرتر باشد(۱).

۳۵

۱ـ زردشت این نیز پرسید که: «این چیست که مردم در آیینه و آب بنگرند وشکل خویش ببینند؟ ۲ـ هرمزد گفت: «روشنی گرودمان است که برای مخلوقات آفریده شده است.» ۳ـ «این برق چیست که از ابر آید؟» ٤ـ هرمزد گفت که: «این روشنی از گرودمان برای یاری است، پس می‌آید که دیو اسپنجروش را بکشد.» ٥ـ این ببر (= رعد و برق) که از ابر افتد چیست؟ ٦ـ هرمزد گفت که: «این سنگی است، چون ابر آب را می‌ستاند، به نیروی باد و جنبش خرسه‌پا(۱) که اندرمیان آب دریا ایستد، در هوا رود و سخت تابد، گرم کند. اگر برمردمان و گوسفندان افتد، <آنهارا> بکشد. اهریمن ستمبه‌تر شود.»

★ ★ ★

۱ـ و پرسید که: «بانگ اهریمن به چه ماند؟» ۲ـ وگفت که: «به بانگ گرگ، بانگ خر و بانگ شیر، بانگ شتر ماده که بگریند، بانگ مرد پرهیزگار، اگر اورا به بیداد بزنند، بانگ کند».

★ ★ ★

۱ـ نیز این ستاره که بگذرد، چیست ؟ـ این آهویی از اهریمن است. اگر برمردمان افتد، مورا سفید کند و اگر برگیاهان افتد، بخشکاند واگر برگوسفندان افتد، میرند. ۳ـ واین ستون که سفید است، که زرد است و که آبی است، چیست؟ ٤ـ هرچه سفید است از آفرینش هرمزد است وآن دیگری از آفرینش اهریمن است. آنکه سفید است به یاری باران و آن دیگری به دشمنی باران است. ٥ـ این بانگی که کنند و آن را پاسخی باز آید، چیست؟ ٦ـ اگر بانگ خوب کنند، پس آن را بانگ خوب پاسخ آید، نیروی ایزدان باشد. اگربانگ

بد است، پس آنرا بانگ بد پاسخ آید، نیروی دیوان باشد. ۷ــ آن آتشهاییکه مــیسوزند و شعله نکنند، چیست؟ ۸ــ و هرمزد گفت کــه: «هرچه شعله کند ، هرمزد، آنکه شعلهاش را روشنی نباشد، اهریمن آفرید(۲).

۳۶

۱ــ این نیز پیداست که زردشت به هرمزد گفت که: «اگر تو بمیری و مــن نیز بمیرم، به تنومندی (=باتن) چــه هنگام باز بیکدیگر رسیم؟» ۲ــ هرمــزد گفت که: «به انجمن ایسدو استران.» (۱)

۳ــ این نیز پیداست که روان پرهیزکاران بیکدیگر رسند: دوست، برادر و پدر و پسر و خویشاوند و زن و شوهر. ۴ــ اگر گناهکار باشند، پس به فرجام <بیکدیگر> نرسند. ۵ــ چون زردشت ازپیش هــرمزد بیامد، بگریست و گفت که: «<ای> هرمزد مرا بیمرگــ کن!» ۶ــ هرمزد گفت که: «نشاید کردن، زیــرا تور برادروش کرپ(۲)، کــه اهریمن اورا برای کشتن تو آفــرید ، او <نیز> بیمرگــ شود و رستاخیز، تن پسین، که درویشان (=نیازمندان) بدان امیــد دارند، نباشد.» ۷ــ زردشت گریان پاسخگفت که: «<مگر> نه باد را توآفریدی، آب را تو آفریدی، گل را تو آفریدی، آتش را تو آفریدی، هرچیز را تو آفریدی ! بنگر و چارهٔ من بخواه، که از مرگــ رهایی یابم». ۸ــ و آنگاه هرمزد خرد همه آگاه را به زردشت برد (=عرضه کرد). ۹ــ زردشت هرچه بود و همچنین باشد (=آنچه بوده است و آن چه خواهد بود)، دراینجا که گیتی و نیز درآن <جا> که مینو است و نیز هرکس را بدید . ۱۰ــ و جای آن کسی را دید که بیمــرگــ بود و فرزند نداشت و اندوهگین و دردمند به نظر میآمد. ۱۱ــ و جای آن کسی را دید که مرگمند بود و فرزند داشت و آرام وشاد بهنظر میآمد. ۱۲ــ و آنگاه به هرمزد گفت کــه: «مرگمندی را از زندگی جاودان و بــیفرزندی بهتر پسندم.» ۱۳ــ هرمزد گفت که: «خوب ونیکــ شنیدهای، <ای> زردشت، که من فــرزند خردمند را برای تو از زندگی جاودان و نداشتن فرزند بهتر پسندم. زنگیر تا تورا فرزند باشد، زیرا هرکه بهسبب گناهکاری (= کوتاهی) زن ندارد، بــه بهشت نرسد.» ۱۴ــ مردمان آنرا که از اوستا و زند و آن را که به چشم ببینند و بــه گوش شنوند، پس باید بیامــوزند و بنیوشند (= بپذیرند)، زیرا ایشان را از آموزش دانایی و از نیوشش خوشبختی و کامیابی باشد. از دانایی و کامیابی رسیدن به بهشت، گرودمان و دیدن هرمزد و امشاسپندان، ارزانی شود(۳) .

۳۷

۱ـ این‌که چگونه باید آتش را در خانه داشت. ۲ـ هربار که هیزم بر آن نهند، باید سه‌بار خوب بنگرند و پاک کنند و آن‌گاه برآن (=آتش) نهند. ۳ـ آن‌کس که نزدیک آن نشیند، پس نباید به سوی آتش سخن گوید و اگر گوید پس باید چیزی بر دهان و بینی فراز گیرد، بدان سان که بادی که از دهان و بینی بیاید، به آتش نرسد. ٤ـ و اگر آن‌را (=آتش‌را) کارفرمایند (= مورد استفاده قراردهند) چون کار همی انجام شد، باید آن را جمع کرد. ٥ـ وبایدشعله را ازآن بازگرفت (=خاموش کرد) و برجای نهاد، بقیه را به آدروگ آتش بهرام برد. ٦ـ اگر دیگ برآن نهند، آب وگوشت را چنان باید کرد که در دو <بخش> از سه <بخش> دیگ داخل باشد چه اگر بیشتر باشد <و> آب برآتش اندر رود، هرباری پنجاه و پنج درهم گناه است و اگر پس ازآن که خوراک آماده شد، دیگ را برآتش رها کنند، پس یک فرمان گناه است(۱). ۷ـ و اگر آتش را جمع نکنند، فراز گیرد (=مشتعل شود)، آن‌گاه باید برای آن پوشش کرد (= دیواری‌ازخاکستردرست کرد): به‌زمستان‌یک وجب وبه‌تابستان پنج‌وجب پیرامون همه‌را فرازکرد (=بالاآورد) وباید پس‌ازفرازکردن،به‌تابستان‌هرشبانروزسه‌باروبه زمستان هر شبانروز دوبار فراز کرد. ۸ـ هرباری باید افروخت، اگر نیفروزد ، به سبب رها کردن به حال خود(۲)، هرباری یک فرمان گناه است. ۹ـ اگر بیفسرد (= خاموش شود) گناه یات است. ۱۰ـ اگر پس‌از افروختن ، آن‌گونه که در بالا نوشتم ، پوششی بسازد و <آتش> بیفسرد ، گناهی نیست. ۱۱ـ و اگر دست به درون تنور برد <و> مو بسوزد پانصد <استیر> گناه است . ۱۲ـ و اگر اندام بسوزد و نه آن گونه که اگر فراز گیرند ، جدا شود ، سیصد <استیر> گناه است. اگر فراز گیرند، جدا شود، پس مرگ ارزان است. ۱۳ـ اگر آب گرم به‌اندام رسد ، ریش شود. <اگر عمق ریش> یک پنجم دشت(۳) و به گزارش دیگری، یک پنجم و نیم دشت باشد، صد، و <اگر> یک چهارم دشت <باشد> سیصد استیرگناه است. ١٤ـ اگر <آب گرم> به کس دیگری ریزد، آن‌گاه نیز همین‌گونه باشد.

★ ★ ★

۱ـ این نیز که اگر آتش را جمع کنند، پس ثواب آن چیست؟ ۲ـ اگرآتش

نساپز را جمع کنند، به آدروگ برند بیور فرمان ثواب است و نساپز آن باشد که نسا بدان برشته کنند یا پزند. ۳ــ آن‌که رنگ آلوده بدان پزند یک هزار فرمان، رنگ نیالوده ، درمی <ثواب نیست>. ٤ــ آن‌که کوزه بدان پزند سه هزار و سه فرمان <ثواب> است. ٥ــ آن‌که در مستراح(٤) سوزانند، دویست فرمان <ثواب> است. ٦ــ آن زرگران یکصد فرمان، ۷ــ آن چلنگران هفتاد فرمان، ۸ــ آن سیم گران (= نقره‌کاران) هفتاد فرمان، ۹ــ آن آجران (= آجرپزان) یک فرمان، ۱۰ــ آن از تنور، یک فرمان، ۱۱ــ آن زیر دیگ پنجاه‌فرمان، ۱۲ــ آن‌که نزد تگان (=سوران چابک) بسوزانند چهل فرمان، ۱۳ــ آن که پیش خربندگانی که‌براه باشند ، سوزند ، سی فرمان، ١٤ــ و آن‌که پیش دیگرمردمانی که به‌طور مشخص ذکر نشد، بیست فرمان ١٥ــ آن‌که نزد خویش است، ده‌فرمان <ثواب> است. ١٦ــ همانا این همه حداقل آن چند ثواب باشد . اگر نیزبیشتر باشد، هرفرمان ثواب که <برابر> سه درهم است، پنج درهم باشد وکسی‌گفت که: «چهاردرهم برابر هشت درهم باشد.» ۱۷ــ اگر آتش خانگی را برای کار غذا زیاد به‌کار برند، پس یک فرمان گناه است. ۱۸ــ اگر <آتش> را به مدت یک سال جمع نکنند، هرباری که آن‌را به‌کار برند، یک فرمان گناه است. ۱۹ــ اگر هیزم تر بر آن نهند و یا گوشت بر ذغال برشته کنند، هرباری یک ایریشت <گناه> که برابر پنجاه درهم است، باشد .

۳۸

مردی که بخواهد برای روان نیاکان خویش همادینی یزد (=ترتیب دهد)، ایدون ثواب او بیشتر باشد: آن اندازه درهم که می‌خواهد به عنوان خیرات همادین بدهد، به عنوان خیرات به روان نیاکان دهد و یک یک تفصیل‌آن خیرات را به روشنی بازگوید که چهار درهم از آن روان بهمان و چهار درهم از آن روان بهمان و چهار درهم ازآن <روان> من، و پس‌از آن، آن درهم را به عنوان جبران گناه(۱) ، برای همادین دهد. همادین را به‌عنوان جبران گناه یشت کنند و هر مردی همادین یشت، ثواب رادی ازآن او باشد(۲).

۳۹

اگر مردی خواهر یا دختر <خودرا> به‌زنی به مرد خوبی دهد، این چنین

پیداست که دادن آن خوب است و امشاسپندان از دادن او خشنودتر شوند. و بن (=سرمایه) او سیصد ثواب است، پس، عمانا، ثواب از ثواب باشد(۱) .

★ ★ ★

۱ـ این که زن دربرابر شوهر باید چگونه رفتار کند. ۲ـ پادشازن هر روز سه‌بار با شوی گفتگو کند که چه تورا بایسته است تا <همان> بیندیشم ، بگویم و بکنم زیرا نمی‌دانم که چه باید بیندیشم، بگویم و بکنم، بگو تا آن‌چه تورا بایسته است، اندیشم و گویم وکنم . هرچیز خوبی که شوهر گوید، پس باید آن کند و از آزار و اذیت شوهر بپرهیزد(۲). ۳ـ اگر بدین آیین احترام شوی کند ، مجاز است که دریک سال ، دویست و ده درهم از مال شوهر ـ <اگر> شوهر نگفته باشد که مده ـ بدهد و اگر پشت کرده باشد و زوتی و هاونانی(۳) از او زاده شده باشد، مجاز است که تا ششصد درهم بدهد و هردوـ زن و شوهر ـ را همانا ثواب باشد، جزآن با دستوری (=اجازه) شوی دادن ، جایز است. آن‌چه را که اجازهٔ شوی نباشد و بدهد، دزد باشد. [آن‌چه را که با اجازه نباشد، بدهد، دزد باشد] آن را که با اجازهٔ شوی بدهد ، همانا هردو را <ثواب> باشد و باید به‌آن‌کس بخشش کرد که بهدین باشد و نیاز بیشتری دارد و اورا به گناهکاری نشناسند و اگر باید حدی برای همهٔ درهم (= پول) او باشد، باید پیشتر به مرد موبد و سپس به درویشان دهد، بدین روی باید پیشتر دهد، چه اگر ندهد، اورا <گناه> رها کردن به حال خود باشد و یا که مرگ و ریش رسد. اورا که <دارایی> هست و ندهد پس <گناه> مرگ ارزان بر ذمه‌اش باشد و اورا نیز که به‌زن و فرزند خویش ویابه‌آن کسی که باید، <بدهد> ثواب باشد .

٤۰

۱ـ برای هربار پشتن خورشید ثواب است. برای خواندن هرواژه‌ای از اوستا، یک فرمان <ثواب> است. ۲ـ برای هربار پشتن ماه به‌جز ثواب اوستا خواندن، یک فرمان ثواب است. برای خواندن هر واژه‌ای از اوستا، یک فرمان ثواب است. ۳ـ برای هرمزد، ایزدان و دیگر پرهیزگاران همچنین باشد . ٤ـ اگر خورشید و ماه نو را ستایش نکند، هرباری یک فرمان گناه است. ۵ـ

برای خواندن هر آفرینگانی، به‌جز ثواب اوستا خواندن ، یک فرمان ، و برای هر واژه‌ای از اوستا یک فرمان ثواب است(۱).

۴۱

اینکه مرگ‌ارزان چندگونه است. مرگ ارزان بسیارگونه است . اما مشهورترین آنها این چند است: مرد (=مردم) کشتن، جادوگری آموختن ، نسا (= مردار) به آب و آتش بردن و از روی گناهکاری نسا خوردن . از روی گناهکاری یک تنه نسای «سگ دید» (۱) نشده جنباندن . به ده سال نسا دفن کردن و لواط کردن . راه داشتن (= راهزنی کردن) ، ستور (= قیمومیت) شکستن، زن کسان به زورگرفتن ، دریک سال . آتش بهرام را کشتن (= خاموش کردن)، بدخواه ، شهادت دروغ ده، دروغ آموز. منکر و نافرمانبردار (= بدون مرجع تقلید) (۲).

۴۲

۱ـ اینکه بازرگانی چگونه باشد که در آن گناه نباشد . ۲ـ اگردر شهری یک دست جامه چهار درهم ارزد، به چهار درهم بخرد و به شهر دیگری برد و بدان جا که برند، ده درهم ارزد، به ده درهم بدهد، مزد و روزی خویش و ستور را ازآن بستاند و مازاد را به صدقه بدهد، ثواب بزرگی است. ۳ـ و اگر مازادرا به صدقه ندهد، بدان زمان جایز نیست که <باآن پول> از راه کشاورزی و دامداری(۱) خواسته (= مال و دارایی) جمع کند. ٤ـ این، بدان سبب است که اگر خواسته را برای زندگی بهتر لازم دارد، برای زندگی بهتر ، تا سیصد <استیر> (۲) اندوختن جایز است ، و از آن بیشتر ، چون سود ازآن آید، جز هزینهٔ خویش، باید بقیه را به صدقه بدهد. ۵ـ اگر هم خواسته‌اش بسیار زیاد باشد آن‌گاه نیز ممکن است، درصورتی که تاآن زمانی که می‌داند و به مردمی که می‌شناسد نیازی نرسیده باشد (۳)، به محض اینکه به مردم نیازی رسیده باشد، آن‌گاه باید سود و سرمایه را حساب کند . ٦ـ ازهرچه او راست، آن‌اندازه که دریک سال برای خودش و مردم زیر سرپرستی او لازم است ـ ازآنچه برای او لازم است، اگر یک تکه کم و یا آشکارا(٤) بد باشد، یک تکه را چنان باشد

که اندی درهم کم است– پس باید نیاز یک مرد را برآورد، اگر راست باشد (=برابر باشد)، پس باید نیاز دو مرد را برآورد. ۸– اگر یک تکه زیاد باشد، پس باید نیاز پنج مرد را برآورد. ۹– و سپس هریک تکه بیشتر را، همانا باید نیاز مردی کرد. ۱۰– کسی بود که گفت: «همانا باید از سود حساب کرد.» ۱۱– و اگر به هنگام مرگ یا بیماری لازم باشد، یک سال هیچ حسابی نیست. ۱۲– چه هرکسی را امید به پیش (=آینده) است که مرا چیز رسد، هرچه که از خود و مردم زیر سرپرستی او باقی بماند، باید بدهد. ۱۳– واگر امید به پیش نیست و آن اندازه دارد <که> برای خود و مردمان زیر سرپرستی او لازم است ، تا آن‌گاه که امید رسد ، جایز است که ندهد (۵).

٤٣

۱– اگرمردی زن کرد و با سالار زن پیمان به زنی کرد، همانا به رادی، ثواب پرهیزگاری باشد. ۲– اگر در ماه دشتان (= قاعدگی) او را <ازخود> جدا کرد، پس هرباری سیصد ثواب* است. دستوری بود که گفت: «یکبار سیصد ثواب است». ۳– چون آبستن شود پس دویست ثواب است. ٤– درماه دشتان ، هرماه یکبار به راه غیرمجاز. ٥– وچون فرزندی که زاید ، برنا شود، هرکار ثوابی که آن فرزند کند، چنان باشد که پدر و مادر به دست خویش کرده باشند. ٦– و پیوند گیتی، رامش پیوند گیتی و دیگر فایده‌های جدا ازآن که ممکن است باشد، همه، همچنین است. ۷– هرچه برای زندگی زن و فرزند هزینه کند ، همانا به رادی، ثواب پرهیزگاری باشد. ۸– این‌که اگر زن <باکسی> ارتباط نامشروع(۱) پیدا کند، پس گناه است، زیرا بت پرستی، دروغ گویی و دیگر گناهانی که در پی باشد، پس برزدمه‌اش باشد. آن چه را که می‌گیرد ، بدان دزد است. اگر خوراک درون از آن چیز کند، دیو پرستی است و ثواب نیست و اورا نیز که چیزی بدو دهد، گناه باشد.

٤٤

۱– مردهٔ انواع سگ، به‌جز روباه، راسو، سگ آبی، همه، همچنان <مردهٔ> مردمان است. ۲– مردهٔ این سه (=روباه، راسو، سگ آبی) جا، خانه و مرد

(=مردم) را آلوده نکنند. ۳ـ کسی هست که چنین گوید که: «روباه جامه‌را آلوده نکنند، اما پادیاب را در سه گام آلوده کند.»

٤٥

اینکه مردمان جهان به سبب چکاد داییتی، خورشید پایه را نبینند. ایرانویج(۱) میان خونیره، به سوی باختر است. نابودی اهریمن از بسیار چیز بویژه از خویدوده، نزدیک شدن خوبان به یکدیگر ، هنگامی که میزد کنند،یزش ایزدان و دیگر ثوابهاست. و <زندگی> او (=اهریمن) از بسیار <چیز> بویژه از دیوپرستی، بدی به مردمان کردن، آشموغی (=بی‌دینی)، ظلم و دیگر گناهان است.

٤٦

۱ـ اینکه آسمان چگونه ، از چه ساخته شده است. ۲ـ ابزاری بود چون اخگر آتش که در روشنی ، از آن روشنی بی‌کران بیافرید(۱). ۳ـ تمام آفرینش را ازآن بساخت و چون ساخت، پس اندر تن برد و سه هزار سال در تن نگاه داشت و همی افزایید و بهتر همی کرد و آنگاه یک یک را ازتن خود همی آفرید. ٤ـ نخست آسمان را از سر آفرید و گوهرش از آبگینهٔ (۲) سفید است. پهنا و بلندیش برابر <است> و ژرفای پی‌اش به اندازهٔ پهنای تهیگی‌اش (= خلاء) است و ادارهٔ آن با مرد پرهیزکار، دهمان آفرین است ونگاهداری مادی ندارد(۳) (= دارای ستونی نیست). هرمزد با آفریدگانش در آن نشیند.

۵ـ زمین را ازپا آفرید و قرار آن از کوه است . [ایزد مهرنیکو، دهمان آفرین، راد راستی و راد پرهیزکاری، به سبب نیکی، مینوی خواسته را به‌صدقه به مستحق بدهند]. و گوهرش را از فره(٤) بنیاد و کوهها را ازآن گوهربرویانید و یک هزار و هشتصد سال زیر وزبر آنها، هردو همی رستند (=بیرون آمدند) و آنگاه زیر بایستاد (بیرون آمدن بخش زیرزمین کوه متوقف شد) ، زبر <کوه> هشتصد سال دیگر همی رست تا به آسمان. زیر و زبر وپیرامون گرده <زمین> فره آید و شباهت آن چونان تخم مرغی است که مرغکی درآن‌است(۵) ونگاهداری مادی ندارد. ٦ـ همین‌گونه کوه را برویانید تاآن اندازه که <اکنون>

هست. زمین را درنیمه آسمان به‌ستاره پایه فراز آفرید و <برای آن> پای عقب و جلو آفرید(٦). چون اهریمن هجوم آورد، پس آن‌را <زمین‌را> فروهشت (= پایین کشید). به تن پسین باز به ستاره پایه رود (٧). ٧ــ ژرفا و پهنای البرز برابر است، یعنی که پیرامون زمین، پایــه البرز است و پهنایش بــرابر البرز است. از زمین تا ستاره پایه نیمهٔ آسمــان است. از ستاره پــایه تا ماه پایه بیش‌از سی و چهار هزار فرسنگ است. ازماه پایه تا خورشید پایه سی و چهار هــزار فرسنگ، از خورشید پایه تا بــه آسمان سی و چهار هزار فرسنگ ، از ستاره پایه تابه این‌جا سی و چهار هزار فرسنگ و ازاین جا تا به آسمان زیر <زمین> یازده هزار فرسنگ است. ٨ــ گوهر آسمان آبگینهٔ سفید روشن است و روشنی آن از آن خورشید است. ٩ــ پس‌از آن که اهریمن به آفرینش تاخت ، به جز زردشت، هیچ‌کس دیگر از مردم گیتی میان هفت کشور و آسمان را ندید . کوههای البرز دوهزار ودویست وچهل وچهار است.

١٠ــ دریای فراخکرد(٨) یک سوم‌این زمین‌است. ١١ــ آب را ازاشک‌آفرید. باشد که اندر زمین آمیخت و باشد که برروی <زمین> آورده و باشد که درهوا قرارداد (=آب را به‌سه صورت : درون زمین، روی زمین و در هوا قرار داد) وهمه به حرکت ایستادند(٩). ١٢ــ هرآن‌که زوهرش از آلودگیش بیشتر است به سه سال، آن‌که هردو را برابر دارد، به شش سال، آن که آلودگیش از زوهرش‌بیشتر است به نه سال، به‌دریای فراخکرد رسد. (١٠)

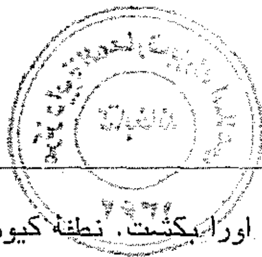
١٣ــ گیاه را از موی آفرید و نخست <بایک> تنه، یک وجب <و> دو انگشت بلندی داشت و همهٔ انواع گیاهان، به‌جز یک نوع، اندر آن بود و بــه ایرانویج فراز آفرید (١١). ١٤ــ پس باشد که مرغان، باشد که به‌وسیلهٔ آب و باشد که مردمان جای جــای ببرند و بیشه نیز دردریاست وهوم سفید و دیگــر گیاهان درجیان از آن (=بیشه) باشد (١٢). و آسودگی (=خرمی) آن از آب و زوهر و کود کــامل(١٣) است. دشواری (= پژمردگــی) آن ازاین است که بــا بی‌قانونی آن‌را ببرند و بشکنند. <از> آن نوعی که بعد آفرید ، پنجاه نــوع <دیگر> شد .

١٥ــ گاورا از دست راست آفرید و آن را در ایرانویج فراز آفرید و بــالا و پهنایش <به اندازهٔ> پنج مرد بود و هنگامــی که اهریمن آمد در جای مــرد و نطفه‌اش در جای به زمین رسید و هرمزد همهٔ انواع گوسفندان را ازآن نطفه‌بکرد. نخست از هرنوعی یک نر ویک ماده بساخت و آن‌گاه پیوند ازایشان برفت (=



نسل آنها ادامه یافت) (۱۴). خوشی و راحتی ایشان ازآب و علف و آغل نیک به تمامی(۱۵) زمستان و تابستان است. دشواری ایشان ازآن است که آنها را به ستم بکشند، به ستم به‌کار گیرند و آب و علف و آغل بدیشان ندهند.* دشمنان آن <نوع> را بگیرند و یوز و گرگ از آن باز ندارند.* ۱۶ـ گوسفند دویست و پنجاه و دونوع و پنج گونه است. ۱۷ـ یک گونه آن‌که سمش دوگانه است، مانند گاو. ۱۸ـ یک گونه آن که سمش گرد است، مانند اسب. ۱۹ـ یک گونه آن‌که پایش مانند پای شتر است. ۲۰ـ یک گونه مرغ (=پرنده) و یک گونه آبی و ماهی است(۱۶). اما از اوستا یک نوع گوسفند آموخته شد (= استنباط می‌شود). ۲۱ـ به‌جز سگ و سارگر (= سارکوهی) و کلاغ سیاه و کرکس، بقیه را می‌توان خورد. سگ را بدین جهت <نباید خورد> چون <از> نطفهٔ کیومرث چیزی در اوست و تن سارگر و کلاغ سیاه و کرکس همه ناپاک است و برای خوردن مردار آفریده شده‌اند(۱۷). ۲۲ـ آتش را از اندیشه آفرید و فروغش‌را از روشنی بی‌کران آفرید(۱۸). ۲۳ـ گیاه را آفرید و آتش‌را در <آن> قرارداد و بدان آفرین کرد که: «شما آتش کردار نیستید (=شما سازندهٔ آتش نیستید) ـ یعنی نمی‌توان آتش را ازآن (=گیاه) جدا کرد ـ شما آتش سوز هستید (= به‌وسیلهٔ آتش می‌سوزید) ـ یعنی اگر شمارا برآتش نهند، آن‌گاه شعله خواهد گرفت ـ. ۲۴ـ <هرمزد> چون خواست <آتش را> به صورت مادی آفریند ، آن‌گاه او شکوه کرد که: «به گیتی نروم زیرا بدی بسیار برمن کنند.» ۲۵ـ پس هرمزد آذرگشنسب را به آذربایجان به بهرامی نشاند . ۲۶ـ و گفت که: «مردم مجازند برای پختن یک غذا آتش خانگی به‌کار برند ، چون برای یک غذا به‌کار بردند، آن را به آتش بهرام برند و بی‌آفت کنند.» پس‌آمدن به گیتی را پذیرفت و موافقت کرد. ۲۸ـ و هرمزد به‌عنوان پاداش، همهٔ آتش‌<های> بهرام را به پرهیزکاری آشکار کرد. ۲۹ـ آذر فرنبغ را به پاداش کارـزاری که با ضحاک کرد، به بهرامی ، به خوارزم نشاند و آذر برزین مهر را به پاداش آن که گشتاسب را به دین برانگیخت، به بهرامی در پشته‌های‌گشتاسب (= بلندیهای کوه گشتاسب) بنشاند (۱۹).

۳۰ـ مردم از آن گل‌اند که کیومرث را ازآن ساخت. به شکل نطفه در سپندارمذ قرار داد و کیومرث را از سپندارمذ بیافرید و زاد(۲۰)، به همان سان که ملهی و ملهیانه روییدند . سه هزار سال <آفرینش را> به حرکت درنیاورد، چون اهریمن هجوم آورد، سی سال شد (= طول کشید) تا همی رفت (=



کیومرث مرد). ماه فروردین، روز هرمزد اورا بکشت. نطفهٔ کیومرث به زمین آمد. چهل سال در حالت نطفه در زمین ماند. ۳۱ــ پس مهلا و مهلیانه از زمین ، به پیکر ریباس رستند ، یعنی همان‌گونه که ریباس برآید ، پس برگ بر تن او فراز ایستد ، دست ایشان نیز برگوش فراز ایستاد . روشن(۲۱) گفت که: «نه ماه به پیکر ریباس بودند.» ۳۲ــ آن‌گاه به پیکر آدمی بگشتند . از ایشان شش پسر و شش دختر زاده شدند و بود که زیستند و بود که مردند و آن‌گاه همهٔ مردم از <نسل> ایشان شدند(۲۲) .

٤۷

۱ــ دربارهٔ این‌که زردشت کجا از هرمزد دین پذیرفت. زردشت به‌سی‌سالگی به همپرسی (=دیدار) هرمزد رسید . ۲ــ هفت بار دین را پذیرفت(۱) . نخست در ایرانویج پذیرفت. در آذربایجان پذیرفت و ده‌سال در همپرسی هرمزد بود . ٤ــ در آن ده سال، بسیار بدی، بند و زندان را که گنامینو (=اهریمن) بر او پدیدار نمود ، تحمل کرد . ۵ــ این را نیز گفت که: «به دین بایست ، چون برقرار شد.» <اهریمن> جامهٔ دیگری دوخت. استخوانهای مردمان را در انبان زردشت نهاد و به مردمان <گفت> که: «زردشت ایدون چون شما نکرده بود و بدین‌روی جامهٔ عبادت دیگری دارد، چون زردشت نساکش است(۲).» به سبب آن هدفی که <اهریمن> در هنگام نهادن استخوانها در <انبان>، در یادداشت، آن‌گاه بن انبان گرفت و به زمین فرو انداخت. سر و دست و پای مردمان از انبان فروافتاد. ٦ــ ایشان <اورا> با سی وسه بند بستند و* چنان گرسنگی و تشنگی بدو رسید که نیرو و توان و قدرت بینایی و شنوایی از او بشد*. ۷ــ <زردشت> پس‌از آن به نزدیک گشتاسب آمد و دو سال به انگیختن گشتاسب ایستاد وبه گشتاسب گفت که : «دین را بپذیر، زیرا ارادهٔ هرمزد و امشاسپندان ودیگرایزدان چنین است که تو بر دین ایستی (= به‌دین ایمان آوری).» ۸ــ و گشتاسب گفت که: «اگر برای اسب یا برای خواسته آمده‌ای، هرچه لازم داری از آنها بستان و ازاینجا برو.» ۹ــ زردشت دیگر بار گفت که: «دین بپذیر» و گشتاسب گفت که: «گناهکاری من چنان است که اگر دین را <نیز> بپذیرم، برای روان من چیز خوبی نباشد ، زیرا در کارزار نخست شش هزار، در کارزار دوم پنج هزار، در کارزار سوم چهار هزار را کشتم. دیگربار که کارزار کردم، نخست یک هزار ،

* بخشی از بند ۱۵ تا بخشی از بند ۲۱ کتاب که در فصل ٤٦ آمده است، متعلق به‌این فصل است و دراینجا آورده شد .

دوم ده هزار و سوم یک هزار را کشتم.» ۱۰ـ زردشت گفت که: «در کشتن آنها <تورا> هیچ گناهی نیست، چون ایشان فرزند گرگها بودند ، خوشا به تو که ایشان را کشتی!» ۱۱ـ او (=زردشت) دیگربار گفت که: «دین را بپذیر ، زیرا آن‌کس که بسیار دشمن کشت ، آن پرفره (۳)، آن بسیار جستجوگر، آن بسیار دلیر ، آن بسیار زبان‌آور ـ سخن را نیکو بنگرد و بپذیرد یعنی کـه بتوان بدان تسلیم شد، که دارندهٔ <آن سخن> سروش است که به‌دستوری می‌توان‌داشت ـ پس‌آن بسیارشمشیر زن(٤)، آن بسیار سخنگو(٥)،آن پرگرفتار (=بااستعداد)، آن بسیار بخشنده ، آن پرنیرو، بهترین کار را نکرد. زیرا هوشنگ(٦) تیرانداز بود و بسیار دیـو را کشت . جم پرفره بـود. ضحاک بسیار جستجوگر بود . فریدون(۷) بسیار پیروزگر بود. افراسیاب بسیار دلیر بود . گرسیوز (۸) بسیار زبان‌آور بود. سپتیور (۹) بسیار شمشیرزن(۱۰) بـود. اروخش(۱۱) بسیـار سخنگوبود.۱۳ـ اوشنر(۱۲) پرگرفتاربود.کاووس(۱۳) پرورج بود. سامان(١٤) پرنیرو بود. ایشان همه بسیار شایسته بودند، تو نیز شایسته‌ای، ١٤ـ<ای> گشتاسب کیهان خدا (= فـرمانروای جهان)! چون هـرمزد جمشید را به دیـن انگیخت ، جم هرمزدرا تحقیر کرد که استویداد به من نرسد (= ادعای بی‌مرگی کرد) ، پس به سبب این تحقیر ، دیوان و مردمان اورا دریدند . ۱۵ـ <هرمزد> فریدون را به <دین> انگیخت، او نیز هرمزد را تحقیر کرد و به سبب‌آن تحقیر، پیری بر او فرود آمد و نتوانست تن خویش را بر استر(۱۵) نگاه دارد و در سه گامـی پیرامون همی افتاد. ١٦ـ و گـرشاسب را همین‌گونـه انگیخت. او نیـز <هرمزد> را تحقیر کرد و به سبب این تحقیر، اکومن(١٦) (=سرکردهٔ دیوان) اورا در آشکارترین بلندی (= دشت پیشانسه) (۱۷) کشت(۱۸).» ۱۷ـ آن‌گاه نیز گشتاسب دین را نپذیرفت. ۱۸ـ پس هرمزد بهمن، اردیبهشت و آذربرزین‌مهر را به خانهٔ گشتاسب فرستاد. ۱۹ـ به گشتاسب گفتند که: «دین بپذیر ، زیـرا اگر دین را بپذیری، پس ما، همه، برای تو پادشاهی دراز، توانایی ودیرزیستی جان آرزو کنیم. پس برای تو اشی (= ثروت) و دوام شکوه آرزو کنیم(۱۹) و پسری، پشوتن(۲۰) نام، بـی‌مرگ، بدون پیری به تـو دهیم. اگر <دین را> نپذیـری، پس درهـوا بـه کرکس<ها> فرماییم تا گـوشت تـو را بخورند و استخوانت برزمین افتد.» ۲۰ـ آن‌گاه نیز <دین را> نپذیرفت. ۲۱ـ هرمـزد نیریوسنگ(۲۱) را فرستاد که نزد اردیبهشت برود و این بگو که: «منگ را در می کن و بـه گشتاسب فراز ده .» ۲۲ـ اردیبهشت همین گونه کرد . ۲۳ـ چـون

<گشتاسب> خورد، درجای بیهوش شد. ایشان روانش را به گرودمان هدایت کردند و ارجمندی پذیرفتن دین را بدو نمودند . ۲۴ـ وقتی از بیهوشی به هوش آمد، آن‌گاه به هوتوس(۲۲) بانگ کرد که: «زردشت کجاست تا دین بپذیرم.» ۲۵ـ و زردشت آن بانگ شنید. پیش رفت و گشتاسب دین پذیرفت. ۲۶ـ همهٔ چهارپایان، ستوران و همهٔ آتشهای سوزان و همهٔ میهمانهای خانه؟ (۲۳)ـ چون سخن زردشت را شنیدند که به گشتاسب دین آموخت ـ شاد شدند . پس او (= گشتاسب) زردشت را به موبدان موبدی بگمارد . ۲۸ـ سی وپنج سال موبدان موبد بود . ۲۹ـ آن‌گاه تور برادروش (۲۳) به شکل گرگ درآمد و زردشت را بکشت. ۳۰ـ آن گناهکار نیز، در همان‌جا ، به بدترین مرگ مرد. ۳۱ـ ماه دی ، روزخور (۲۴) فرجام <زندگی زردشت> بود .

۴۸

۱ـ پس‌از آن هنگام که زردشت به همپرسی هرمزد رسید و از زردشت ، از هزارهٔ دینی(۱)، یک هزار و پانصد سال <گذشته> باشد ، هوشیدر (۲) به سی سالگی به همپرسی هرمزد رسد. ۲ـ همان روز، ایزدمهر و خورشید به نیمروز ایستد. ده شبانروز به بالست (=اوج) آسمان ایستد. ۳ـ سه‌سال‌گیاه، هرآن چه نباید، پس نخشکد. ۴ـ <هوشیدر>دین را پاک کند، هاتمانسری(۳) را به‌کار گیرد و کار از هاتمانسر (=برمبنای هاتمانسر) کند. ۵ـ انواع گرگ، همه ، به‌یک جای روند و در یک جا آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش چهارصد وسی وسه گام <است> پدیدار شود. ۶ـ <مردم به> دستوری هوشیدر سپاه آرایند و به کارزار آن گرگ روند. نخست یزش کنند. ایشان نتوانند <آن گرگ را> با یزش بازدارند. ۷ـ آن‌گاه هوشیدر گوید که: «با تیزترین وپهن‌ترین تیغ، چارهٔآن دیو پرنیرو را بخواهید.» پس مردمان با اشتر (= تازیانه) و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر سلاحها آن دیو را بکشند. ۸ـ زمین و گیاه پیرامون تایک فرسنگ از زهری که از آن دیو آید، بسوزند . ۹ـ به علاوه، جه، به شکل مگس سیاه (۴)، ازآن دیو فراز دود (= بیرون جهد) و به دروغ مار شود و مسکن او در دیو باشد . بدین روی، آن (=مار) ستمگرتر نباشد. ۱۰ـ پس‌از چهار صد سال باران‌ملکوسان(۵) شود. ۱۱ـ چون زمان آن باران شود، نخستین سال دین برداران به‌مردمان گویند

که: «انبار سازید، زیرا باران شود.» مردمان انبار سازند. ۱۲ــ آن سال باران نشود و سال دیگر همان‌گونه گویند و انبار سازند. آن سال باران نشود. سال سوم همان‌گونه گویند و انبار سازند. آن سال باران نشود و سال چهارم همان گونه گویند و مردمان بی‌ایمان گویند که: «آن‌چه مزدیسنان گویند ، نشود زیرا پیشتر نیز این گفتند و نشد. ۱۳ــ آن انبارها که ما ساخته‌ایم به ده زمستان از میان نرود» و انبار نسازند و آن سال باران شود. ۱٤ــ سال نخست سه بار در تابستان، سه بار در زمستان باز ایستد (= متوقف شود). <سال> دوم ، دوبار در زمستان، دوبار در تابستان بازایستد. سال سوم، یکبار در زمستان و یکبار در تابستان بازایستد. ۱۵ــ سال چهارم، ماه خرداد، روز دی به مهر* ، برف اندر ایستد (= آغاز شود) تا ماه دی، روز دی به مهر هیچ زمان باز نایستد. ۱٦ــ پس مزدیسنان نفرین کنند و به نفرین مزدیسنان، بمیرد و جان مردم و گوسفند همه‌جا (٦) تنک شود. ۱۷ــ پس اندر آن زمان مردم وگوسفند را از ورجمکرد آوردند و جای جای مانند (=ماندگار کنند) (۷) و آنها به تن بزرگتر و شایسته‌تر و نیکوترند، زیرا آن دیو نیرومند نتواند ایشان را درکارزار بکشد . ۱۸ــ و چون آن زمستان شد (=گذشت) ، گوسفند چنان تنک شود که اگر جای پای (۸) گوسفندان بینند، پس به نظرشان شگفت آید. ۱۹ــ دد کوهی و دشتی نزد مردمان آیند و چنین اندیشند که : «مردمان مارا چونان فرزندخویش دارند.» ۲۰ــ و آن‌گاه اردیبهشت از بالا بانگ کند و چنین گوید که : «پس گوسفندان را نکشید چنان‌که <تا> کنون می‌کشتید، چه گوسفند به سال چنان برآید که از آن پس باز به‌کاهش ایستد . <اورا> نکشید.» ۲۱ــ و مزدیسنان همان‌گونه کنند و دد کوهی و دشتی، چون تن و سنشان چنان برآید که ازآن پس باز به‌کاهش ایستند، نزد مردمان آیند و گویند که: «مرا بخورید پیش‌از آن‌که مار فروبلعنده (۹) بجود.» و مزدیسنان همان‌گونه کنند.

۲۲ــ به پایان هزاره ، هوشیدر ماه (۱۰)، به سی سالگی، به همپرسی هرمزد رسد. ۲۳ــ خورشید ازآن روز، بیست شبانروز به اوج <آسمان> ایستد. ۲٤ــ شش سال گیاه ، آنچه نباید، نخشکد. ۲۵ــ <هوشیدرماه> دادی**به‌کار گیرد و کار از داد کند (=برمبنای داد کند). ۲٦ــ انواع مار، همه، به‌یک جای فراز شوند و دریک جا آمیزند و ماری با هشتصد وسی و سه گام پهنا و هزار و ششصد وپنجاه وشش گام درازا پدیدار شود. ۲۷ــ و مزدیسنان به دستوری

---

* نک: یادداشت شمارهٔ ۲ فصل ۱

** نک: یادداشت شمارهٔ ۳ همین فصل

هوشیدرماه سپاه آرایند و به کارزار آن مار روند. ۲۸ــ چون رسند ، هوشیدرماه گوید که: «یزش کنید و <ایشان> یزش کنند و آن دیو بگدازد و زمین و گیاه پیرامون، تایک فرسنگ از زهری که از آن دیو آید ، بسوزد. ۲۹ــ جه، به‌شکل مگس سیاه ، ازآن دیو بیرون جهد و بـه دروغ دوپای تخمه (=انسان) ساکن شود، بدین روی، چه ستمگرتر نباشد. ۳۰ــ درآن هزاره ، ضحاک ازبند برهد و خدایی (= فرمانروایی) بردیوان، مردمان را فراز گیرد (=به عهده گیرد) . چنین گوید که : «هرکه آب و آتش <و> گیاه را نیازارد، پس بیاورید تا اورا بجوم.» ۳۱ــ و آتش و آب <و> گیاه از بدی که مـردمان نسبت به آنان کنند، پیش هرمزد شکوه کنند و گویند که: «فریدون را برخیزان تا ضحاک را بکشد، چه‌اگر جز این <باشد> به‌زمین نباشیم.» ۳۲ــ پس هرمزد با امشاسپندان به نزدیک روان فریدون رود. ۳۳ــ بدو گوید که: «برخیز و ضحاک را بکش.» ۳۴ــ روان فریدون گوید که: «من کشتن نتوانم، نزد روان سامان گرشاسب روید.» ۳۵ــ پس هرمزد بـا امشاسپندان بـه نزدیک روان سامـان رود و سامان گـرشاسب را برخیزانـد و <او> ضحاک را بکشد. ۳۶ــ ضحاک آن انـدازه زمان کند (= فرصت یابد) که یک چهارم گوسفندان ایرانشهر را بجود. ۳۷ــ پس از آن، به پایان هزارۀ هوشیدر ماه ، سوشیانس(۱۱) به سی سالگی، به همپرسی هرمزد رسد . ۳۸ــ و آن روز خورشید بایستد. تا سی روز به‌اوج <آسمان> ایستد . ۳۹ــ و سوشیانس چون از همپرسی بازآید ، آن‌گاه کیخسرو(۱۲) که بـر وای دیرنده خدای«۱۳» (=دارای پادشاهی‌دراز) نشسته است، به‌پذیرۀاو آید. ۴۰ــ سوشیانس پرسد که: «تو کدام مردی که بر وای دیرنده خدای، که آن را به‌شکل اشتر برگرداندی، حرکت مـی‌کنی؟» (۱۴) ۴۱ــ کیخسرو پـاسخ گوید که: «من کیخسرو هستم.» ۴۲ــ و سوشیانس گوید که: «تو <همان> کیخسرو <هستی که> بـاهوش دوریاب، با دانـایی، دریـافتی زمانی کـه بتکده را در دریـای چیچست(۱۵) بکندی؟» ۴۳ــ کیخسرو گوید کـه: «من همان کیخسرو هستم .» ۴۴ــ سوشیانس گوید که: «ایدون کار خوبی کردی، چه اگر نمی‌کندی، همـهٔ آن تغییر، که فرشگرد سازی نیک است، دشوار می‌بود.» ۴۵ــ دیگر پرسد که: «تو افراسیاب تورانی تبهکاررا کشتی؟» ۴۶ــ گوید که: «من‌کشتم.» ۴۷ــ سوشیانس گوید که: «ایدون کار خوبی‌کردی، چه اگر افراسیاب تورانی تبهکار را نمی‌کشتی، همهٔ آن تغییر، که فرشگرد سازی نیک است، دشوار می‌بود.» ۴۸ــ سوشیانس گوید که: «<ای> کی برو و دین بستای!» کیخسرو دین بستاید. ۴۹ــ پس در آن پنجاه و هفت سال ، کیخسرو پادشاه هفت کشور شود. سوشیانس موبـدان

موبد شود. ۵۰ـ آن‌گاه گرشاسب باآن گرز خوب گردنده (۱۶) رود و توس(۱۷) پیش او ایستد وتیر در کمان نهد و به گرشاسب گوید که: «دین بستای ، <یعنی> به‌گاهانی* پشت کن و گرز بیفکن، چه اگر دین نستایی، گرز نیفکنی، پس این تیر را به تو افکنم.» ۵۱ـ گرشاسب از بیم تیر توس دین بستاید وگرز بیفکند. ۵۲ـ همهٔ مردم دین بردار شوند. دوست ونیکخواه یکدیگر باشند. ۵۳ـ همهٔ مردم زنده <اند> و پس از آن<کسی> نمیرد. ۵۴ـ او را که سوشیانس رد است با فرشگرد سازان که یار اویند <برای برخیزاندن> با تن مرده ، بایستند. ۵۵ـ هرمزد استخوان را از زمین، خون را ازآب و موی را از گیاه وجان را از باد خواهد. بایکدیگر آمیزد و آیینه (= عرض) که خود دارد، دهد. (۱۸) ۵۶ـ سوشیانس یشتی بکند . یک پنجم مردگان را برخیزاند. بایشت دوم یک پنجم، با یشت سوم یک پنجم، بایشت چهارم یک پنجم، و با یشت پنجم تمام مردگان را برخیزاند . ۵۷ـ وهرکس شناسد که این پدر من و این زن من و این کدامین کس از عزیزان من است. ۵۸ـ همهٔ خوراکها و خوشیها وهرچیزی که آرامش، شادی و راحتی مردمان ازآن است، دوباره به همان‌گونه باشد که هرمزد در بندهش (= آغاز آفرینش) آفرید . ۵۹ـ خوراک و مزه به اندازهٔ یک هزار برابر آنچه اکنون هست، باشد. ۶۰ـ هرکس بخواهد، بخورد. هرکس نخواهد، نخورد. ۶۱ـ هرمزد درازا و پهنای این زمین را دوبرابر آنچه اکنون است بکند و به مردم <درآن‌جا> سعادتی بدهند که شایسته‌ترین و بهترین سعادتی است که در جهان دیدند (=تجربه کردند). ۶۲ـ به مرد زن پادشا، آن اندازه که در گیتی <زن> بود، پس باز دهند. ۶۳ـ او را که زن نبود، پس زن دهند. ۶۴ـ زن را که شوی نبود، پس شوی دهند. ۶۵ـ آن مرد و زن جفت شوند و کار لب کنند (=یکدیگر را ببوسند) و ازدواج کنند(۱۹). ۶۶ـ و چون مرده برخیزانند، <سوشیانس و یارانش> یشتی بکنند، آنانی که جم را بریدند و رشن چین ویونگهانان(۲۰)، همه بمیرند . سه روز مرده بیفتند . ۶۷ـ پس مردهٔ ایشان را باز آرایند و نیز مردهٔ هرمرگ ارزان دیگر را، به‌همان‌گونه، آرایند مگر <مردهٔ> آنهایی که زنشی از آنانست (=مرتکب قتل شده‌اند). دستوری بود که درمورد ایشان نیز گفت: «مردهٔ آنها را نیز بازآرایند، توبه کنند. برای هرگناه مرگ ارزانی که کرده‌اند ، یکبار سرشان را ببرند و سه شبانروز در دوزخ باز افکنند و پادافراه نه هزار ساله بدیشان بنمایند.» ۶۹ـ شب سوم ، به سپیده‌ـ

* نک: یادداشت شمارهٔ ۳

دم، سپندارمذ برایستد و گوید که: «ایشان را، همه، پادافراه <بس است> (۲۱).» آن‌گاه دیگر گناهکارانی را نیز که به‌گناه مرگ ارزان گناهکار نبوده‌اند، به سبب گناهی که کرده‌اند ، پادافراه کنند. ۷۰- و شهریور فلز همهٔ کوههای جهان را بگدازد. <آن فلز> دهان بالای به پساخت گاه بایستد (= به بلندی زمین تا دهان انسان درمحل آزمایش فلز گداخته بایستد) (۲۲). همهٔ مردم از آن فلز بگذرند و سرانجام گناهکاران بدان از گناه پاک شوند . ۷۱- سختی ایشان (=گناهکاران) چنان باشد که در گیتی فلز گداخته بر ایشان بگذرانند . ۷۲- پرهیزکاران را چنان آسان باشد که شیر گرم برایشان دوشند(۲۳). ۷۳- پیش‌از آن هنگام که سوشیانس مرده خیزاند، به دستوری او سپاه آرایند و به کارزار دیو آشموغی (=بدعت) روند. ۷۴- <سوشیانس> از دیو آشموغی پرسد که: «<ای> دیو تورا چیزی است - که در باور دین مزدیسنان <آن> گناه است - که تو در آن کالبد کردی، که گفت: «کننده‌ام»، تورا چیزی برای پوزش هست یانه؟» ۷۵- و او گوید که: «من فرزند گنامینو هستم که او را هیچ پوزش نیست، و مرا نیز، نیست.» ۷۶- سوشیانس یشتی بکند، آن دیو بدان جایی که اکنون هست، دود. ازآن جای بر چهار یک بالایی <از> یک سوم بالایی این زمین باز تازد. ۷۷- زمین بانگ کند که: «در رویارویی بااین دیو پرزهر(۲۴) توانا نیستم. به میهمانی (= سکنا دادن) او درمن (=خود) توانا نیستم، زیرا چنان مرا می‌درد و پاره می‌کند که گرگ چهارپای شکم گوسفندان را درد و بچه از او دور دارد.» ۷۸- شما که مزدیسن هستید به سوی او روید و چارهٔ این بخواهید.» ۷۹- مزدیسنان به‌همان‌گونه سپاه آرایند و یزش کنند . ۸۰- آن دیو ازآن جایی که هست، بدود. ۸۱- بدان فرازترین یک سوم <از> یک سوم میانهٔ این زمین هجوم برد. ۸۲- زمین به همان‌گونه ، که در بالا نوشتم، بانگ کند. ۸۳- و آن دیو از آن جای بدود و به‌آن جایی که اکنون هست رود و دیو گوزهر(۲۵) را گیرد و بدو گوید که: «آفریدگان سپندمینو بر آفریدگان گنامینو پادافراه خواهند کرد و من هرگز باایشان هم‌داستان نیستم که آفریدگان سپندمینو بر آفریدگان گنامینو پادافراه کنند.» و هردو یکباره ازآن جای بتازاند. ۸۴- و برآن فرازترین یک سوم <از> فرودترین یک سوم این زمین هجوم برند و زمین، به همان‌گونه ، بانگ کند. ۸۵- و مزدیسنان به‌همان گونه یزش کنند و نتوانند ایشان را با یزش بازدارند . ۸۶- آن‌گاه شهریور به سوراخی که ایشان اندر شدند ، فلز گداخته ریزد و از پس <ایشان> اندرشود. ۸۷- دیوان ازاین زمین ایدون به دوزخ افتند مانند ۸۸- سنگی که در آب افتد و

یا افکنند، تیز به ته آب رود. ۸۹ـ پس چون پادافراه گناهکاران کرده شود ، سوشیانس پشتی بکند. یک پنجم دیگر دیوان نابود شوند و پشت دوم بکند، یک پنجم، پشت سوم، یک پنجم، پشت چهارم ، یک پنجم و با پشت پنجم تمام دیوان را ببرند. ۹۰ـ آز سراسیمه به گنامینو گوید که: «<ای>گنامینوی نادان! مگر تورا بجوم، زیرا <هرمزد> بیرون از قلمرو تو آفرید . <آنها>دوتا برنگزینند و من نتوانم زیست.» ۹۱ـ نخست آز دیو آفریده خشم دارندهٔ درفش خونین(۲۶) را بجود . بعد زمستان دیو آفریده ، سوم بار سیزنهان روش(۲۷) (= خطر پنهان کار) و چهارم بار زرمان (=پیری) بددم (۲۸) را بجود تا هیچ باقی نمانند <به‌جز> ۹۲ـ گنامینو و آز دیو آفریده . آز دیوآفریده به گنامینو گوید که: «<ای> نادان! مگرتورا بجوم زیرا ایزدان بیرون از قلمرو تو آفرینش کنند.» ۹۳ـ گنامینو برایستد. نزد سپندمینو رود . چنین گوید که : «من این مخلوقات را آفریدم و آز دیو آفریده که آفریدگان مرا خورد، اکنون می‌خواهد مرا <نیز> بخورد، تورا به داوری (=نبرد) گیرم.» ۹۴ـ هرمزد با سروش اهلا برایستد و سروش اهلا آز و هرمزد اهریمن را بکشد. ۹۵ـ تاریکی گنده‌بو (۲۹) و بد نخستین را ـ <که> چون <اهریمن> اندرتاخت، اندرآورد ـ همه را از سوراخی که <ازآن> به درون تاخته <بود> ، از آسمان بیرون کند. آن‌سوراخ او (=اهریمن) را چنان سست و بیهوش کند که پس از آن، باز سستی ایستد (= دوباره بیهوش شود). ۹۶ـ <کسی>برد که گفت: «جاودانه ازطریق‌کشتن، <اورا> ازکار بیفکند.» ازآن پس گنامینو و آفریدگان او نباشند. ۹۷ـ در آن زمان که پادافراه گناهکاران انجام یافته باشد و از میان فلز <گداخته> گذشته باشند، انجمن ایسدواستران(۳۰) باشد و هرکس را به‌اندازهٔ کار ثوابی که کرده است، مزد <و>پاداش دهند. ۹۸ـ <سوشیانس و یارانش> پشتی بکنند و زمین به‌اندازهٔ سه نیزه بالا رود. با پشت دوم به اندازهٔ سیصد نیزه بالا رود . با پشت سوم به اندازهٔ سه هزار نیزه، با پشت چهارم به اندازهٔ سه بیور نیزه بالا رود و با پشت پنجم به ستاره پایه رسد و گرودمان ازآن‌جا به ستاره پایه فرود آید . ۹۹ـ پس هرمزد و امشاسپندان، همهٔ ایزدان و مردمان دریک جای باشند و ستاره و ماه و خورشید <و> آتش بهرام نیز هریک به پیکر مردی نیرومند و همه مرد پیکر شوند <و> به زمین آیند. ۱۰۰ـ آنگاه هرمزد کامل کنندهٔ آفرینش شود. ۱۰۱ـ وپس‌از آن کاری نباید کرد. مردم به‌تن و سن مانند چهل ساله، همه انوشه ، بی‌مرگ، بدون پیری، تباه نشدنی و فاسد نشدنی

باشند. ۱۰۲ـ کارایشان این باشد: هرمزد را دیدن. به‌خدایی بر <او> نماز بردن و هرآن چیز دیگری را که خود خوشایندتر بینند، کردن. هرکس دیگری را چون خویشتن دوست باشد. نیکویی تن پسین، جزآن‌چه در بالا نوشته شد ، چنان است که به دانش و خرد مردم ، سامان <آن> دانستن و گفتن نشاید . ۱۰۳ـ همهٔ گوسفندان باز به زندگی آیند و مزهٔ گوشت ماده باز به ماده و نر باز به نر آمیزد، تا باز به گاو یکتا آفریده ، به ترتیب نسل ، باز آمیزد. ۱۰٤ـ پس گاو تن را به‌شکل مینویی کند و درتن مردمان آمیزد. مزه درتن مردمان کند . ۱۰۵ـ به‌طوری که ایشان را پس‌از آن گوشت خواری نباید (=مطلوب نباشد)، زیرا همیشه مزه و لذت همهٔ گوشتها در دهان ایشان ایستد و آن‌گاه ، گاو از تن مردمان بازآید و درگیتی تنومند (=دارای تن) شود. ۱۰٦ـ مرد و زن را<چون> نسبت به‌یکدیگر میل باشد، ترتیب دهند و بکنند، اما ایشان را زایش نباشد. ۱۰۷ـ آن چند نوع گیاه اصلی باز به‌وجود آیند . ایشان را کاهش نباشد.همیشه چون بوستانی که همهٔ گیاههـا و گلها درآن است، شاداب بـاشند و شگفتی ، ارزشمندی، خوشی و پاکی آن‌را با خرد دنیایی یافتن و دانستن نشاید (۳۱) .

٤۹

۱ـ دربارهٔ سیاوش کاووسان پیداست که ورجاوندی او چنان بود که بـه فرهٔ کیان(۱) کنگ‌ دژ را بادست خویش <و> نیروی هرمزد و امشاسپندان بر سر <دیوان> بساخت و اداره کرد(۲). ۲ـ <کنگ دژ> جهان را به فرمـان سیاوش اداره همی کرد <و> تا آن‌گاه که کیخسرو آمد، متحرک بود . ۳ـ پس کیخسرو به مینوی کنگ گفت که: «خواهرمن هستی و من برادر تو هستم. زیرا سیاوش تورا با دست ساخت و من از گند (=بیضه) کردم. به‌سوی من بازگرد» و کنگ همین‌گونه کرد. ٤ـ به‌زمین آمد، در توران، در ناحیه خراسان، آن‌جا که سیاوشکرد است، بایستاد(۳) و<کیخسرو>هزار ارم(٤) درآن افکند وهزارمیخ در آن نهاد و پس‌از آن نرفت (= حرکت نکرد) و همهٔ تورانیان را با گوسفند و ستور نگاه دارد. ۵ـ و کیخسرو مردم ایران را آن‌جا مستقر کرد (۵). ٦ـ دیوار نخستین آن سنگی، دومین پـولادین، سومین آبگینـه‌ای، چهـارمین سیمین ، پنجمین زرین ، ششمین کهربایـی و هفتمین یاقوتی است (٦) . ۷ـ کوشک آن سیمین و دندانهٔ (=کنگره) آن زرین است. چهارده کوه وهفت رود قابل‌کشتیرانی

و هفت مرغ در آن است که می‌توانند باقدرت آن را پاسداری کنند. ۸ـ زمینش چنان نیک است که اگر خری بمیزد (= ادرار کند) ، به‌یک شب علفی به بلندی مردی بروید . ۹ـ آن‌را پانزده در است که بلندی هریک بیرون از (=بیش‌از) بلندی پنجاه مرد است. ۱۰ـ بلندی خود کنگ چندان است <که> اگر مردی جنگی تیری رها کند، باشد که به‌سر <کنگ> برسد، باشد که نرسد . ۱۱ـ از دری تا دری هفتصد فرسنگ است و یاقوت، زر، سیم و دیگر گوهر<ها> و خواستهٔ نیک در آن است و بسیار فراوان است. ۱۲ـ پشوتن گشتاسپان (= پشوتن پسر گشتاسب) بایک هزار شاگرد که قبای سمور سیاه دارند(۷)، در آن است. هرروز پشوتن با شاگردان پرستش ایـزدان کنند. ۱۳ـ پشوتن ، بی‌هوش (= جاوید)، بی‌مرگ، بی‌پیری، تباه نشدنی و فاسد نشدنی ، آن‌جا خـدا (=فرمانروا) و اداره‌کنندهٔ کنگ است. ۱۴ـ مـردم و دیگـران که آن‌جـا هستند، هرنیکی که ایشان را باید، پس ایشان را بـاشد. آفت کم است. ۱۵ـ زندگی ایشان بیش‌از کسی است که صد وپنجاه سال می‌زید <و> تا تن پسین ۱۶ـ به درستی آن یزش را برپا دارند. ۱۷ـ همهٔ مردم دین بردار (=دین‌دار) و پرهیزکار هستند و مردم تاآن‌زمان که پشوتن آید، ازآن‌جا به ایرانشهر نیایند . ۱۸ـ زمانی که پشوتن آید ، آن‌گاه یکصد وپنجاه مرد با <او> باشند و دشمن را از ایرانشهر بـازدارند و <پشوتن> خـداوند و خداونـد دین را باز به‌تخت نشاند و دین را برتر کند وآن‌گاه به کنگ باز رود و هرکه بخواهد دوباره‌ریاست دینی کشور را برقرار سازد، بیاید و برقرار سازد و باز به کنگ رود و تا زمان فرشگرد آن‌جا باشد. پیروزی هرمزد، امشاسپندان و زنش (= کشتن) و نابودی و انهدام اهریمن و دیوان و فرزندان آنها (۸).

۵۰

چنین گویند که دوزخ پوست ارزور است، اما دوزخ پوست ارزور نیست ، بلکه آن‌جا که در دوزخ است، گریوه‌ای است، چنین ، به نام گریوهٔ ارزور . این را نیز گویند که در پایان (= رستاخیز)، دادار پوست ارزور را باهمه‌گونه فلز پر کند(۱) .

۵۱

میلی و میلیانه به سبب دوستی، نخستین فرزند خودرا خوردند . این کـه

داوری جهان چیست، گناهکار هستند یا نه، روشن پیدا نیست. مهر یکی است و تن یکی است و درهمهٔ جانوران هست. اما دربرخی بیشتر و دربرخی کمتر است، چونان مردی که خوبی‌اش بیشتر ویکی که خوبی‌اش کمتر است(۱).

۵۲

برای هرمزد ساختن دوازده چیز از فرشگرد و تن پسین کردن دشوارتر بود. نخست آسمان را بنیاد نهاد. دوم زمین را بنیاد نهاد. سوم خورشید را متحرک آفرید. چهارم ماه را، به‌همان‌گونه، متحرک آفرید. پنجم ستاره را، به‌همان‌گونه، متحرک آفرید. ششم غلهٔ خوب آفریده شده را در زمین رویاند. هفتم‌گونه (= رنگ)، بوی و مزهٔ گوناگون در گیاهان قرار داد. هشتم در گیاه آتش نهاد، اما نسوزد. نهم در شکم مادران فرزند نهاد. دهم مرغ (=پرنده) را در هوا آفرید. یازدهم آب را روان آفرید. دوازدهم ابر را که تنش مینوست <و> آب مادی را برد، آفرید(۱).

۵۳

اگر زن از توبه‌کردن ناتوان و شوهر قادر باشد، برای مرد جایز است (= می‌تواند به‌جای زن توبه کند). اگر پدر <به‌جای> کودک هشت تا پانزده‌ساله <توبه> کند، جایز است، <توبه برای> دیگر کسان، ازراه پیغامبری <جایز است>. اگر مردی گوید که: «برو واز سوی من توبه کن»، جایز است. ثوابی که پسر به توانایی کند، برای پدر به هنگام ناتوانی (۱) همانا، همه باشد و برای پدر <به هنگام> توانایی یک چهارم آن باشد. دستوری بود که گفت: «همانا همهٔ ثواب برای او باشد.»

۵۴

فرشگرد کرداران بسیارند. آنان که انوشه و بی‌مرگند: یکی پشوتن، یکی ون جدبیش(۱)، یکی‌گوبدشاه(۲). یکی یوشت فریان(۳) است که جان دارد. یکی توس وگیو(٤) و گرشاسب که <آنها> تن دارند و جان ندارند(۵).

٥٥

۱ــ سایه مزدیسنان اگر برنسا (=جسد) افتد ، تن را آلوده نکند و نافرمانی(۱) را نزند (= دورنکند).گناه نسبت به‌همالان را یک سال‌آمارنیست. چه اگر او (=گناهکار) را همی بیامرزد، پس‌از ذمه‌اش برود . اگر او (= همال) بمیرد و او (=گناهکار) را نیامرزد، اگر خواسته داران (=وارثان) <اورا> بیامرزند. آنگاه نیز جایز است. ۲ــ اگر مرده را برپل سنگی یا چوبی ببرند ، اگر پل بلرزد هرکه برپل ایستد، اگر خاموش <بماند> (= حرکت نکند)، آلوده نشود، اما اگر همی رود، او نیز آلوده شود . ۳ــ کثافتی که از دست و پا و یا از اندامی بیفتد، اگر نم بدان نرسد هخر (=کثافت) وگرنه (=اگر نم بدان رسد) نسا است. <کسانی> که با تیغ (=نوک) آلودهٔ قلم بر ورقی بنویسند ، هرباری که خود فراز گیرند (= شروع کنند) هر واژه‌ای که باز نویسند، دویست یات(؟) گناه باشد(۲).

٥٦

دربارهٔ ارجمندی درون میزد نوشته می‌شود. ۱ــ و درون به همانندی گیتی نهاده شد و گردی آن همانند گردی گیتی است و کنارهٔ آن <همانند> کوه البرز <است>. سوراخ میان درون <بمنزلهٔ> مردم و ستاره و گیاه است.گوشودا <به همانندی> چکاد داییتی است، سبب قراردادن آن (=گوشودا) میان‌درون این است که چکاد داییتی درمیان جهان است. ۲ــ وسبب جدا نهادن فرسست(۱) <متعلق به هرمزد> از درون، این است که باید هرمزد را جدا از امشاسپندان و ایزدان ستود. ۳ــ و دیگران را باید با هرمزد ستود ، به‌جز سروش را، چه‌سروش خدای (= فرمانروا) و دهبد (=حاکم) جهان است، بدین روی باید جداگانه <اورا> ستود. ٤ــ سبب کناره نکردن فرسست این است که هرچیز وهرکس را کناره است اما هرمزد، به سبب جاودانه آفریدن، بی‌کناره است. ٥ــ می در <سفرهٔ> درون <مانند> آب در دریاست و باید پرکرد چه پر نبودن را گواهی داده شود که دریا از آب پرنیست. آبگیر <مانند> بیشه در دریاست. ٦ــ سپرغم (=گل) آبگینه (=آیینه) امشاسپندان <است> . ۷ــ هیزم و بوی سه شاخه <همانند> اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است(۲). ۸ــ زمانی که درون یزند (= مراسم درون را برپا می‌کنند)، باید برای هرتنی‌که باج

می‌گیرد ، دوتا سپرغم بردرون نهاد، به‌هرکه باج می‌گیرد ، دوتا سپرغم چاشنی داد ، زیرا چنان پیداست که اگر چاشنی گرفت و سپرغم درون را بردوش نهاد ، درآن روز هرگناهی بویژه گناه مرگ ارزان نشاید و آن عذاب برای اهریمن و دیوان گرانتر (=سخت‌تر) باشد. ۹– کسی که درمیزد پاره‌ای بادرنگ خورد ، پس بادخیزه در گلوی او نباشد. ۱۰– میزد به همانندی امشاسپندان نهاده شد، زیرا همچنان که هرمزد با امشاسپندان نشیند، از امشاسپندان هیچ بانگی برنیاید، به همان ترتیب در میزد نیز خاموش باید نشست. ۱۱– <برای> بهتر بودن میزد باید دست را شست، نافرمانی را زد (=دور کرد)، لباس راحت پوشید و <پیرامون> را با بالش پوشاند. و <برای> مؤثر واقع شدن افسون <باید> نان خورد، جای را شاید آراست، دیوان را نابود کرد و از پرخوردن <خودداری> کرد. برای نگهبانی تن ، افسار دردست مرد است. ۱۲– درخورن (=میهمانی) جایی‌که پیشگاه (= سالار مراسم) نشیند ، دو ایزد کنار پیشگاه ایستد و برای بقیه، هرتنی، یک ایزد در کنار ایستد. اگر به هنگام خوردن گفتگو کند، <ایزد> ازآن‌جا برود، باهرتنی دیوی ایستد و آلودگی در می‌کند و هرتنی که گفتگو کند ، یک هزار دیو آبستن شود. ۱۳– و دیو خشم نیز به‌هرزه گفت که: «در گیتی سه چیز مهم است <که> به شکل مادی درکارند.» ۱٤– و اهریمن به هرزه‌گفت که: «آن سه چیز چیست؟» ۱۵– دیو خشم گفت که: «میزد، گاهنبار و خویدوده.» ۱٦– اهریمن گفت که: «اگر تو بخواهی چارهٔ این دوچیز بدانی. چه خود به میزد برس، بر اندیشهٔ ایشان بنشین، تا گفتگو کنند. ایزد از نزدیک ایشان برود . به گاهنبار برس ، تا از یکدیگر چیزی بدزدند . چون یکی از دیگری چیزی بدزدد گاهنبار شکست. خویدوده را رها کن که تو، نیزمن، چارهٔ آنهارا ندانیم. چه اگر چهار بار نزدیکی کنند، مرد وزن هرگز از خویشی هرمزد نروند (= دورنشوند) بلکه ایشان را کم فرزندی باید داد تا ایزدان را ، به‌سبب کم فرزندی، بدیشان میل نباشد وگرنه هیچ کاری به مرد و زن نتوان کرد(۳).

۵۷

زندیشاآئت یزمیده: این‌جا ایدون ستاییم هرمزد را که گوسفند و نیز پرهیزکاری را آفرید. نیز آب را آفرید . نیز گیاه خوب و نیز روشنی را آفرید .

نیز زمین همه آبادی (=نیکی) را. پرهیزکاری برترین آبادی (=کامیابی) است. <گفتن> یکبار این دعا کار ثواب خوبی است، که به درستی نیک است این کار ثواب ، که نیک است او، که از آن اوست هرگونه نیکی، که هرگونه <نیکی> از نیکی زند یثا اشِم وهو <باشد>(١).

٥٨

گرفتن درون: ١ـ بنابر تفسیر پیشگ سری(١) (= پیروان پیشگ سر): ازآن پس دربارهٔ درون پیداست که اگر کسی <گاهان> را باگوشهای خود بشنود، اساساً ممکن است و آن‌که اصلا <نشنود> نیز ممکن است*. این درون را سه‌کار است: <آماده> کردن، ساختن و پشتن. هرچه از انواع غلات باشد، جایز است و بهتر <بودن> دانه گندم(٢) ازآن‌جا (=عبارت) پیداست: «گندم سرور غلات است(٣).» ٢ـ آرد درون را باید پادیابتر (=پاکیزه‌تر) داشت. اگر نیز از بازار بخرند، جایز است. افرگ(٤) گفت: «باید خوشه را با پادیاب چید، با پادیاب تابید (=آرد کرد). درهرچه خمیر کنند <اگر> آلوده نباشد، جایز است. چون همانا خمیر شود، پس باید آن را با پاد یاب برگرفت (= بلند کرد) و بورک (=خمیرمایه) داخل آن کرد و <دوباره> با پادیاب خمیر کرد. کسی‌هست که چنین گوید که: «اگر بورک <داخل‌آن> نکنند، مانند گل است.» ٣ـ خوبتر است که درون را به‌اندازه‌ای درست کنند که باید دریک روز به‌کار برد (=مصرف کرد). و فرسست تایک سوم درون، همانا ثواب را بیفزاید، بیشتر ازآن (=بیشتر از یک سوم) نیفزاید. ٤ـ باید کنارهٔ درون را بالا گرفت و نباید <کنارهٔ> فرسست را بالاگرفت و باید هردو را سوراخ کرد و درون و فرسست را باید چنان سوراخ کرد که درسوی دیگر سوراخ نشود، زیرا آن که این را گناه بویوزد (=گناه آسیب عمدی وارد کردن) گوید، پس این یکی‌را <نیز> گوید ٥ـ: «برهرچه برشته شود وآلوده نباشد، جایز است» چون برشته شد، نباید باهمان دست گرفت و باز به همان‌جا نهاد. زیرا بدین ترتیب پادیابتر است. اگر نتوان <آن‌را> با پادیابی نگاه داشت، پس باید به صورت درون <سرد> درآورد. زیرا درون سرد پادیاب به‌خوبی نان گرم با پادیاب است.

---

* مفهوم این بند باتوجه به آنچه در نیرنگستان (ص٧٧) آمده است، آورده نشد. این فصل باحذف، اضافه و تغییرات در نیرنگستان (ص ٩٧ـ٧٧) آمده است.

چون بی‌پادیاب باشد، اگر بتوان باز گرم کرد، به‌طوری که، گرما به همه جای آن برسد، پس با پادیاب است. کسی هست که چنین گوید که: «بی‌پادیاب نباشد.» <از> نانهای درون، پس نان فرسست را نباید شکست، ۶ــ چه‌کسی که <این را> گناه بویوزد گوید، پس اینهارا <نیز گناه> گوید: «اگربشکند یا بسوزد یا بخیسد.» خوب است که ابزار درون پادیاب باشد. پس دیدن (= شکل) وآن‌گاه مزهٔ آن <مورد نظر است>. کسی هست که چنین گوید: «<خوب بودن> مزهٔ آن بهتر از <خوب بودن> شکل آن است .» ۷ــ آذرباد داد فرخان گفت که : «<درون> گرم بهتر است . شاگردان بخت آفرید گفتند که : «یک تکه بودن <درون> خوب است .» و گوگشنسب گفت که: «آنجا ، آرد بیشتر هیچ به حساب نمی‌آید ، زیرا از دو ثواب گفتگو شده است : یک یزش و یک میزد . ۸ــ چون درون همانا ساخته شود ، باید جای زیر آن را پاک <کرد> ، سپس اندکی رفت و آب پاشید و یک تا بالش برای مردی گذاشت، نه به سبب میل مرد، بلکه برای نیرنگ درون . ۹ــ سفرهٔ درون و ظرف(۵) را چنان باید پادیاب کرد که اگر برسم برسد، پس جایز باشد و باید خشک کرد، اگر نتوان خشک کرد، نباید شست، زیرا خشک بی‌پادیاب بهتراز خیس با پادیاب است. ۱۰ــ و خوبترست که سفرهٔ درون از آغاز جداگانه باشد . اگر کناره‌های (؟) (۶) آن بالا آید جایز است و اگر سطح آن بالا آید، خوب نیست و اگر سفره‌ای فراز گسترد و بر روی آن بسازد ، پس جایز است. اگر گیاه را درو کند و بر <زمین> بسازد جایز است. اگر درو نکند، پس جایز نیست. ۱۱ــ و گل و سبزی و میوه را باید چنان با پادیاب چید که اگر برسم رسد ، پس جایز باشد و همانا باید از درون دور داشت چه اگر به درون رسند، آن اندازه که درون پادیاب است، آن‌گاه نباشد. ۱۲ــ درون را باید در میان سفرهٔ درون نهاد. چنان باید نهاد که درون در سفرهٔ درون نایستد، زیرا اگر درون در سفرهٔ درون بایستد ، پس خوب نیست. ۱۳ــ اگر برسم به هنگام گستردن بایستد، نشاید . ۱۴ــ فرسست را باید از سوی راست نهاد و اگر از درون، حداکثر ، به‌اندازهٔ پهنای درون، دور قرار گیرد، جایز است.

۱۵ــ اگر گوشودا پادیاب است، باید همراه درون ، راست درمیان درون نهاد. اگر پادیاب آن بیش یا کم است، اگر روی چیزی نهاده شود و درمیان‌درون نهاده شود، جایز است. اگر پیش درون فراز نهاده شود، پس جایز است. ۱۶ــ نیز اگر گوشودا بسیار زیاد <باشد>. پس باید همهٔ درون را نیز بپوشاند.

۱۷ـ و هرچه را که بر درون نهاده شود باید بر فرسست نیز نهاد. کسی هست که چنین گوید که: «یکی را باید نهاد و آن را نیز، آب باید نهاد.» سداب را باید برهر سه: درون و فرسست و تره (=سبزی) نهاد. کسی هست که چنین گوید که: «سداب با دیگر تره‌ها (=سبزی‌ها) فرقی ندارد.» ۱۸ـ ظرف * را باید پیش درون فراز نهاد وبرای هم‌چشمی(۷)، بهتر است که تا بیشترین اندازه پرباشد. درآن (=ظرف) می‌بیشتر جایز است . هور (= آبجو) و سته (= سرکه) جایز است. اگر کمی ترش باشد، جایز است. اگر آب درآن باشد، جایز است. سرکه جایز نیست(۸). ۱۹ـ کی آدور بوزید گفت که : «خودی (=اهل خانه) باید آب در آن (=ظرف) کند.» نیز دربارهٔ ساختن آن : باید افسر را ازسوی راست نهاد و گل و سپرغم را زیر ومی‌را بالای افسر، ازسوی راست نهاد. کسی هست که گوید: «ازهردوسو <جایز است>.» تره (=سبزی) و میوه را باید در میان (= بین) می و درون نهاد و باید سرآن‌را به‌سوی برسم کرد.

۲۰ـ هیزم و بوی سه شاخه را باید از سوی راست نهاد. ۲۱ـ اگر ممکن باشد ، چنین بهتر است که گره برسم مقابل گوشودا باشد . اگرنه ، چنان باید کرد که در پایین برسم و سوی چپ برسم، چیزی قرار نگیرد، زیرا هرچه در پایین و سوی چپ برسم قرار گیرد، پس یشته نمی‌شود. ۲۲ـ افرگ گفت: «هرچه که برمی و فرسست قرار گیرد یشته نمی‌شود.» ۲۳ـ اگر نیز همانایشته شود، پس باید ؟ (۹) را نگرید و خشنومن اندیشید ، گفت و کرد و آن‌گاه افزودن یا کاستن جایز باشد. ۲٤ـ کسی هست که چنین گوید: «افزودن جایز است، اما کاستن جایز نیست.» ۲۵ـ ماه گشنسب گفت: «اگر هم‌چنان‌که یشت می‌کند، همانا بنگرد، پس جایز است.» ۲٦ـ وباید باشکوه فراز نشست وبرسم را از سوی راست گرفت و در سوی چپ نهاد. <بنابر> یک تفسیر ، نباید برسم را درمدت <خواندن> یک کرده افراشته و نگون داشت . باید هم‌چنان فراز داشت (=درمقابل گرفت) و بند انگشت برآن نهاد . ۲۷ـ کسی گوید: «این که برسم چندی دردست قرار گیرد، جایز است.» نیز کسی گوید که: «جایز نیست.» ۲۸ـ باید «خشنودی» (۱۰) گفت و اگر خسته نبود، پس باید اوستارا همه برپای (=ایستاده) خواند مگر «خشنودی امشاسپندان(۱۱).» اگر خسته بود، پس باید این چند «دوبار گفته شده» (۱۲) و «سه بارگفته شده» (۱۳) و گزارش خشنومن و باج‌گیری و کردهٔ «ایدون» (۱٤) را ایستاده خواند. اگرخستگی بیشتر بود، نیز اگر همه را نشسته گفت، پس حمل بر تکبر نباشد. ۲۹ـ و با

* نک : یادداشت شمارهٔ ٥

«خوراک و میزد»(۱۵) باید ابتداء هرچیز را نگریست. با «خرداد و امرداد»(۱٦)، درون و فرسست را. با «گوشودا»، (۱۷) گوشودا را. با «آب» (۱۸)، می را. نیز گیاه را بـا همان «خرداد و امرداد». کسی هست کـه گل و میوه و تره (= سبزی) را نیز گوید. با «هیزم وبوی» (۱۹)، هیزم و بوی را. با «خوراک ومیزد» که برگزاری خشنومن درپیش است، به‌جز فرسست وابزار فرسست، باید هرچیز را نگـریست. وبـا ایـن اندیشهٔ نیک (۲۰) بـاید هرچیز را نگـریست وبـا « پس ایـن‌جـا مـی‌ستاییم » (۲۱) ، هـرچـه را خـوردنـی است ، بـایـد نگـریست و آن‌گاه اگـر <خوردنیها> پـوشانده شود، پس بهتر است. با دو «یثااهوئیریو»(۲۲) (=آن چنان که اهوراکام است)، پس باید فرسست وابزار فـرسست را نگریست. ۳۰ـ کسی هست که چنین گوید کـه: «تاآن زمان کـه <مراسم> به پایان نرسد، <نگریستن> جـایز است.» ۳۱ـ با دو «یثا اهو وئیریو»، باید هیزم و بوی دوشاخه بر آتش فراز برد. ۳۲ـ با «باآفرین خوانـی اهورامزدا» (۲۳)، باید فرسست را کنار <و> دوباره گوشودا را نهاد. ۳۳ـ اگر درون پر از گوشودا شود، پس باید فرسست را درمیان درون نهاد. ۳٤ـ اگر ظرف (۲٤) را بنگرد، یا درمورد واژه‌ای شک کند و اگر بخواهد چیزی را کـه بعداً بـه درون رسد، یشت کند واگر <زمانی> بـه اندازهٔ <خوانـدن> یک وچست(۲۵) بگذرد، آن‌گـاه باید دوبـاره گفت. ۳۵ـ اگر <زمانی> به اندازهٔ <خواندن> یک وچست <بگذرد>، بـاید «یثا اهوونیریو» خواند و دوبـاره خشنومن گزارد. ۳٦ـ اگـر درون سرگرفت، آن‌گـاه افزودن کار نیست (= لازم نیست). ۳۷ـ پس هردو بایسته است: گوشودا به درون و فرسست افزوده‌شود. کسی هست که چنین گوید: «به هرچه افزوده شود، جایز است.» کسی هست که چنین گوید که: «اگر در آغاز افزوده شود، جایز است.» این‌کـه اگر چندی یشت کرد و گاه بعدی فرا رسد، افزوده شود، جایز است. ۳۸ـ افرگ گفت که: «اگرهم هرچیاربار؟(۹) بگزارد» و نیشابورگفت که: «هنگامی که سه کرده گفته شود.» راسپی<ها>(۲٦) که باج می‌گیرند، بـاید تا «ایدون به‌راستی» (۲۷) برسـم بروند و اوستا را تـا «ایدون به‌راستی» برسم بخوانند. کسی هست کـه چنین گوید که: «اگر چنان رفتار شده است، جایز است.» ۳۹ـ زوت باید شک ویقین را بگوید، و راسپی‌ها باید خشنومن را بپرسند وبادست خشنومن را نشان دهند، اگر ندانند، پس <زوت> باید بـا «صدای آهسته» (۲۸) (= به‌طور خاموش) <به آنها> بگوید، اگر ندانند، پس باید با زوت بگویند. اگر خشنومن سی‌روزه باشد ، آن‌گاه نیز جز این نیست .

۴۰ـ برسم را از بیرون نزد آتش و از آتش نزد آتش <دیگر> ، به‌همه‌جا بردن جایز است، مگر از آتش به بیرون، زیرا آن جایز نیست. ۴۱ـ تا هنگامی که بانگ راسپی‌ها بنشیند، زوت «ایدون به‌ردی» (۲۹) نگوید و این‌که تا چه‌مدت نشستن (= خاموش نشستن) جایز است؟ ۴۲ـ کسی هست که چنین گوید : «به‌اندازهٔ یک «ایدون به ردی». گوید : «تا زمانی که «ایدون به ردی» گویند ، راسپی‌ها نباید چشم از برسم برگیرند. ۴۳ـ ایشان نباید اوستارا اندر پیش کنند (= نباید زودتر اوستا بخوانند). ۴۴ـ اگر چیزی به میان آید، چشم برنگیرد ، پس جایز نیست. ۴۵ـ راسپی‌ها باید اوستا را چنان بخوانند که زوت خوانده است. ۴۶ـ کسی هست که چنین گوید که: «چون خود نزد آتش آمده باشندباید «تو،ای‌آتش»(۳۰) بگویند. ۴۷ـ این‌که چندجا می‌توان باج‌داد: نخستین «وآنان را می‌ستاییم» ، زمانی که سه « اشم وهو » گفتن و؟ «آفرینشها، گفته شده» (۳۱)، هردوبار، «ازروی بهترین راستی، برای همه ، برای همیشه، آن چنان که اهورا کام است» (۳۲) دوگانه و «وآنان‌را» دیگر، و «باشدکه پرهیزکاران‌رابرسد»(۳۳) بسیاربارمی‌توان باج‌داد. و«اورا همان‌پادافراه است که جادوگری راست» (۳۴) ، یک بار باید <باج داد>. وکسی هست که آن را نیز باج اصلی گوید. ۴۸ـ زمانی که به «باشد که پرهیزکاران را برسد» رسید، باشد که راسپی چاشنی کرده ، باشد که نکرده <باشد> و برسم بی‌پادیاب باشد . باید برسم را شست و مرتب کرد و زوت که چاشنی کرده باشد، پس جایز است. آن‌که چاشنی نکرده باشد، پس جایز نیست و نباید بکند. ۴۹ـ اگر برسم آلوده باشد، آن‌که چاشنی کرد، به هنگام خوردن سخن گوید، و زوت که چاشنی نکرده باشد، پس نباید چاشنی کند. ۵۰ـ همهٔ برسم درون را باید شست و آن‌که پشت ، باید آن چند جای را بشوید. ۵۱ـ اگربخواهد دارویی بخورد و اگر دارو از خوراکیهای میهمان باشد، باید بر درون فراز نهاد و نخست از آن دارو چاشنی کرد. ۵۲ـ افرگ گفت که: «آن اندازه که از درون چاشنی کند، به درون آسیب نرساند(؟) (۳۵).» ۵۳ـ واگر به «اورا همان‌پادافراه است که جادوگری راست» رسد و خورشید را پشت نکرده باشد، پس باید برپا ایستد و «نماز اهورا مزدا را» (۳۶) بگوید وفراز نشیند و سه «اشم وهو» بگوید.
۵۴ـ هردورا به‌حساب آید <به‌حساب‌آن‌آید> که‌این فروماندگی (=کوتاهی)ازاوکم سرزده است و <به آمار آن‌کسی> که بااین یکبار، اورا گاه غروب فرا رسد .
۵۵ـ واگر زوت «ایدون راستی‌را» گوید، پس جایز است. اگر «راستی را

ایدون»(۳۸) گوید، جایزنیست. راسپی‌ها باید پیش وپس، ۵۶ــ آن چهار «اشم وهو» را به‌طور مفصل، باآگاهی، بگویند. اگر به‌جای آن چهار «اشم وهو»، چهار ونیم بگویند جایز است و اگر پنج بگویند، جایز نیست. کسی هست کــه پیش و پس‌را <جایز گوید>. ۵۷ــ اگر «بشود به کام تو ای امشاسپند» (۳۹) را ، سهواً، دوبار بازگوید، جایز است. <مدت> خواندن بقیه <حتی> به انــدازهٔ یک وچست بیشتر، جایز نیست. ۵۸ــ چون درون تمام شد، اگر از آن چیــز <هایی> رسد که چاشنی کردن <ازآنها> جایز نباشد، درون به‌عنوان درون مناسب نیست. برسم درون را نباید به‌حساب آورد. ۵۹ــ درون را همانا ثواب باشد، اگر به «باشد که پرهیزکاران را برسد» رسد، گاه بعدی رسد. ۶۰ــ این‌که چه مدت جایز است که برسم را داشت تا مردی که باج می‌گیرد <مراسم را> اداره کند؟ کسی هست که گوید : «به‌اندازهٔ مدت یک درون.» و کسی هست کــه چنین گوید: «تازمانی که باج گیرند.» پس <نظرها> متفاوت است. ۶۱ــ چون درون پایان یافت، چه مدت باید نشست تا چاشنی کند؟ تایک دم فرو بــردن و برآوردن و باشد که نیشابور سه بار گوید. <کسی‌که> برمیزد آمد و چــاشنی گرفت، اگر باید از هرچه با درون است <همراه> ببرد، پس باید ازهرچه بــا درون است ، ببرد . کسی هست که چنین گوید که: «اگر تنها یک چاشنی برد، جایز است.» ۶۲ــ این‌که از چه چیز باید پیشتر چاشنی کرد؟ از درون وگوشودا، پس‌از فرسست و سپس ازمی. کسی هست که چنین گوید: «ازهرچیز چــاشنی کند، جایز است.» ۶۳ــ اگر زوت پیش‌از درون و گوشودا، از چیز دیگری چاشنی کند و یا کس دیگری زودتر از زوت از درون چاشنی کند ویا سر برسم را به‌سوی شمال کند و یا پای بر زبر برسم نهد (= از بالای برسم رد شود) و یا <برسم را> زیر تابوتی نهد و یــا در سوراخی باز نهد، هیچ‌یک خــوب نیست(۴۰) . ۶۴ــ و گوگشنسب گفت: «این سه نشاید: اگر زوت پیش‌از درون و گوشودا، از چیز دیگری چاشنی کند و یاکس دیگری زودتر از زوت از درون چاشنی کند و یا اگر «باشد که آن را به زیرکش برند»(۴۱)، کند. ۶۵ــ اگر یشتن درون تمام‌شد، برسم عمداً بی‌پادیاب شود، جایز است و گوگشنسب گفت: «چون یشتن درون به پایان رسید، <دیگر> برسم درشمار نیست» وکسی که چاشنی کرد، بر برسم <باج> گوید، پس گفته شده است که : «جایز نیست». ۶۶ــ پیش و پس‌کردن خشنومن، جایز نیست. کسی هست که چنین گوید : «چون کسی بــاج گوید و خشنومن رها کند، پس جایز نیست.» کسی هست که چنین گوید که: «اگر گاه

(= ساعت) و روز و ماه و فروهر پرهیزکاران را پیش و پس نکنند ، پس جایز است. اگر باج بگوید و خشنومن رها کند، اگر <از> بقیه یکی را سهواً رها کند ، پس جایز است. سوشیانس گفت که: «اگر «اهورامزدارا» (۴۲) گوید نیز جایز است.»

۶۷ـ گرفتن گوشودا ... شیر برای گوشودا مناسب است. ۶۸ـ واین جایز نیست که تنش پیدا <باشد>، چه اگر رنگش تغییر کرده باشد، جایزنیست. ۶۹ـ گوشت پخته جایز است. برشته جایز است . نمک سود جایز است واندکی نیز برشتگی بدان آشکار شود ، جایز است و خام جایز نیست . کسی هست که چنین گوید که: «خام نیز جایز است.» سوشیانس گفته است: «خام را نیزنباید خورد، چون مرد بدخوتر شود.» و گوگشنسب گفته است: «همانا باید خورد ، زیرا مرد چابکتر شود.» ۷۰ـ تخم مرغ را هردو <کیفیت> است شیری و گوشتی، و ازاین جا پیداست: «نیز شیر با زوهر» (۴۳) ۷۱ـ افرگ گفت که : «برای گاهنبار گوشودای گاو برتر است.» «برترین درمیان چهارپایان» (۴۴) ، به سبب پرگوشتی و کم جانی(۴۵). و از دیگران نیز آن بهتر است که نوعش بزرگتر است. کسی هست که چنین گوید که: «در گاهنبار از <گوشتهای> گوشودا، که برای همچشمی (= رقابت) خوب هستند، آن گوشتی بهتر است که آتشها از زوهر آن خورده باشند و ازنظر بزرگی ، آنکه بیش؟ (۴۶) است از شتر و خوک و گوسفند ماده ـ ونه هرگوسفندی ، بلکه نوع مخصوص آن ـ بهتر است و بدتر از آن نباشد، اگر چهارپای کوچک را <بکشند>.» شتر و خوک و گوسفند ماده بهتر از گاو کوهی است. ۷۸ـ کسی هست که چنین گوید که: «آنکه نوعش راست (= خوب) است، از آنکه نوعش بزرگ است ، بهتر است.» اگر گوشودا را یشت کند، پس می‌تواند هرچیزی را بخورد . ۷۴ـ اگر نان‌را یشت کند، به‌جز گوشودا، هرچیزی‌را می‌تواند بخورد واز دیگر<چیزها>، هرچه را یشت کند، آن را می‌تواند بخورد. ۷۵ـ آب وآنکه برای خرمی است ، می، حکمی دیگر دارند. ۷۶ـ کشتن ستور، بدون یشتن، جایز نیست. ۷۷ـ اگر برای حیوانات کوچک یشت شده باشد، نمی‌توان <آنهارا> برای درون‌کشت. کسی هست که چنین گوید: «حتی اگر برای آنها یشت هم شده باشد، نمی‌توان <آنهارا> برای درون کشت. ۷۸ـ اگر برای شتر و خوک و گوسفند ماده یشت شده باشد ، می‌توان <آنهارا> برای درون کشت. و حیوان کوهی تا دست‌آموز شود با تیر وکمان، و چون دست‌آموز شد، برای درون مناسب است. ۷۹ـ دادبه

گفت که: «اگر دستگیر شد (=بادست گرفته شد)، باید آن را با یزش ایـزدان کشت.» ۸۰ـ اگر دست‌آموز باشد، مانند گوسفند است. ۸۱ـ خروس را به جز برای <مقاصد> مهم و یا برای درمان کردن نمی‌توان کشت، اگر همانا کشته شود، پس باید با یزش ایزدان کشت و مانند <کشتن> حیوانات کوچک،گناه بویوزد باشد. ۸۲ـ کسی هست که چنین گوید که: «پرندهٔ بزرگ مانند ستور باشد و دیگر هرتنی که به پیمان رسد.» «بز، بچهٔ بز، خوک، بچهٔ خوک»(۴۷) را باید با یزش ایزدان کشت. ۸۳ـ و هوم درون را باید یشت مگر ماهی را، زیرا ماهی را باید با یزش ایزدان کشت و در هوم درون نباید یشت. ۸۴ـ انـواع پرندگان را، تماماً باید یشت کرد و همانا اگر هوم درون را یشت کند و همراه آن خشنومن آغـاز کند، پس سخن گـوید ، اگـر چیزی باآن فـراز نهد و همراه آن خشنومن آغاز کند ونخست از هوم درون چاشنی کند، چنان باشد که از چیزی که یشت نشده باشد، چـاشنی کرده باشد. ۸۵ـ اگـر استفریدی بپذیرد ، پس یشت درون پذیرفته باشد. چه اگر گوسفند را، تمامی یشته باشد، هوم درون را یشت نکرده باشد ویک هوم درون برای دو <گوسفند> و دوهوم درون بـرای یک <گوسفند> جایز نیست. کسی هست که چنین گوید: «یکی (=یک هوم درون) برای دو <گوسفند> خوب نیست. دو (=هوم درون) برای یکی (=یک گوسفند) جایز نباشد.» (۴۸)

۵۹

۱ـ اینکه یک یک اندام گوسفندان، گاوان و دیگر چهارپایان ازآن کدام ایزد است و جداجدا چگونه باید یشت. ۲ـ <حیوانات> کوهی (= وحشـی) مانند خانگی (=اهلی) هستند. گاو، گاوشتر (= زرافه)، گور، میش ـ پـازن (=میش کوهی) پازن و گراز ، خـوک و آهو و هـرنوع خونی (=پست) (۱) دیگری که روشن نیست همنوع کدام <حیوان> است، ۳ـ چون کشته شوند ، پس گوشودای آنیارا بـاید چنین بخش کرد: آرواره، زبان و چشم چپ از آن ایزدهوم(۲). گردن از آن ایزد اردیبهشت. سر از آن ایزد وای. بازوی راست از آن ایزد اردویسور(۳). بازوی چپ از آن فـروهرگشتاسب. پشت از آن رثو ـ برزد(۴). پهلو ازآن مینوهای مادهٔ فروهر پرهیزکاران مردمان ماده . شکم از آن سپندارمذ.گند (=بیضه) ازآن ستارهٔ ونند. گرده ازآن هفتورنگ(۵). سینه ازآن

فروهر موبدان. شش ازآن فروهر ازتشتاران. جگر ازآن شهریور. سپرز ازآن مانسرسپند(٦). چرب روده از آن فروهر پرهیزکاران نر. دنبالچه از آن فروهرسپیتمان زردشت. دنبه از آن ایزد باد (۷) پرهیزکار است. هرچه از ایشان باقی ماند، از آن دیگر امشاسپندان است. کسی بود که <این را> درمورد گوشوداگفت(۸).

٦۰

زند «یثا اهوئیریو»: چنان که اهو (=سرور) را کام است [چنان‌که هرمزد را کام است]، ایدون با ردی [ایدون با دستوری] از هرگونه پرهیزکاری [هرگونه کار ثواب] کردن، [ایدون با دستوری کردن، آن چنان که هرمزد را باید]. هرمزد پاداش بهمن اورا دربرابر عمل بیفزاید، [یعنی آن مزد و پاداشی که به بهمن دهند، بدو نیز بدهند. هست که ایدون گوید که: «خود بهمن بدو دهد.»] خدایی به هرمزد داده شده باشد [هرمزد را برتن خویش خدای و پادشاه کرده باشد] کسی که به درویشان بخشش و پرورش (= روزی) دهد، یعنی ایشان را یاری و شفاعت کنند. هست که ایدون گوید که: «خدایی (= شهریاری) از آن هرمزد است، یعنی آن پادشاهی از آن هرمزد است.» هست که ایدون گوید که: «خدایی هرمزد روا شده باشد.» (۱)

٦۱

۱ـ تن هرکه دریک سالگی چند برابر اندازهٔ زمانی است که زاده شود یا <چند برابر> تخمی. <کشتن آنها در یک سالگی> گناه کامل است و از آن کوچکتر مانند گنجشک و کبوتر، یک فرمان گناه است <که تاوان آن> یک ماه، پشت آب و سرود گاهان است. بدین سبب است که کسان را نباشد (= خانگی نباشند). ۲ـ کسی‌که گوشت گوسفند خورده باشد و هضم نکرده باشد <اگر> گناهی اندیشد، یا بگوید و یا بکند و گوسفندی <گناه> مرگ ارزانی کند، پس بر ذمهٔ او باشد. ۳ـ اگر گوشت <گوسفند> خورده باشد، گناه نیندیشد، نگوید و نکند پس <چیزی> بر ذمه‌اش نیست. ٤ـ اگر گوشت گاو خورده باشد، گاو گناه مرگ ارزان کند، همین‌گونه است. ٥ـ هست کسی که چنین گوید: «حتی اگر ؟(۱) خورده باشد یا شتری، گناه کند، بر ذمهٔ او باشد.

٦ـ...؟ (۲) ...؟ (۳)... گزارش این: توبه کردن از دست و پای، پست(٤) ، حقیر(٥) باشد.؟ (٦) راز(۷) باشد.؟ (۸) ارز(۹) باشد . خمیازه و عطسه باشد.؟ (۱۰) نیز؟ (۱۱) باشد. درود و شادی(۱۲).

٦۲

ستایش دادار هرمزد ، امشاسپندان ، همه ایزدان مینوی و ایزدان گیتی ای (= این جهانی) را.

اندرز انوشه‌روان آذرباد مارسپندان. ۱ـ انوشه روان آذرباد مارسپندان را شاگردی بود. روزگاران بسیار با آذرباد بود. ۲ـ این نیز به آذرباد گفت که: «مرا فرهنگی کن (=آموزشی ده) که چون از نزد هیربد (= آموزگار) فراز روم، پس آن فرهنگ روان مرا بهتر تواند <کرد>.» ۳ـ آذرباد گفت که: «به ایزدان بی‌گمان باش (=به ایزدان ایمان داشته باش). اندیشه ، گفتار وکردار را خوب و درست دار، هیچ گناهی میندیش، مگو و مکن، پرهیزگار باش.» ٤ـ و شاگرد گفت که: «دراین که هیربد گفت کامل نیستم، اما مرا فرهنگی کن که «ویژه» خوانند و پرهیزکار شوم.» ٥ـ آذرباد گفت که: «آن بیست و دو واژه را که مهر هرمزد ، هیربدمن، از آدرگ شنید ، در کاردار (=به‌کارگیر) وپرهیزکار شوی.» ٦ـ شاگرد گفت که: «اگر مرا شایسته بدانی، بفرمای گفتن، تا بشنوم (= بپذیرم) و بکنم.» ۷ـ آذرباد در پاسخ گفت که: «واژه این است: سه گونه رادی، چهارم راستی، پنجم فضیلت(۱)، ششم کوشایی، هفتم شفاعت ، هشتم نیک‌ـ پیمانی (=وفای به عهد) ، نهم آشتی خواهی، دهم خستویی(۲)، یازدهم همی (= یگانگی) ، دوازدهم سلاح نهادن (۳) (= ترک نزاع و دشمنی) ، سیزدهم اعتدال، چهاردهم آزادگی ، پانزدهم فروتنی ، شانزدهم سنگینی (= وقار) (٤)، هفدهم خوشی، هیجدهم کمال، نوزدهم بردباری ، بیستم مردم دوستی ، بیست و یکم خرسندی (= قناعت)، بیست و دوم تسلیم. ۸ـ اول، آن بخششی بهتر است که از او <چیزی> نخواهند ، بدهد. دوم، آنکه از او بخواهند در جای (= فوراً) بدهد. سوم آنکه ازاو بخواهند، زمان کند (=مهلت خواهد)، درزمانی که کند ، بدهد . آن بهتر است که به کسی بدهد که هرگز بدو امیدی ندارد که مرا بازدهد (=پس دهد). نه برای یافتن بازرگانی(٥) (= سود به دست آوردن) و نه برای چشم داشتی بدهد . ۹ـ د دیگر ، چهارم راستی ، آن باشد که کس

اندیشه ، گفتار و کردار را با ایزدان مینوی و دیگر آفریدگان گیتی راست دارد . ۱۰ــ پنجم فضیلت، آن باشد که با دیومینو (=غیرمادی) ستیز کند، هیچ دیوی به تن راه ندهد، بویژه آن چهار دیو را ازتن بازدارد: آز و خشم و شهوت وننگ. ۱۱ــ ششم، کوشایی، آن باشد که کس در هرگاه و زمان آن بیندیشد، بگوید و بکند که اگر همان زمان بمیرد ، پس اورا بیم نباشد که چیز دیگری می‌بایست اندیشید ، گفت وکرد. ۱۲ــ هفتم شفاعت، آن باشد که کس برای زن بیوه وبچه گرسنه و آتشها، گاوان، گوسفندان <و> دیگر ناتوانان، بویژه برای روان‌خود، سخن گوید. ۱۳ــ هشتم نیک پیمانی (= وفای به عهد)، آن باشد که باهمهٔ آفریده‌های هرمزد پیمان را درست <و> یگانه دارد، باهیچ‌کس پیمان نشکند ، پیمان گرفته (=که خود بسته است) ونیز آن پیمان برده (=از گذشته مانده است)، بویژه <پیمان> با روان خود را خوب و راست نگرد (= نگاه دارد) . ۱۴ــ نهم آشتی خواهی جریان نظم جهان است <که> نگاه دارنده ، پرورانده و سامان دهندهٔ همهٔ آفرینش و آفریدگان است. چه از اوستا پیداست که رستاخیز، تن پسین کردن و بی‌مرگی (= جاودانی) برقرار کردن ، از طریق آشتی ممکن باشد. ۱۵ــ دهم، خستویی، آن باشد که <کس> به دین ایزدان ایستد. ۱۶ــ یازدهم یگانگی ، آن باشد که درهرچیز خوب با ایزدان و خوبان یگانه باشد. ۱۷ــ دوازدهم کنار نهادن سلاح، آن باشد که دربرابر تمام‌آفریدگان هرمزد سلاح بنهد و با هیچ‌کس دشمنی نکند و ازهرچیز بد و از بدی اهریمن و دیوان جدا باشد، زیرا اندیشه گزیده و کردار گزیده داشتن ، در کنار نهادن سلاح است. ۱۸ــ سیزدهم اعتدال، آن باشد که هرچیزی را به‌پیمان (=به‌اندازه) حساب کند، به‌طوری که بیش وکم اندر نباید (= لازم نباشد)، چه کمال هرچیز پیمان آن است ، اما آن چیز را که پیمان نیست دانایی و دوست و کار ثواب است. ۱۹ــ چهاردهم آزادگی، آن باشد که درمورد تمام آفریدگان هرمزد چنان اندیشد که برای ایشان نیز <چون> من، آن خوبی شایسته است. ۲۰ــ پانزدهم فروتنی، آن باشد که کوچکتر را بهتر از خود و بزرگتر را سرور خود به شمار آورد. ۲۱ــ شانزدهم سنگینی (=وقار) آن باشد که<چون>اورا افزار هنر و دانش نیست، داند که «مرا نیست» برای خواستن و از آن خویش کردن، بکوشد و زمان انجام دادن کار را بشناسد ، هرکاری را تا زمان خود، فراز نکند (=شروع نکند). مرد اندرز دهندهٔ سخنگوی و بردبار، پرهیزکار باشد(٦). ۲۲ــ هفدهم خرشی، آن باشد که ابتداء به ساکن، کس را نیازارد، اگر کسی برای

زدن او <نزدیک> شود، پس با ملایمت و نرمی به پذیرهٔ او ایستد ، با هر آفریدهٔ هرمزد چنان بتواند ساخت که هرکس پندارد که او با من ملایمتر رفتار می‌کند. ۲۳ـ هیجدهم کمال، آن باشد که آنچه را که نسزد، نیندیشد، نگوید و نکند، آن‌چه را اندیشیدن سزد، نخست خوب بنگرد ، آن‌گاه اندیشد و گوید و کند . ۲٤ـ نوزدهم بردباری، آن باشد که باید بار روان را برتن <نهاد> واگر سختی فراز رسد و بتواند به کس راندن (=تحمیل کردن)، نراند ، بلکه خود با بردباری بپذیرد. ۲۵ـ بیستم مردم دوستی، آن باشد که نیکی برای همهٔ نیکان چنان باید که برای خود. آن‌را که بر خویشتن نیک نپندارد، به‌کس نکند. نیک چشمی (= نیک خواهی) آن باشد که آهو (= عیب) و هنرکسان را بنگرد ، از پس پیراستن آهوی خود بکوشد . خوبی نیکان را آشکارا <بگوید> ، آهویی‌را که از آن ایشان است، نه با خشونت بلکه با دوستی، بزداید ، بدیشان نگوید. ۲٦ـ بیست ویکم خرسندی (= قناعت)، آن باشد که به مقام و ثروتی که دارد و بدو رسیده‌است، قانع وراضی باشد. بدان چیزی که می‌تواند افزایش<نیکی> روان، ازآن باشد، آن چنان کوشا و جانسپار باشد که تا زنده است هرگز از آن ناخرسند نباشد . ۲۷ـ بیست و دوم تسلیم ، که دردین پیداست که آن را دوراه باشد، یعنی دو راه برای آن کنده شده است: یکی خوب ویکی بد است. از آن‌که بد است دوری کند و بدان کـه خوب است بـایستد. هرگز ازآن راه <خـوب> نایستد و نگردد، هیچ چیز بد نیندیشد، نگوید ونکند.» ۲۸ـ شاگرد گفت کـه: هیربد خدا پرهیزگار باشی! زیرا آموزشی کـه هیربد بکرد که هدیه پـرهیزکار است، بویژه برای ما، تنها این فرهنگ نیرودهنده‌تر و پیش‌برنده‌تر باشد واگر از خرد و اگر از کوشایی ما نیندیشید ، پس ما، همهٔ مردم ، ازاین فرهنگی کـه درکـار دارند، پـرهیزگار شوند . به‌کـام (=اراده)، زور (=توانایی)، نیرو ، مهربانی، آمرزیداری (=رحمت) ایزدان. پایان یافت بـا درود، شادی، خرمی و بی‌بیمی.

٦۳

ستایش دادار هرمزد ، همه ایزدان، همهٔ ایزدان مینوی و جهانی‌را.

۱ـ افسون تب:

۲ـ ریسمانی که مادر برای دختر ریسد که به نام آن تن سه تا <کند>. ۳ـ اگر

تب چهارم (= تب رابع) (۱) است گره گاه را که بردیوار بازایستد (=قراردارد) <باید> گرفتن. ٤ـ وسه گره برمیان آن افکندن، سه گره از سویی، سه گره از سویی و دو <گره> از سویی و اگر <تب> هرروزه باشد، سه گره برمیان افکندن ویک <گره> از سویی و یک <گره> از سویی و اگر مرد است بر بازو و اگر زن است <نیز> بر بازوبستن. ٥ـ برای افسون و نیرنگ باز ایستادن خون(۲) <باید> باج از اردیبهشت گرفت و این افسون را هفت بار ، یا یازده بار، یا بیست ویکبار بدان برگفتن . افسون این است:

٦ـ آب را از چشمه کسی بست <که> به‌فرمان فریدون دلاور بست <که> از کوه درآمد، <با> تنی <که> اسپریس را نهفت (= پوشاند) ، <با> تنی <که> اسپریس را بپوشاند (=بزرگی تنش آن چنان بود که اسپریس را می‌پوشاند؟). نه تبرزین دردست دارد (۳).

٦٤

۱ـ نشان مهره‌ها را کسی که به‌کار دارد نیک درمان بخش است . که <مهرهٔ> آسمانگون مردم را خرمتر و بارامشتر دارد. ۲ـ کسی که مهرهٔ سبز <یا> زبرجد (؟) (۱) زرگون ببندد ، خوبی آورد. ۳ـ پادزهر هرزهری با مهرهٔ سیاه با رگهٔ سفید گزارده شود. ٤ـ کسی که مهرهٔ زرد دارد به مینو (=آن‌جهان) اعتقاد دارد. ٥ـ مهرهٔ سرخ به هیچ چیز نشاید (= برای هیچ‌کاری مفید نیست). ٦ـ مهرهٔ کبود کامیابی افزاید و <دارندهٔ آن> بخشنده شود. ۷ـ مهرهٔآسمانگون هوش را برجای دارد و آشفته نکند. ۸ـ کسی‌که مهرهٔ سبز دارد، خرفستر (= حشرهٔ موذی) <اورا>نگزد. ۹ـ کسی‌که مهرهٔ زرد با سایش سفید دارد هرمرادی از ایزدان و مردمان خواهد به تیزی (=به‌زودی) به دست آورد. ۱۰ـ کسی‌که مهرهٔ سیاه دارد در پیکار باهمال (= رقیب) پیروز شود. ۱۱ـ کسی که مهرهٔ سرخ دارد، هرکاری فراز گیرد (= آغاز کند)، به انجام رساند، اما زود نرود (= به‌سرعت پیش نرود). ۱۲ـ کسی که مهرهٔ کبود دارد، هرجاییکه رسد دوستان بدو اعتماد کنند و هرچه خواهد، بیش دهند. ۱۳ـ آسمانگون بر اندیشه مردمان تابد، نیک باشد. ۱٤ـ کسی‌که مهرهٔ سبز دارد، به پاسخ هرسخن تیز و زود رسد (=سرعت انتقال داشته باشد). ۱٥ـ کسی‌که مهرهٔ سرخ با رگه سفید دارد، هرکاری فراز گیرد (=آغاز کند) ، تیز و تند رود (=پیشرفت سریع

دارد). ۱۶ـ کسی‌که مهرهٔ سیاه دارد، اندیشه‌اش تیز <و> ژرف <است> و هرچه اندیشد ، نیک دریابد . ۱۷ـ کسی‌که مهرهٔ زرد دارد، همه‌جا شایسته و گرامی باشد. ۱۸ـ مهرهٔ کبود هرجا رسد، درهرجا که ماند <کارها> روا باشد (=به جریان افتد). ۱۹ـ کسی‌که مهرهٔ آسمانگون را آشکارا پیش دیوان و دروـ جان دارد، نمی‌توانند هیچ‌گونــه آسیب و زیانی بـدو کنند و اورا از آنها بیـم نباشد. ۲۰ـ کسی‌که مهرهٔ سبز دارد، پس در کارزار هیچ زخم ونیشی (؟) (۲) (= ضرب و جرحی) از نیزه و شمشیر بدو نباشد. ۲۱ـ اگر زن <ها> مهـرهٔ کبود با رگهٔ سفید دارند، به‌نام مرد بسایند(۳)، در چشم کشند ، پس آن مرد دوست <آنها> باشد و نتواند از آنها بگردد (=مردان نمی‌توانند از زنان جدا گردند). مردان باید <آن گوهر> را به‌تن داشته باشند . ۲۲ـ کسی که مهرهٔ سیاه دارد ، جایی کــه رسد خسرو (= نیکنام) و بر هــرکس گــرامی باشد . کسی که مهرهٔ زرد دارد هرجایی که رود او را دوست دارند و بپرستند (=خدمت کنند) ، اورا نیکیها پیش ایستد (= خیر در پیش بــاشد) ۲٤ـ کسی که مهرهٔ سرخ دارد ، هــرجای رسد ، شایسته بــاشد. در انجمن، میان رقیبان ، برتــر <باشد> . ۲۵ـ کسی‌که مهرهٔ سبز دارد، هرجا رسد، بدبختی‌نباشد. ۲٦ـ کسی که مهرهٔآسمانگون با رگه سفید دارد، همیشه به‌رامش<باشد>وهرگز درد به‌تن‌او میهمان نباشد (=جای ندارد). ۲۷ـ کسی‌که مهرهٔ سیاه بـا رگهٔ سفید دارد ، هرچه را به عنوان دارو، برای درمان برد ، روا باشد (=مؤثر افتد). ۲۸ـ زرد به بسیار چیز آسیب زند، چه اگر به‌چاه و قنات وچشمه افتد، آب را کاهش دهد ، اگر بر ابر فراز دارند (=به‌سوی ابر گیرند)، <ابر> را پراکند ، باران نباشد. اما اگر سرخ <باشد> ، می‌تواند <آسیب> را دور کند. کسی که آن را دارد ، دوستدار بهشت باشد. ۲۹ـ کسی‌که سرخ دارد تا <آن‌گاه که> گوی سرنوشت فراز رسد ، پس هیچ چیز بدو آسیب نرساند. اگر مردان مهرهٔ کبود را به نام زن بسایند(۱)، به چشم خویش کشند ، آن زن دوست آن مرد باشد، نتواند از او بگردد. او (=زن) نیز باید آن گوهر را به تن داشته باشد. ۳۰ـ که سبز را باید میان بیابان نیز داشت، باران بارد و فراخی افزاید ، هرچه فرمایند، کند. آن‌که دارد، می‌تواند اندیشه مردمان را بجوید (=می‌تواند فکر مردمان را بخواند)، چه اگر به پیش روند وپیکار کنند، اگر بداندیشند به سوی چپ و اگر نیک، به‌سوی راست گراید (=متمایل شود). اگر به کشتن کسی اندیشند ، در اندیشه دارند، نگراید (= به‌هیچ‌سو متمایـل نشود) . ۳۱ـ این مهره <ها> از گــوهر ایزدان

هستند که نیروی هفتورنگ دارند. این گوهرها بخشی آب، بخشی زمین،بخشی گیاه، بخشی باد و بخشی جانورچهر باشند(۳).

٦٥

۱ـ این نیز از اوستا پیداست که از زمین تا به‌ستاره پایه همستگان (= اعراف) است <که> ستاره پایه است. ازستاره پایه تا خورشید پایه، برترین زندگی (= بهشت) است <که> در خورشید پایه است. از خورشید پایه تا به آسمان، روشنی بی‌کران است و گرودمان (= عرش اعلا) در روشنی بی‌کران است(۱). ۲ـ و فروهر پرهیزکاران را که ثواب و گناه برابر است و یشت کرده باشند و اورا که ثواب بیش‌از گناه است و یشت نکرده بـاشد، به سبب یشت نکردن، جای درهمستگان است <که> در ستاره پایه است. ۳ـ بـرای حرکت ستارگان نود روزن به خاور ونود روزن به باختر نهاده (=تعبیه) شده است . ستارگان بدین چند روزن آیند و روند . جوهر وعرض آب وزمین و <گیاه> در ستاره پایه آفریده شده است و ستارگان، یک یک ، به بزرگی خانه‌اند ، بـا گردونه آیند و روند. گردونهٔ ایشان را اسب کشد. جوهر و عرض ستاره، علاوه‌بر جوهر و عرض خود، از جوهر وعرض آب و زمین و گیاه نیز هست. ٤ـ جوهر و عرض گوسفندان در ماه پایه آفریده شده است. برترین زندگی (= بهشت) ازماه پایه تا به خورشید پایه است. ٥ـ برای حرکت ماه یکصد و سی و پنج روزن به خاور و یکصد وسی و پنج روزن به باختر نهاده شده است. ماه بدین روزنهـا آید و رود. ٦ـ فروهر پرهیزکاران که ثوابشان بیش‌از گناهشان است و یشت کرده باشند، یعنی <درمورد آن> که ثواب‌اش سه سروشوچرنام <از گناه> بیشتر است، گوید، که آن‌گاه <جای> درماه پایه است. ۷ـ در آن پایه نیـز کسی را که ثوابش بیشتر است، جای بالاتر <است> و آن کـه در پایین‌تـر است، اورا که جای بالاتر است، احترام کند. ۸ـ و گردهٔ ماه را همه دوفرسنگ پهناست و روشنی مـاه علاوه‌بر <آن‌کـه> ازتن ماه است، از جـوهر وعـرض گوسفندان نیز هست. در خورشید پایه ۹ـ برای حرکت خورشید یکصدوهشتاد روزن درخاور و یکصد وهشتاد روزن در باختر نهاده شده است. خورشید از این چند روزن آید و رود . ۱۰ـ فروهر پرهیزگاران را که ثواب یک تناپل از گنـاه بیشتر است و یشت کرده باشند ، جـای در خورشید پایه است و در خورشید

پایه ، گرودمان روشن است. ۱۱ــ درآن پایه نیز هرکه ثوابش بیشتر است، پس جایش بالاتر است وآن‌که جایش پایین‌تر است، اورا که جای بالاتراست،احترام کند. ۱۲ــ حکم روان کودکان هفت ساله و اونیز که هفت سال کمتر دارد ، که پدر و مادرش مردند ، همان حکم پدر و مادر است. <اما> اگر درهمی پول(۲) برای روان <او> بدهند، پس روانش جدا شود (حکم او از حکم پدر ومادر فرق کند). او که هفت ساله تا پانزده ساله است، همان‌گونه که از دین پیداست،آمار خویش‌باشد (= حسابش باخودش است). ۱۳ــ گردهٔ خورشید به‌اندازهٔایرانویج و یک هفتم خونیره است و روشنی خورشید ، علاوه <براین‌که> از روشنی مینوی خورشید است، از جوهر وعرض مردمان نیز هست. ۱٤ــ پیداست که هرشب اهریمن، دیوان و دروجان برای نابودی آفریدگان هرمزد از دوزخ بتازند. چون خورشید اندر شود (=غروب کند) هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور ، سپندارمذ ، خرداد ، امرداد ، ایزدمهر و سروش ورشن(۳) و ایزدان بیشتری با اهریمن، دیوان ودروجان ستیز و کارزار کنند. ایزد بهرام (٤)، ایزدبرز (٥) و دهمان‌آفرین و ایزد نریوسنگ، فرهٔ کیان و تمام فروهر پرهیزکاران با اهریمن و دیوان و دروجان کارزار کنند. ایشان را به‌ستوهی باز به تیرگی و تاریکی (= دوزخ) افکنند. ۱٥ــ مهر در روز پیش خورشید رود، چون خورشید به روزن اندر رود، مهربازگردد و به شب سالاری آفریدگان هرمزد را از دیوان، دروجان و مهر دروجان (= پیمان شکنان) گیرد .

فرجام یافت به درود و شادی، خوشی وبی‌بیمی

یادداشتها

۱

۱ـ فروردیگـان (اوستا: -fravaši ، فـارسی بـاستان: -fravartī ، پهلوی: frawahr/fraward) ، جشن فروهرها یاارواح نگاهبان است‌که در پایان سال برگزارمی‌شود. این‌مراسم‌ده‌روز به درازا می‌کشد. پنج روز نخست آن «پنجهٔ کـه» (=کوچک) و پنج روز پـایانی ، «پنجهٔ مـه» (=بزرگ) نـامیده می‌شود. پنجهٔ مه از چند جهت نسبت به پنجهٔ که، از اهمیت بیشتری برخوردار است:

ـ روزهای آخرین گاهنبار سال، یعنی همسپتمدم است .

ـ پنج روزی است که به نام «پنج روز گاهانی» ، «خمسهٔ مسترقه» و یـا ، «پنجهٔ دزدیده» (=دزدیده) مشهور است و جشنهای پایان سال دراین روزهاست. گرچه این ده روز برای بزرگداشت فروهرهاست ولـی اختصاصاً فروهر مردگان بزرگداشته می‌شود و چنان‌چـه نخستین سال مـرگ فردی از خـانواده باشد، فروهر او حتماً دراین روزها ستوده می‌شود .

در فروردین یشت (بند ٤٩) آمده است :

فروهرهای نیک توانای پاک پرهیزکاران را می‌ستاییم که در هنگام همسپتمدم از آرامگاههای خود به بیرون شتابند در ده شب پی‌درپی دراین‌جا برای آگاهی یافتن، به‌سر برند .

در وندیداد (فرگرد هشتم، بند ۲۲) آمده است :

... اگر کسی درآن پنج روز (=پنج روز آخـر سال) بمیرد ، آیین ماه او بنابر قاعده ، و روز او، فروردین روز و سال او درجای

خویش است .

اگر روز مرگش دانسته نباشد، روز او ، فروردین روز است .

اگر سال او دانسته نباشد، سال او در ماه آذر، روز فروردین‌است .

این‌که <فروهرها> چه هنگام این‌جاهستند. به ده‌روز، به‌ماه، به سال و به ده روز فروردیگان .

و در صددر نثر (در ۳۷) آمده است :

۱ـ این‌که چون فروردیان درآید باید که هرکس درخورد طاقت خویش درون ویـزش ومیزد وآفرینگـان فـرمایند وکنند ۲ـ و ایـن ده روز برهمه کس فریضه است. آن بهتر که به خانه خویش سازند چه روانها هرکسی به خانهٔ خویشتن شوند ۳ـ وگوش بدیشان دارند تا درون و میزد و آفرینگان سازند . ٤ـ آن ده روز همهٔ روانها بدین گیتی بـاشند بـه هرخانه کـه میزد بیشتر کنند. آن کـدخدا را و کدبانوی آن خاندان را و آن جمله را که در آن خانه باشند، آفـرین کنند وهرآیین، آن سال کز آن خاندان بهتر باشد ودخل و انـدرـ آمدنشان بهتر باشد ...

۲ـ هریکـ از روزهای ماه دارای نام ویژه‌ای است و هرگاه نام روز و ماه باهم یکی شود، آن روز جشن است. مثلا فروردین روز در فروردین ماه یا تیـر روز در تیرماه و... نام روزهای ماه به شرح زیر است :

۱ـ هـرمزد ۲ـ بهمن ۳ـ اردیبهشت ٤ـ شهریور ٥ـ سپندارمذ ٦ـ خرداد ۷ـ امرداد ۸ـ دی به‌آذر ۹ـ آذر ۱۰ـ آبان ۱۱ـ خـورشید ۱۲ـ ماه ۱۳ـ تیـر ۱٤ـ گـوش ۱٥ـ دی به‌مهر ۱٦ـ مهر ۱۷ـ سروش ۱۸ـ رشن ۱۹ـ فـروردین ۲۰ـ بیرام ۲۱ـ رام ۲۲ـ باد ۲۳ـ دی به دین ۲٤ـ دین ۲٥ـ ارد ۲٦ـ اشتـاد ۲۷ـ آسمان ۲۸ـ زامیاد ۲۹ـ مهراسپند ۳۰ـ انیران.

۳ـ برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نکـ:

ـ روایات داراب هرمزدیار، جلد ۱ ، ص ٤٤٩

ـ صددر بندهش در ٥۲

ـ فروهر، نـامهٔ فرهنگـ ایران، سال ۱، شمـارهٔ ۸و۹ «برات وبراتـی».

-RCCP, p.461

- مینوی خرد، فصل ۵٦، بند ۱۳

۲

۱ـ در وندیداد (فرگرد ۵، بند ٤٤) آمده است:
xwarišn ī sāxtag ēn kū: nān ī poxtag ud gōšt poxtag ud brištag, xwardīg kardag.
«خورش ساخته (=پخته) این است: نان پخته و گوشت پخته و برشته و xwardīg kardag».

انکلساریا (ص ۱۲۰) آنرا «گوشت قیمه‌شده» ترجمه کرده است.

این عبارت در شایست نشایست (فصل ۲ بند ٤۸) نیز آمده است:
xwarišn ī sāxtag ēn, čiyōn nān ud gōšt ī poxtag ud brištag ud xwardīg kardag.
«خورش ساخته (=پخته) این: چون نان و گوشت پخته و برشته و xwardīg kardag».

تاوادیا (ص ٤۹) xwardīg kardag را «خوردنیهای تکه‌تکه» معنی کرده است و در زیرنویس مربوط عبارت زیر را از ارداویرازنامه (فصل ۳ بند ۱۹) برای تأیید مطلب آورده است:
ud xwarišn ī hu-poxtag ud hu-bōy ud xwardīg ud sard āp ud may ....
«خورش خوب پخته شده و خوش‌بو و xwardīg و آب سرد و می...»

و می‌گوید: شاید بتوان از اینجا نتیجه گرفت که xwardīg، «خوردنی نپخته» باشد.

عبارت مورد بحث در روایت چنین است:
xwarišn ī sāxtag ī nān, gōšt ī poxtag ī brištag ud xwardīg, ān nē sāxtag.
دراین عبارت نویسنده واژهٔ xwardīg را «آنچه پخته نیست» تفسیر می‌کند. از مجموع شواهد یاد شده چنین نتیجه می‌شود که دراین سه مورد،

خوردنیها به دودسته: پخته ونپخته، بخش می‌شوندومنظور از xwardīg «خوردنیهای حاضری» است. کاربرد این واژه دربند ۳۷ خسرو قبادان وریدک (rōn xwardīg) = خوراک جنبی، خوراک کناری)وبند ۷۸ درخت آسوریگ (که آقای نوابی به پیروی از هنینگ آن را به rōɣn xwardīg، خوردنی شیرین، حلوا، تصحیح کرده‌اند) مؤید این نظر است.

ـ روایات فارسی متأخر زردشتی نیز برناپاکی خوراکیهادرخانه‌ای که کسی مرده است، تاکید دارند:

ـ در روایات داراب هرمزدیار (جلد ۱ ص ۱۳۷) آمده است :

اگر در خانه ، شخصی بمیرد و خورشی که در آن خانه باشد، همه ناکار باشد. نان و دیگر پختها که بدین جو و گندم و چو این قسمها به زمستان نه شب پاک شود و تابستان سی شب پاک شود و جامه نیز بدین ماند . اگر در بیرون بمیرد، آنچه به سه گام باشد حکم کند .

ونیز در صددر نثر (در ۷۸):

۱ـ اینکه در هرسرای کسی از دنیا ودیران شود، نخست سه روز در آن باید کوشیدن که گوشت تازه نخورند و نیزند ۲ـ چه بیم باشد که کسی دیگر ودیران شود و خویشاوندان آنکس سه روز گوشت نخورند.

۲ـ گناه در متون دینی زردشتی درجات گوناگون دارد. میزان تاوان هرگناه با درجهٔ آن گناه ارتباط مستقیم دارد.

نام پاره‌ای از گناهان که در فصول مختلف روایت به آنها برمی‌خوریم به‌شرح زیر است:

الف ـ فرمان: framān نام کمترین درجهٔ گناه است و احتمالا شکل کوتاه شدهٔ «فرمان سپوختن» (framān spōxtan =فرمان را به تاخیر افکندن) است.

ب ـ سروشوچرنام: srōšočaranām (اوستا: -sraošō.čaranā) گناه کوتاهی کردن در انجام دادن وظایف مذهبی است. سروشوچرنام شلاقی

بوده است که سروشاورز (اوستا: -sraošāvarəza)از آن برای اجرای مجازاتهای مذهبی استفاده می‌کرده است و نام این گناه نیز از نام همین وسیله گرفته شده است.

ج- آگرفت: āgrift (اوستا: -āgərəpta)گناه بلندکردن سلاح به‌قصد زدن است.

د- ایرشت: ōyrišt (اوستا: -avoirišta) گناه حمله بردن با سلاح است.

ه - اردوش: arduš (اوستا: -arədus̆)، گناه مجروح کردن ازطریق ضربه زدن است. اگر این گناه ده‌بار تکرار شود، برابر یک تناپل می‌شود.

و- خور: xwar (اوستا: -xwara)، گناه وارد کردن ضربه‌ایست که سبب خونریزی شود.

ز- بازای: bāzāy (اوستا -bāzu.jata)گناه وارد آوردن ضربهٔ ناتوان کننده بر بازوست.

ح- یات: yāt (اوستا: -yāta) گناه وارد ساختن ضربه به‌بدن است.

ط - تناپل / تنافور: tanāpuhl (اوستا: -tanu.pərəθa)یکی از بزرگترین درجه‌های گناه است. این گناه به شکلهای tanūm.piryeiti و -pəšō.tanū و -pərətō.tanū نیز در اوستا آمده است.

ی- مرگ ارزان: margarzān نام گناهانی است که مجازات آنها مرگ است.

نام این گناهان و میزان تاوان آنها در صد دربندهش (در ۱۳) چنین آمده است:

۱- فصل اندر کرفه و گناه بنوشتم. بدانند که بدین در کرفه گناه پایهٔ خرد بنهاده است ۲- وهریک را نامی است فرمان و آگرفت و اویرشت و اردوش و خور و بازاء و یات و تنافور و مرگرزان. ۳- فرمان هفت استیر باشد و هر استیری چهارده مثقال باشد ٤- وآگرفت دوازده استیر باشد ٥- و اویرشت پانزده استیر باشد ٦- یات صد وهشتاد استیر باشد ۷- و تنافوری سیصد

استیر باشد ۸ــ مرگرزان آنست که اورا زنده بنگذارند ...

برای آگاهی بیشتر دراین زمینه نک:

ــ مقالهٔ «گناه و تاوان» پژوهشنامهٔ فرهنگستان زبان ایران، شمارهٔ۲، سال ۱۳۵٦. ZKA pp. 100-157.

۳ــ میزان گناهِ بردنِ آتش و آب به خانه‌ای که در آن مرده‌ای هست، در وندیداد (فرگرد ۵، بند ٤٤) و شایست نشایست (فصل ۲ــ بندهای ۵۳ــ ۵۰) یکسان است.

درشایست نشایست (فصل ۲ ، بند ۵۳) ظاهراً به جای kām-wizārīh روایت، a-xwēškārīhā آمده است:

ud kē a-xwēškārīhā andar awiš šawēd, har bār-ē, ud tan wastarag be šōyišn, uš tanāpuhl-ē wināh, ud ka xwēškārīhā andar šawēd, nē kirbag ud nē wināh.

«وکسی که برای انجام دادن کار نادرست(وغیرضروری) وارد آن (=خانه) شود، هرباری باید تن و جامه را بشوید و یک تناپل گناه است و اگر برای انجام دادن کاری وارد خانه شود، نه کرفه و نه‌گناه باشد.

۳

۱ــ «فاسد» در ترجمهٔ: winastag(متن: [illegible] : به [illegible] تصحیح شد.)

ــ «فرهیخته» در ترجمهٔ: frahixt.«خطیب» درترجمهٔ: hanzamanīg (اوستا: -vyāxana).

٤

۱ــ «خشونت و درشتی» در ترجمهٔ: dabrīh ud društīh (متن: [illegible].

ــ «از روی گذشت» در ترجمهٔ: a-kēnīhā (متن: [illegible]).

ـ «دور بودن» در ترجمهٔ: appar būdan (متن: [Pahlavi] به [Pahlavi] تصحیح شد.)

۵

۱ـ دیو پیری یا زرمان (اوستا-zaurvan)نام این دیو یکبار در اوستا (وندیداد فرگرد ۱۹، بند ۴۳) آمده است.

بندهش (ص ۱۵۷ س ۳) این دیو را چنین وصف می‌کند:

«زرمان،آن دیو است که بد دم کند که <آن را> پیری خوانند».

درروایت (فصل۴۸،بند۹۱) نیز باصفت بددم(duž-daft)توصیف شده است.

ـ «به هرحال» و «به‌انجام» به‌ترتیب در ترجمهٔ: "pad har čiš" و "pad abdomīh".

ـ «به‌یاری نرسد» در ترجمهٔ:ō kōz nē rasēd (متن: [Pahlavi]).

۶

۱ـ برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک:

ـ وندیداد پهلوی، فرگرد چهارم

ـ نیز فصل ۱۲ همین کتاب

۷

۱ـ در روایات متأخر زردشتی نیز بر لزوم پرسش و نظرخواهی ازدستوران در همهٔ امور تأکید شده است:

ـ در صددر نثر (در ۲۷) آمده است.

۱ـ۲ـ این‌که اگر کاری پیش آید که ندانند که کرفه است یا گناه ، چنان بهتر آید که به جایگاه رها کنند آن کار کردن تا به‌وقتی معلوم کنند به درست که آن کار گناه است یا مزد ۳ـ اگر به نادانسته کاری کنند، اگرچه کرفه بود ، گناه باشد اورا ۴ـ چه در دین پیداست که به‌جز ازآن‌که از دستوران پرسند ، هیچ کاری نشاید کردن ۵ـ ازسر خویش چه خرد هرکسی را یکی بود پس دوخرد افزونتر از یکی، پس واجب کند پرسیدن از دستوران.

۲ـ پشت نابر: (اوستا-nava.bara)پهلویnābarمرکب از دو واژهٔ

nōg به‌معنی نو و bar- از burdan به‌معنی بردن، عـرضه کـردن، تقدیـم کردن، واصطلاحاً به «کسی‌که به تازگی واجدشرایط انجام‌دادن مراسم نیایش برای ایزدان و تقدیم هدایا بـه آنها شده است» اطلاق مـی‌شود. برای این‌کـه شخصی به مقام موبدی برسد، باید مراحلی را بگذراند که نابر سرآغاز آنها به‌شمار می‌رود. دریک ماهی که گذراندن این مراسم به‌طول می‌انجامد، شخص با بریدن از تعلقات دنیوی و انزوا گزیدن و ساده زنـدگی کردن، نفس خـود را تزکیه می‌کند تا برای رسیدن به مقام موبدی آماده گردد.

برای آگاهی بیشتر از این مراسم نک: RCCP, pp.197-204

۳ـ گرودمان: garōdmān (اوستا: garō.dəmāna-) بارتلمه جـزء اول این تـرکیب را از ریشهٔ gar- برابر gir- سنسکریت و بـه‌معنی «آوای ستایش» می‌گیرد وترکیب را «خانه‌ستایش» معنی‌می‌کند. بارو. (BSOAS, XX, p.144) آن‌را با gur- (در āgur) سنسکریت بـه معنی «پذیرش» برابر مـی‌داند و ترکیب را «خانهٔ پـاداش» معنی می‌کند. بـرمبنای روایت (فصل ٦٥) گرودمان پس‌از ستاره پایه، ماه‌پایه و خورشید پایه، چهارمین پایه آسمان و در روشنی بی‌کران واقع است و جای اقامت هرمزد و امشاسپندان است.

٤ـ دربسنای پهلوی (های ۹ بند ۱٤ وهای ۱۹ بند ٦) یشت نابر با سرودن اهونور یکی دانسته شده است.

- andar ān ī bāmīg ērān-wēz kū weh dāity tō fradom zardušt ahunawar frāz srūd [kū-t yašt ī nābar kard].

در ایرانویج بامی [یعنی داییتی نیکو] نخست تو <ای>زردشت، اهونور فراز سرودی [یعنی یشت نابرکردی].

- kē andar ān ī man axw ī astōmand, spītmān zardušt, baxtārīh ī ahunawar ōšmurēd ... ān ī ōy ruwān ō ān ī pahlom axwān frāz pāyēm, man kē ohrmazd-ēm [ē andar ān rōz ka yašt ī nābar kunēd, ā-š sē bār ruwān be ō anōh nayēm u-š nēkīh padiš kunēm].

کسی که در جهان مادی من، <ای> سپیتمان زردشت، بخشهای اهونور را

بسرایند ... روان اورا دربهشت بپایم، من که هرمزدم [یعنی در آن روز که یشت نابر کند، پس سه بار روان اورا به آنجا (=بهشت) هدایت کنم و بدو نیکی کنم].

۸

۱ــ درمورد هرمزد و امشاسپندان نک: آفرینش در ادیان، گفتار اول.

۲ــ در گاهان (یسن ٤٥ بند ٤) نیز از سپندارمذ ، بــه عنوان دختر هرمزد نام برده شده است.

... و دختر او (=هرمزد) آرمیتی (=سپندارمــذ) نیکوکــار است.

۳ــ مهری و مهریانی ، مشی و مشیانه،گونه‌های گفتاری مختلفــاند . در کتب پهلوی به‌گونه‌های دیگری مانند مهلا و مهلیانه ، مهلا و مهلینیه ، ماری و ماریانه، مردی و مردیانه نیز برمی‌خوریم. نک: ایران کوده، شمارهٔ ١٦، چاپ دوم ص ٦٢تا٦٥.

٤ــ «نیاز» در ترجمهٔ: nāyadēnīh (متن: ... به ... تصحیح شد) آمده است. درمورد ریشه و موارد دیگر کاربرد این واژه نک: -PYV. Ha 33/4, Ha 34/8 و -ZKA. p. 212

٥ــ «جادوگری کردن آموخت» در ترجمهٔ: ǰādūgīh kardan xwast (متن: ...) آمده است. این اصطلاح به‌صورت ǰādūgīh xwast نیز آمده است.

٦ــ «دختر حلال زاده» در ترجمهٔ: dūxt ēwar (متن: ...) آمده است واین معنی باتوجه به‌توضیح بعدی "kē mād zād" : که مادر او رازاد» برگزیده شده است. نک: نیبرگ (MP.V.2, p.73)

۷ــ درصد درنثر (در ٤٧) آمده است :

۱ــ این‌که چون‌کودک هفت ساله بمیرد باید که یشتی سروش از بهر وی بیایدکردن و درون شب چهارم یشتن ۲ــ چه در دین گوید که روان کودکان به روان پدر و مادر رود و اگر پدر بهشتی باشد با

وی به‌بهشت شود، اگر دوزخی باشد به دوزخ رسد. اگر مادربهشتی باشد با وی به‌بهشت رسد و اگر دوزخی بود با وی به‌دوزخ رسد...

۸ـ نامگانی: nāmgānīh ،یاد کرد نام مرده در آیینهای دینی به منظور ادامهٔ نسل اوست. این اصطلاح به شکل: (nāmgēnīh=)، (شایست نشایست ،فصل ۱۷ ، بند ۲) و (nāmgunīh=) (دینکرد سنجاناجلد ۱۵، ص ۸۳) به کار رفته است .

۹ـ در بندهش (ص ۸۹ س ۱۶) درمورد پیوندان جم و جمک آمده است:

این نیز گوید که چون فره از جم جدا شد، از بیم دیوان، دیوی به زنی گرفت و جمک را که خواهرش بود، به زنی به دیوی داد . کپی (=میمون) ، خرس بیشه‌ای و دمبدار و دیگر گونه‌های تباه کننده، از ایشان بشد وپیوند از ایشان برفت.

در روایات داراب هرمزدیار (جلد ۱ ص ۲۵۵) آمده است:

دیگر فرزندان جم وجمه. از جم وپری میمون و خرس و دوال پای و سپرگوش از دیو ناپاک وجمه سوسمار ولاک‌پشت و وزغ وکربه.

۱۰ـ جدایی در ترجمهٔ zan-tazā(g)(متن:).

۱۱ـ در روایات داراب هرمزدیار (جلد ۱ ص ۲۶۰ـ۲۵۹)، درمورد مطالب این بخش آمده است :

بدان دوری کـه شد جمشید برتخت / خدائی چون بکردش گشت ره سخت
گـرفته تخت او ضحـاک مـاران / ز بیمش شـاه جم گشتـه گـریزان
بدش خواهر بـه همراه اندر آن راه / جمه نـامش بـدان کو بـود همـراه
بـدند هرجـا شبـان و روز پر غم / همی تـا هفت سال آن دختـر و جم
ز شه ضحاک بـودند آن هـراسان / بـرایشان کـرد مکری دیـو شیطان
فـرستادش دو دیـو بـد در آنجـا / کـه تا بفریبد آن جمشیـد شـه را
چـو هـر دو دیو رفته انـدر آن راه / نبـد جمشیـد از کـردارش آگـاه
بپـرسید ازیشـان شـاه جمشیـد / شمـا خود از کجا ایـن دم بیاییـد

بگفتا ما گریزانیم از شاه / کنون با شما باشیم همراه
بیا تا شادمان باشیم هر روز / به یکدیگر نشینیم شاد و فیروز
دهم همشیره را باتو همین دم / تو هم با من بده این را مخور غم
که باشیم شادمان هردو به دنیا / نباشد از شهنشه بیم ما را
بدان تا شاه این کشور نداند / چو داند جان ما هردو ستاند
چو شه جمشید این گفتار بشنید / همانگه شاد شد بسیار خندید
ندانست از فریب و مکر او جم / هم از گفتار ایشان گشت خرم
ازو بستود و خواهر خود بدادش / چو جم پیشش برفت آن‌گاه زادش
پدید آمد درآن روز و در آن دم / همان میمون و خرس از درج و ز جم
دگر پائی دوال و هم سپر گوش / پدید آمد در آن روز این تو بنیوش
هم از دیو و همان زن اندر آن دور / همان زن خورد آن دم خود بسی جور
پدید آمد به چندان گون خراستر / بکن این گفته را از من تو باور
پدید آمد درون آن روز جمله / بزق و بزمج و سنگ پشت و گربه
به چندین سال می‌بودند باهم / گزند از اهرمن گشتند پرغم
تو بنگر قدرت آن پاک دادار / سبب سازی بکردش اندر آن کار
همان همشیرهٔ جمشید آن روز / گزند از اهرمن او بود پرسوز
بنالیدش به پیش قادر راد / رسیدش او به غور و گشت آزاد
نمودش رای یزدان اندر آن زن / ندانم تا کنم بر خلق روشن
شکست آورد با دیوان و شیطان / شدند آواره اندر روی کیهان
به دوزخ رفته آن هردو پر از غم / همان دیو و درج گشتند خود گم
چو شه جمشید دانست حال آن روز / شبان و روز آن می‌بود پرسوز
از آن پس سال صد در بیشهٔ چین / بگشتندش شنو این گفتهٔ دین

۱۲ـ «بر پل‌چینود دلیر باشیم» در ترجمهٔ pad činwad puhl nēw-dil bawēm (متن: [Pahlavi script] که به [Pahlavi script] تصحیح شد) آمده است.
این اصطلاح در یسنای پهلوی های ۶۲ بند ۶ به‌صورت "nēw-dilīh pad čih-widarag" و در ۱۰/۱۱ مترادف hu-axwīh آمده است.

ـ چینود/ =چینور(اوستا: činvat.pərətav-)پلی است در ایرانویج که بر چکاد دایتی واقع است. همهٔ مردم ، پارسا و بدکار، پس‌از مرگ از این پل می‌گذرند وکردار خوب و بد ایشان دراین جا سنجیده می‌شود. در دادستان دینی (پرسش ۲۰) آمده است:

۱ـ بیستم پرسش آن را پرسید که پل چینود و چکاد دایتی ـ راه پرهیز- کاران و گناهکاران ـ چگونه است؟ اگر پرهیزکار <باشند> چگونه و اگر گناهکار، چگونه است؟ ۲ـ پاسخ این‌که، دستوران چنین گفتند که: چکاد دایتی در ایرانویج، به میان جهان است. در نزدیکی چکاد دایتی، مینویِ تیغ شکلِ پل چینود هست که ازحصار البرز تا به چکاد دایتی بازافکنده شده است، ۳ـ به‌طوری‌که آن پل به مانند تیغِ بسیار پهلوست که پشت آن باشد که فراخ و باشد که باریک وتیز باشد ونواحی پهن آن چنان فراخ است که بیست و هفت نای پهنا دارد و نواحی تیز آن چنان تنگ است که در باریکی مانند لبهٔ تیغ استره است. ٤ـ وقتی‌که روان پرهیزکاران و گناهکاران برسند، بدان سویی که مناسب ایشان است، بگردد. ٥ـ به‌سبب فرهٔ بزرگ دادار و فرمانِ پلبانِ راست آمارکننده، فراخی پل برای پرهیزکاران به‌اندازهٔ ارتفاع نه نیزه است که طول هرنیزه، سه نای است و تنگی پل برای گناهکاران مانند لبهٔ تیغ استره است...»

۱۳ـ گوسفند در ترجمهٔ: pah (متن: [illegible]) آمده است. pah به‌طورکلی به «چهارپای کوچک» دربرابر stōr (=ستور) «چهارپای بزرگ» اطلاق می‌شود .

۹

۱ـ درون: drōn (اوستا: -draonah)نان مسطح گردی از آرد است که در مراسم به‌کار می‌رود. در مراسم یسنا ، وندیداد و ویسپرد یک نان لازم است ولی تعداد نانها در باجها متفاوت است. مثلا در باجی که برای ایزدان است چهار و برای باج سروش شش نان لازم است. برای آگاهی بیشتر نک:

RCCP. pp. 296-299

۲ــ گاو بشکوچ (gāw baškūč/ǰ) جانداری اسطوره‌ای است که به‌جز روایت پهلوی، در متن دیگری از متون فارسی میانه از او نام برده نشده است . این بند از روایت نیز ویژگیهای دقیق اورا مشخص نمی‌کند . در متن کوتاهی از فارسی میانهٔ ترفانی (Acta Iranica, Vol. 15, pp. 273-281) درارتباط با دیو تب،که به سه پیکر درمی‌آید، از او نام برده شده و این نشان می‌دهد که این جاندار به شکلهای مختلف ظاهر می‌شده است. هنینگ (مأخذ بالا) شواهدی از زبانهای دیگر آورده که در آنها این جاندار به‌شکل کرکس ، عقاب، کلاغ و... نیز تصور شده است.

۳ــ نک: یادداشت شمارهٔ ۱۲، فصل۸.

٤ــ گوشودا: gōšōdā (اوستا: -gāuš.huδah) لفظاً به معنی"فراوردهٔ گاو نیکو آفریده"است که می‌تواند گوشت و یا شیر باشد. در مراسم یسنا که از jīw «شیر تازه» استفاده می‌شود، گوشودا، کره است که از شیر گاو تهیه می‌شود. در مراسم، گوشودا همراه درون استفاده می‌شود. تکهٔ کوچکی از آن‌را روی درون قرار می‌دهند و به‌عنوان چاشنی با درون می‌خورند.

٥ــ خشنومن/شنومن: xšnūman (اوستا: -xšnaoθra خشنودی) دعایی‌است که درمراسم مذهبی برای موارد مختلف، مانند بستن کستی وگرفتن پادیاب و... خوانده می‌شود. درمتون زند به"šnāyēnīdārīh" برگردانده شده است.

٦ــ یشت کوچک (yašt ī keh) «خوب کوچک» ویا، «خوب پنج‌تا» شامل یسنای ۳ تا ۸ است. اگر مراسم «یشت بزرگ»، «خوب بزرگ» یا «یشت ویراسته» که در اولین یا دومین هاون‌گاه انجام می‌شود، نقض گردد وزمان برای اجرای دوبارهٔ آن در هاون‌گاه نباشد، باید یشت کوچک خوانده شود.

۷ــ «طرز قرار گرفتن» در ترجمهٔ: pasišn (متن: [پهلوی]) نسخهٔ J پس‌از [پهلوی] اضافه دارد. متن به [پهلوی] تصحیح شد). این واژه از ریشهٔ -sī به‌معنی قراردادن و پیشوند -upa است.

۸ــ زوهر: zōhr (اوستا: -zaoθra) آب تقدیس شده است که درمراسم

مذهبی مانند یسنا، ویسپرد و وندیداد ازآن استفاده مـی‌شود. تهیه آب زوهـر مراسم خاصی دارد و معمولا از ترکیب آب با هوم، شیر ویا انار فراهم می‌شود.

نوع دیگر زوهر، آتش زوهر است و آن پیه دمبهٔ گوسفند ، گاو یا بز است که در مراسم خاصی به آتش نثار می‌شود. معمولا هنگام نشاندن آتش بهرام ، زوهر نثار می‌شود. آتش زوهر را می‌توان به آتشهای دیگر نیز داد.

۹ـ ویسپرد: wisparad (اوستا: vīspe.ratavō) در دومعنی ۱ـ تمام فصل‌ها، ۲ـ تمام ردها، آمده است. ویسپرد شامل بیست وسه کرده است و همیشه همـراه یسنا خوانده مـی‌شود، ولی درمواقع خـاصی از سال مـانند گاهنبارهـا (= جشنهای فصلـی)، اختصاصاً ویسپرد خـوانده می‌شود و بـه «ویسپرد گاهنبار» معروف است و این بدان جهت است که گاهنبارها «ردِ زمان» هستند و ترقی و توسعه و پیشرفت هرامری در جهان بستگی به زمان و توالـی فصول درموقع خود دارد. در یسنا، یادکرد نام ردها با اهورا مزدا وامشاسپندان شروع می‌شود، ولی در ویسپرد نام ردهایِ مینوی و گیتی‌ای و سپس شش رد سال، یعنی گاهنبارها‌برده می‌شود.

۱۰ـ هادخت: hāduxt نام نسکی از بیست ویک نسک اوستای دورهٔ ساسانی است که تنها سه فرگرد آن برجای مانده است. فرگرد نخست جزئیات ارزش خواندن «اشم وهو» را در موقعیتهای مختلف بیان مـی‌کند. فرگرد دوم و سوم دربارهٔ سرنوشت روان پرهیزکار و گناهکار پس‌از مرگ است. محتوای این دو فرگرد با خلاصه‌ای که در دینکرد از این‌دو فرگرد آمده است، فرق دارد.

۱۱ـ هماست یا همایشت: hōmāst، hamā yašt (مرکب از -hamā همه، منظور همهٔ ایزدان و yašt ، ستایش، بزرگداشت) دربر دارندهٔ مـراسم یسنا و وندیداد است که برای بزرگداشت یا یادکرد نام زن ، زنده و مرده، برپا می‌شود و برای جبران قصوری است که ممکن است زنان در دشتان و یا مواقـع دیگر در انجام دادن وظایف خود بکنند.

علاوه برروایت، در نیرنگستان (ص ۲۱۰) از چهار نوع هماست نـام بـرده می‌شود: یک هماست، دوهماست، ده هماست و دوازده هماست. امروزه دونوع هماست انجام مـی‌گیرد: هماست کـوچک،شامـل ۱۴۴ یسنا و ۱۲ وندیداد و

هماست بزرگ،شامل ۱۴۴ یسنا و ۱۴۴ وندیداد . این مراسم در ۱۴۴ روز برای دوازده ایزد هرمزد ، تشتر، خورشید، مهر، آبان، آذر، خرداد، امرداد، سپندارمذ، باد، سروش وفروهراشوان انجام می‌گیرد. هرایزد به نوبهٔ خود دوازده روز پیاپی بزرگداشته می‌شود .

ــ دوازده هماست: شامل ۲۶۴ یسنا و وندیداد است وبرای ۲۲ ایزد خوانده می‌شود که عبارتند از: هرمزد، تشتر، خورشید ، مهر، آبان، آذر، خرداد، امرداد، سپندارمذ، باد، سروش، فروهراشوان، بهمن، اردیبهشت، شهریور، مهر، بهرام، رام، دین، رشن، گوش و اشتاد.

ــ یک هماست: هردوازده روز یکبار، یک وندیداد درگاهِ اشهین خوانده می‌شود .

ــ ده هماست: بایک هماست این تفاوت را دارد که درآن علاوه‌بر وندیداد، هرروز یک یسنا نیز خوانده می‌شود .

۱۲ــ همادین: hamāg-dēn ، به کلیهٔ مراسمی گفته می‌شود که در سه روز پس‌از مرگ انجام می‌گیرد و شامل یسنِ سروش در هاون‌گاه، درونِ سروش درهمهٔ گاهها، نیایشِ خورشید ومهر پیش از پتت در سه‌گاه ، یشت سروش با پتت درایویسروسریم گاه و ماه نیایش، سروش یشت، هادخت با پتت در اشهین‌گاه است. یک وندیداد نیز دراین مراسم خوانده می‌شود .

۱۳ــ «یک تار موی دوک» در ترجمهٔ mōy-ē tāk ī dōk (متن : [illegible] تصحیح شد.)

۱۴ــ سریک تارمژه» در ترجمهٔ: mižag tāk ī sar (متن: [illegible]).

درمورد این اصطلاح درصددرنثر (در ۲) آمده است:

۱ــ این‌که جهد باید کردن تا هیچ گناه نکنند ۲ــ اگرچه‌گناهی خورد بود، نباید گرفتن که این مایه پس زیادتی ندارد. ۳ــ چه اندر دین گفته است که اگر چندانی مایه گناه که به سنگ یکتار موی مژهٔ چشم گناه بیشتر از کرفه بود، آنکس به دوزخ رسد. ۴ــ واگر چندانی مایه کرفه زیاده بود به بهشت روشن، جایگاه اشوان رسد.

۱۰

۱ـ درصد درنثر (در ۷٤) دربارۀ راستی کردن و راست گفتن آمده است:

... ۲۰ـ و دیگر کرفه راستی کردن بود با همه‌کس خاصه بـا تن و روان خویش. ۲۱ـ چه هرکس که باتن وروان خویش راستی کند با همه‌کس راستی کرده باشد و راستی با تن خویش کردن که بر خـویشتن تقصیر نکنند و آنچه تن را بـاید ازش باز نگیرد و خواسته که گرد کند، از نیکی و راستی کردن، جمع کند به‌صلاح کار خویش به‌کاربرد .

۲۲ـ و راستی روان آنست که گناه نکنند و هرچیزی که داند که بدان رنج به روان خواهد رسیدن ازآن حذرکنند.

ونیز صددرنثر (در ٦۱ و٦۲):

۱ـ اینکه سخت بباید پرهیختن از دروغ گفتن که سر همـۀ گناهها دروغست. ۲ـ زرتشت از هورمـزد پرسید کـه دروغزن مانندۀ کیست ۳ـ هورمزد بـه افزونی گفت دروغزن بـا اهرمن همکـارست. ٤ـ در دین گوید که دروغ‌گویان را آخرت نباشد و درمیان مردم حقیر باشند. ٥ـ اگر مردی محتشم باشد اورا به نزدیک مردمان حرمت نباشد و حرمتی ندارند ٦ـ فرجام دروغزن بد باشد اگرچه بسیاری مال دارد همه ازدست وی بشود و عاقبت به مردم نیازش باشد و نیز تخمگان‌شان کم باشد.

ـ در ٦۲

۱ـ اینکـه راستی گفتن و راستی کـردن بیش باید کردن و خویشتن بدان داشتن که هیچ چیزی در مردم به از راستی نیست. ۲ـ و این جهان و آن جهان هورمزد از راستی بیافرید و از راستـی بر جـایگاه مانده است، از بهر راستی را پـاکیزه شود و اهرمـن گجسته هیچ چیزی به ازآن نترسد که از راستی ٤ـ و رستخیز از راستی بباید کردن وهرجایگاه که از راستی بنا گـرفت خوره در آن

جایگاه راه یافت و هرخاندانی که بیش بماند از بهر راستی است و آهرمن در آن جایگاه راه نیابد ۵ــ و گفته است در دین که یک مرد راست بهتر از همهٔ عالم دروغگوی...

دینکرد[(WSS. p. 10, 22] راستی را این گونه معنی می‌کند:

راستی این است: که هرچه گوید ، آن گوید که باید گفتن و چنان بادقت گوید که همانا ایزدان و امشاسپندان آشکارا پیش او باز ایستند .

ــ نیز:

این را نیز چنین پنداشتند که اگر زبان راستگو باشد ، اگـر به‌کوهی گوید که: «فرازرو»، پس فراز رود .

۲ــ درمورد رادی در دینکرد WSS. p. 10, No.23 آمده است:

این بهترین رادی است: کسی‌که بخششی به‌کسی کند که از او امید هیچ پاداشی در گیتی نداشته باشد و این <امید> را نیز نداشته باشد که بدوکه کند، اورا سپاس و تشکر بیشتری کند .

ــ نیز دینکرد: (WSS. P.36)

رادی این است که تن را تنها به‌خاطر دوستی روان و دین بـه ایزدان سپارد.

ــ نیز در صد درنثر (در ۷۹) آمده است :

۱ــ این‌که چون سخاوتی و رادی کنند باید که به جای ارزانیان کنند و اندیشیدن که این کسی را که این چیز بدو می‌دهم ارزانـی است یا نه ۲ــ پس جهد باید کردن تا به نـاارزانیان ندهند ۳ــ چه در دین به آن کس که سخاوت به نـاارزانیان کند هرزه‌کاری بـی‌سود دهش خوانند وروزبه‌روز آن‌کس را پادافــراه و عقوبت افــزاید ٤ــ و هرچه به نـاارزانیان دهند آن چیز نیست کرده باشند.

۳ــ «انبوه» : anbōh (متن: [illegible] به [illegible] تصحیح شد) .

٤ــ نکــ: یادداشت شمارهٔ ۳ فصل ۸ .

۵ــ هدیش: hadiš (متن: [Pahlavi] و [Pahlavi] که به [Pahlavi] تصحیح شد). در اصل ایزد مکان است اما باتوجه به‌نقش او در این بخش و نیز وظایفی که در ویسپرد (کردهٔ ۱ بند ۹ و کردهٔ ۵ بند ۹) برای او برشمرده شده است، می‌توان اورا با کشاورزی نیز درارتباط دانست:

... هدیش [مینوی خانه] دارای چراگاه [که انبار در او سازند] نیز برای علوفه بردن برای گوسفند نیک آفریده شده [آن مینو که برای گوسفندان به راه او انبار بازسازند]...

... نیز هدیش پرهیزکار [که در او کار و کرفه کنند] و دارای چراگاه [که در او انبار سازند] ...

٦ــ دهمان آفرین: dahmān āfrīn (اوستا: dahma.āfrīti-) «دعای مرد پرهیزکار» است. ایزد دهمان در بیشتر یسنها و ویسپرد با صفت «چیرِ تکاور» توصیف شده است. در یسنای پهلوی (های ۷۱ بند ۱۹) آمده است:

دهمانِ بهان آفرین را می‌ستاییم. نیز دهمان، مرد اشو را می‌ستاییم. آن چیرِ تکاور، ایزد دهم برتر در اندیشه را می‌ستاییم.

دربارهٔ دعای مرد پرهیزکار در بندهش (ص۱۷۵، س٦) آمده است:

دعای مرد پرهیزکار دوتاست: یکی با اندیشه و یکی با گفتار. دعایی که با کلام بیان می‌شود قویترین است. اما نفرین دراندیشه قوی است. دعای مرد پرهیزکار سه بار گرد جهان سفر می‌کند برای حمایت پرهیزکار و ازثروتوایی نگهبانی می‌کند که پرهیزکار به‌سبب پرهیز خود جمع کرده است.

۷ــ برای آگاهی بیشتر از مطلب این بخش نک: DKS. Vol. 13

۸ــ درصد درنشر (در۷۹) نیزبرای‌رسیدن روان رادان به بهشت سی و سه راه ذکر شده است:

... ٦ــ همچنین در دین به پیداست که سی و سه راه بهشت

است ۷ـ الا روان رادان. اگــر روان هیچکس دیگر بدان راهها بــه بهشت نتواند رسیدن، مگر یکـ راه ۸ـ و روان رادان بهر سی وسه راه به بهشت تــواند رسیدن ۹ـ وهیچ کسی را آســانتر از رادان نیست به بهشت رسیدن .

۹ـ مهر: mihr (اوستا: -miθra)، باصفت «دارای‌چراگاههای‌فراخ»: frāx gōyūd (اوستا:-vouru.gaoyaotay) تــوصیفــ مــی‌شود . مهر، ایزد مهر و دوستی و پیمان است. نام این ایزد بارها در مهریشت ، به‌عنوان ایزدپیمان آمده است. هرمزد با بخشیدن هزارگوش و ده هزار چشم، هزار قــوهٔ ادراکـ و ده هزار جاسوس، اورا مأمور پاسداری از عهد و پیمان مردمان کــرده است (بندهای ۹۱ و ۱٤۱)وجایگاه اورا برفراز البرز قرار داده تا عهد وپیمانهــا را بپاید. او نگاهدارندگان پیمان را پاداش و نقض‌کنندگان آن‌را پادافراه می‌کند. او حتی پیمان بین برادر با برادر، پدر و پسر و... را می‌پاید (بند ۱۱٦) مهــر طرفدار کشوری است که پیمان را بپاید و نابود کنندهٔ کشوری است که پیمــان نگاه ندارد .

نیز نکـ: AHM. pp. 26-72

۱۰ـ گاهنبار/گاهانبار: gāhānbārنام جشنهای ششگانهٔ فصلی است که هریکـ پنج روز ادامه دارد ومهمترین روزِهرجشن، آخرین روز آن است. اولین گــاهنبــار، میدیوزرم (اوستا: -maiδyōi.zarəmaya) نام دارد و از پانزدهم اردیبهشت یعنی روز دی به‌مهر آغاز می‌شود و آفرینش آسمان بدین روز است. دومین گاهنبار، میدیوشم (اوستا: -maiδyōi.šəma)از پانزدهم تیرماه، یعنی روز دی به مهر آغاز مــی‌شود و آفــرینش آب درایــن روز است. پتیشه (اوستا-paitiš.hahya)ســومین گاهنبار، ازروزِ مهر، ماه تیر تا روزِ ارد، ماه شهریور است وآفرینش زمین دراین روز است. چهارمین گاهنبار، ایاسرم (اوستا: -ayāθrəma) از روز هرمزد ، ماهِ مهر تا روزِ اشتاد، ماهِ مهر است و آفرینش گیاه دراین روز است. گاهنبــار میدیارم (اوستا:-maiδyāirya) که پنجمین گاهنبار است، از روز هرمزد، ماهِ آبان تا روزِ دی به مهر، مــاه دی است و آفرینش جــانور بدین روز است .

ششمین گاهنبار، همسپتمدم (اوستا: -hamaspaθmaēdaya) از روز رام، ماه دی تا روز انیران، ماه اسفند است.

ــ نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۱ فصل ۱۵.

۱۱ــ دربارهٔ ارجمندی بخشش کردن به نیکان در صددرنثر (در ۷۹) آمده است:

۱ــ این‌که جهد باید کردن تا سخاوتی و رادی با بهان و ارزانیان کنند ۲ــ چه رادی کردن چنان بزرگوار است که زمین را چنان بهتر و خوشتر که راد مرد برآن رود و باد را آن بهتر که بر مرد راد جهد و اسب را آن بهتر که مرد راد بروی نشیند و گاو وگوسفند را آن بهتر که مرد راد شیر او بخورد وخورشید وماه و ستارگان را آن بهتر و خوشتر باشد که بر مرد راد تابند.

۱۲ــ درصد درنثر (در ٥٤) بهشت و گرودمان ازسوی هرمزد به رادان وعده داده شده است:

... ٥ــ چه در دین به پیداست که دادار اورمزد زرتشت اسفنتمان را گفت که بهشت، گرودمان از بهر رادی آفریدم که به ارزانیان کند و چیزی به ایشان بخشد و دوزخ تاریک از بهر کسانست که چیزی به ناارزانیان دهد.

۱۱

۱ــ دربارهٔکستی نک: مقالهٔ پرسش سی‌ونهم دادستان دینی، فروهر، شماره۲و۳، بهمن و اسفند ٦۳، صفحات ۹۰ــ۸٦.

۲ــ در شایست نشایست (فصل ٤، بند ۱۰ و۱۲) دربارهٔ گناه بدونِ کستی ویک موزه رفتن آمده است:

گناهِ گشاده رفتن (=بدون کستی) تا سه‌گام یک فرمان است، گام چهارم یک تناپل است.

گناهِ یک موزه رفتن تا چهار گام یک تناپل است، اگر به‌یک

حرکت <باشد> (=پیوسته برود) و پس‌از چهار گام ، هرچه برود، یک تناپل است و اگر بنشیند و <باز> فراز رود گناه همانند آن است که از آغاز <حرکت کرده باشد> و کسی بود که برای هر فرسنگی یک تناپل گفته است .

ـ نیز صددرنثر (در ٤٤):

۱ـ این‌که بهدینان تا توانند کردن پای برزمین نباید نهادن چه گناه باشد، مرسفندارمذ امشاسفند را رنج می‌رسد ۲ـ و آن را گناهِ گشاده دوارشنی خوانند .

۳ـ دربارهٔ میزان گناه بدون کستی ویک مؤزه رفتن درصد دربندهش (در ۸۹) آمده است:

۱ـ چون پانزده ساله مردم بی‌کشتی روند ، به اول گام که فراز نهند سه استیر گناه باشد که شصت درمسنگ بود ۲ـ و به دو گام سه استیر گناه باشد و به سیوم سه استیر و به چهارم گام تنافوری گناه و بـه‌جز ازین چهارپایان شیر بکاهد ۳ـ و به یک موزه رفتن هم چندین گناه باشد که در باب کشتی گفتم.

٤ـ دربارهٔ چگونگی ادرار کردن در صددرنثر، در ٥٦ آمده است:

۱ـ این‌که چون کسی آب تاختن خواهد کردن،باید که از پای آب تاختن نکند ۲ـ چه در زند جد دیوداد آن را گناه گران گفته است ۳ـ چون آب تاختن بنشینند باید که از پاشنه تا سر انگشت پای آب تاختن بیش نکند چه اگر بیشتر بود هرقطره تنافوری گناه باشد ٤ـ چون آب تاختن خواهند نشستن یک ایتااهوویریوگفتن.

٥ـ درصددرنثر (در ۳۰) آمده است که در شب و از سوی شمال نباید آب ریخت:

۱ـ این که به شب آب نشاید ریختن بـه خـاصه از جـانب اواختر که بتربود، پس‌اگر ضرورت ریختن باشد یک ایتااهوویریو بباید خواندن و آب را آهسته ریختن.

٦ـ از بند ۱۱ به بعد، موضوع دربارهٔ این است که: اگر سردارِ زنی، زن‌را

به مردی دهد و این زن و مرد، هردو، بدین کار راضی باشند و موافقت کنند ، آن‌گاه همان سردار، بدون اجازهٔ مرد اول، زن را به مرد دومی بدهد و زن نیز بااین کار موافق باشد، و این عمل یکسال بدون آگاهی مرد اول ادامه پیدا کند، سردار، زن و مرد دوم هرسه مرگ ارزان هستند.

درفصل ٤۱ همین کتاب، آن‌جا که گناهان مرگ ارزان را نام می‌برد، گناه «زن کسان ستاندن به یکسال» را از گناهان مرگ ارزان می‌داند.

۱۲

ــ دربارهٔ وفای به عهد درصد درنثر (در۲۵) آمده است:

۱ــ این‌که باهرکسی‌که پیمانی و قولی کنند، کوشش باید کردن و به‌جا آوردن ۲ــ اگرچه بسیارچیز بدان سبب به زیان شود، آن پیمان به دروغ نباید کردن ۳ــ چه در دین ما آن را مهردروج خوانند و در دین ما فرماید که کسی که مهردروج کند راه بهشت برو بسته بود و آن کس خود دشخوار ازین جهان بیرون شود تا بروی علامتی پیدا نشود ٤ــ و مهر دروج چنان بد است که کسی را طالعی نیک افتاده بود یا عمرش کم‌مایه مانده بود، بی خلاف مهردروج به فرزندان او رسد ۵ــ و هر خاندانی که ناپیدا شود یا تخمگانی که برافتد یا بلاهای عظیم که بر مردم رسد که از آن به دشخواری رهایی یابد، همه از آن بود که مهردروج کرده باشند ...

ــ گونه‌های مختلف پیمان بستن ومیزان سالهایی که بیم رسیدن مهرــ دروجی (=پیمان شکنی) به پیوندان مهردروج (=پیمان شکن) می‌رود، در وندیداد، روایت پهلوی، روایات فارسی چنین آمده است.

وندیداد، فرگرد ۴	روایت پهلوی ص۲۶	روایات داراب هرمزدیار ج۱، ص۳۲	نام پیمانها	
۳۰۰ سال	۳۰۰ سال	۲۰۰ سال	باگفتار	pad gōwišn
۶۰۰	" ۶۰۰	" ۴۰۰	بادست/ بمشتی	pad mušt
۷۰۰	۷۰۰	" ۵۰۰	گوسفند	pah masāy
۸۰۰	" ۸۰۰	" ۸۰۰	ستور	stōr masāy
" ۹۰۰	—	—	مرد	wīr masāy
" ۱۰۰۰	" ۱۰۰۰	" ۹۰۰	ده	deh masāy

۱۳

۱و۲ــ واژه و عبارت مورد بحث در متن پهلوی به‌شکل زیر آمده است:

[illegible]

در شایست نشایست (فصل ۱۲، بند ۳۲) نیز نظیر این عبارت آمده است:

[illegible]

ازمقایسهٔ دومتن روشن‌می‌شود که الفــ دو واژهٔ [illegible] šnōsag
فارسی نو: شنوسه = عطسه و [illegible] : wāsag/wāšag
فارسی نو: باسکــ=خمیازه، در هردو متن مشترکــ است بــ واژهٔ سومی که از هردو متن باقی می‌ماند" [illegible] "روایت و" [illegible] " شایست نشایست است.

از قرائن چنین برمی‌آیدکه واژهٔ سوم نیز می‌باید چیزی نظیر دومورد پیش باشد. باتوجه به‌این موضوع، برای تصحیح و قرائت این واژه، می‌توان از دو منبع کمکــ گرفت:

الفــ دینکرد مدن (ص ۸۰۸) عبارتی مشابه روایت و شایست نشایست دارد که درآن واژهٔ مورد بحث به صورت [illegible] تحریر شده است.

بــ گویشهای فــارسیــ درلهجهٔ سمنانــی (کتاب‌الاغراض‌الطبیه ص۱۹۲) واژهٔ «ویاس» به معنی دهن دره آمده است.

در گویش بیرجندی «گیاس» به‌معنی دهن‌دره است.

این واژه به‌شکل «بیاستو»(biyāstū) به معنی"خمیازه"در فرهنگ معین (ص ٦١٦) ضبط شده است .

ازسوی دیگر،در زبان ختنی(KSD. p. 285 biyās-) در معنی «باز کردن» به‌کار رفته است .

cīyi bäyāśta hä hvąndä vaska maranä

وقتی مرگ برای مرد <دهان> باز می‌کند.

بدین ترتیب می‌توان واژهٔ مورد بحث را ترکیبی از -wī پیشوند به‌معنی "جدا، دور" و -yāh «بستن» گرفت و رویهم آن‌را «بازکردن» معنی کرد. دراین صورت ارتباط ویاس، گیاس و بیاستو نیز روشن می‌شود.

wī+√yāh ⟨wiyās ⟨ giyās ⟨ biyās

۳ــ برای آگاهی بیشتر دربارهٔ «دعای اشم وهو»، نک: فصل ٥٧ همین کتاب ویادداشتهای مربوط به آن.

٤ــ برای آگاهی بیشتر دربارهٔ دعای «یثااهووئیریو»، نک: فصل ٦٠ همین کتاب و یادداشتهای مربوط به آن .

٥ــ در صددرنثر (در ٧) دربارهٔ عطسه آمده است :

١ــ این‌که چون از کسی عطسه فراز آید یک ایتها اهوویریو و یک اشم وهو بباید خواندن ۲ــ زیرا که در تن ما دروجی است و پتیاره است که پیوسته با مردم کوشد تا علتی و بیماری بر مردم مستولی کند. ۳ــ و درتن ما آتش است که اورا چهره خوانند و به تــازی طبیعت خــوانند و عطسه غریزی خــوانند ٤ــ بــا آن دروج پیوسته کارزار می‌کند و اورا از تن مردم بازمی‌دارد ٥ــ پس چــون آتش برآن دروج چیره شود و اورا هزیمت کند، عطسه از بهر آن‌آید که آن دروج بیرون آید .

١٤

١ــ صددر بندهش (در ٥٤) دربارهٔ خودداریِ گوسفند از آمدنِ به‌جهان چنین می‌گوید:

۱ـ آنچه در آتش داشتن پرسیدند بدانند که چون دادار اورمزد این گیتی فرستاد، سه چیز گفتند ما بگیتی نشویم ۲ـ یکی مردم و آتش و یکی گوسفند ... ۲۱ـ پس گوشورون امشاسفند که موکلست برچهارپایان بـرپای ایستاده گفت دادار اورمزد! من به گیتی نشوم چه سرهزارهٔ زراتشت اسفنتمان،مـرا بسیار کشند وبسیار خورنـد ۲۲ـ وگـاو ورزا و اسب کارزاری و بره وبـزگاله جوان بسیار کشند ۲۳ـ و چون گوشت بخورند بران قوت گناه بیشتر کنند ۲٤ـ ایـن مایه بگفت و خاموش شد ... ۳۸ـ و گوشورون امشاسفند که موکل بر حیوان و چهارپایان است دادار اورمزد اورا دلخوشی داد و گفت تورا به گیتی باید شدن ۳۹ـ و چون هرگاه که گوسفندی و چهارپای کشند ایشان را بدان گرفتار بکنم. ٤ـ آن گناه در گـردن آنست کـه گـوشت خوردو گناه کند ٤۱ـ پس گـوشورون امشاسفند بـدین خرسند شد و تن در گیتی داد.

۱۵

۱ـ گاهنبار: نام جشنهای ششگانهٔ فصلی است.گاهنبارها ازنظرکشاورزی و روند پیدایش گیتی دارای اهمیت هستند،چه هـریک از شش آفرینشِ مهـمِ مادیِ هرمزد دراین شش دوره،هستی یافته‌اند و این جشنها به‌شکرانهٔ آفرینش آنها برپا می‌شود.

ـ نکـ: یادداشت شمارهٔ ۱۰ فصل ۱۰

۲ـ ربیهون:rapihwin نیمروز است که گرمترین زمان است. از روز اول نوروز که زمستان سپری می‌شود و بهار فرا می‌رسد و خورشید گرمتر می‌شود، دعای ربیهون خوانده می‌شود. بدین ترتیب روز اول سال باید برای برگزاری این جشن درنظر گرفته شود، اما عملا این مراسم در روز سوم یعنی روز اردیبهشت از ماه فروردین برگزار می‌شود چون اردیبهشت موکل برآتش است،که نمـادِ گرمی خورشید برزمین است. در روایات داراب هرمزدیار (جلد ۱ ص ۳۱۷ـ۳۱۶) آمده است:

... این که روز هورمزد، ماه فـروردین درآیـد بـه جهت یشتن رفیتن... این که درینجانب به روز اردیبهشت، مـاه فروردین بـاید یشتن...

۳ـ سدوش: sedōš اصطلاحی برای دورهٔ سه روزهٔ پس‌از مرگ است ، یعنی موقعیت مرده از لحظه‌ای کـه جان از تنش بیرون می‌رود و روانش بـالای سرش قرار می‌گیرد، تا صبح روز چهارم،که روان این دنیا را ترک می‌کند ، و پس‌از آن که برپل چینودآمار شد، به جهـان دیگر می‌رود. نیبرگ ایـن واژه را مرکب از -sat مادهٔ ماضی از ریشهٔ -san به معنی برآمدن و -ōš به معنی «مرگ» می‌گیرد، ورویهم آن را «مرگ فرارسیده» معنی می‌کند(MP.V.2,p.174

۴ـ درصد در بند هش (در٦) دربارهٔ «گناه‌پل» آمده است:

۱ـ این‌که چند کرفه آنست که چون کنند مژده‌های عظیم یابند واگـر نکنند برسر چینود پل پـادافـراه گـران بستانند. ۲ـ یکـی گینبار، دوم فروردیان یشتن است، سیوم روان پدران و مادران و دیگر خویشان است، چهارم هرروز سه‌بار خورشید نیایش کردن ، پنجم هرماه سه‌بار ماه نیایش است، یکبار که نو شود و یکبار که نیمه شود ویکبار کـه بـاریک شود وششم هرسال یکبـار رفینون یشتن است ۳ـ اگـر نتوانند یشتن، ببـاید فرمودن تـا از بهر وی بیزند ٤ـ این شش چیز برهمه‌کس فریضه است ٥ـ و هیچ یک نه آنست که اگر از وقت خویش درگذرد، در شاید یشتن یا اگر آن بود که یکبار درگذرد و دردیگر باره دوچندان بکنند، توجشن آن نـه بشود یا گناه گزارش آن را سودی ندارد. ٦ـ چه آن هرشش گناه ، **گناه پل** خوانند، یعنی هرکرا این گناه جسته بود بر سر چینودپل بازدارند تا پادافراه به‌وی رسد و هیچ کرفه به‌جای آن نه‌نشیند که او را عقوبت و پادافراه برهاند ۷ـ پس جهد باید کردن تا هریکی را به‌وقت خویش کرده باشند تا پاداش یابند نه پادافراه‌گران .

٥ـ چکاد داییتی čagād ī dāitī نام قله‌ای در ایرانویج است که پـل چینود برآن قرار دارد. اعمال خوب و بد مردمان توسط سه ایزد رشن، سروش‌و

دیر برخراز این قله سنجیده می‌شود.

۶ـ شایست نشایست (فصل ۸، بندهای ۶، ۷) دربارهٔ موقعیت گناهکار پس‌از مرگ می‌نویسد :

... ۶ـ و اگر رد، بریدن سر او (=گناهکار) را فرماید ، درجای رستگار شود و باید <برای او> سدوش یسدن و <برای او> آمار سدوش نباشد. ۷ـ و اگر توبه نکرده باشد، تا تن پسین در دوزخ <باشد> و در تن پسین <اورا> از دوزخ بیاورند و برای هریک گناه مرگ ارزان یکبار سر اورا ببرند و بار آخر، او را باز زنده کنند و پادافراه سه شبه <بدو> نمایند.

۷ـ درصد درنثر (در ۹۵) دربارهٔ لزوم نیایش خورشید و ماه و آتش آمده است:

۱ـ اینکه می‌باید که همهٔ بهدینان را واجبست که هرروز سه بار خورشید نیایش کردن ۲ـ اگر یکبار کند یک تناول کرفه‌باشد و اگر دوبار کند دوچندان باشد و اگر سه بار کند سه چندان باشد ۳ـ و اگر یکبار نکند سی استیر گناه باشد و اگر دوبار نکند دو چندان گناه باشد و اگر سه‌بار نکند سه چندان گناه باشد ٤ـ و ماه را و آتش را همین است ٥ـ پس واجبست در دین بهدین همه را نیایش به‌جای آوردن.

۸ـ درصددرنثر (در ٤۲) در توضیح گناه همیمالان یا هممالان آمده است :

۱ـ اینکه سخت پرهیز باید کردن از گناه همیمالان ۲ـ همیمالان آن بود که کسی دروغ و بهتان برکسی نهد یا کسی با زن کسی خیانتی کند تا زنی از شوهر خویش بستر جدا کند ۳ـ این گناه است که هیچ توجش نیست الاکه ازآن کسی که ترا گناه دروی جسته باشد آمرزش خواهی. ٤ـ پس چینودپل آن روان را بازدارند تا آن‌گاه که خصم او در رسد و دادی ازوی بستاند آن‌گاه رهایی یابد ...

ـ نیز صددر بندهش (در ٦۷):

۱ـ و آنکه با زن کس ناسامانی کند به هیچ‌گونه آن گناه

ازبن بنشود الا بدین گیتی شوهر وی آگاه کند و تن بروی سپارد تا اگر آمرزش دهد ۲ــ اگرنه کینه خویش از وی بخواهد و اوی بــدان جهان رستگار شود ۳ــ واگرنه روان بهسر چینود پول باز دارند تا شوهر آن زن بر وی رسد و داد خویش ازوی بخواهد و بهر یکبار که با آن زن گرد آمده باشد هزار دویست درم سنگ کرفه از روان اوی باز گیرند و در روان شوهر آن افزایند ٤ــ و به هریکبار که آن زن تن به دیگری مرد داده باشد برهزار و دویست درم سنگ باده‌ــ فراه به روان وی بکنند .

ــ نیز شایست نشایست (فصل ۸، بند ۱ و ۱٤):

گناه هماﻻن را نــزد هماﻻن بــاید اعتراف کرد وآن (=گناه) روانی را نزد ردان باید اعتراف کرد و نیز اگر <هرچه> ردان دین فرمایند، بکنند، گناه بشود (= پاک شود) و کرفه‌ای که از آن پس کنند، به طور کامل <بدو> رسد .

زمانی که گناه هماﻻن کرده شود. پس باید پیش همال به‌توبه شد و اگر <ممکن> نباشد، باید پیش ردان به توبه شد و <در آخر> به‌صورت وام باشد و وام مرد را دروند نکند، اما کارش (= اثرش) این باشد که در تن پسین هماﻻن اورا بهلند و این شرم‌گران باشد و رامش اورا تباه سازند .

۹ــ شایست نشایست (فصل ۸، بند ۸) روشِ توبه‌کردنِ باگفتار و اندیشه را چنین بیان می‌کند:

مرد هرگونه از گناه توبه کرده باشد ، پس توبهٔ او <بــه> کار <آید> و باید آشکارا و در اندیشه (= بانیت) توبه کند . و <روش> کار در آشکارا <توبه‌کردن> این‌که : باید گناهی راکه می‌داند که «ازمن سرزده است» با نام بردن بگوید . <روش> کار در اندیشه <توبه کردن> این باشد که با این اندیشه توبه کند که «از اکنون به بعد گناه نکنم».

۱۰ــ برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک: شایست نشایست، فصل ۸.
-xvāstvānīft, pp. 61-69 -RCCP. pp. 446-455

۱۶

۱ـ میزد (پهلوی: mēzd اوستا:-myazda) به چیزهایی اطلاق می‌شود که در مراسم مذهبی عرضه می‌گردد. درون (=نان مقدس)، میوه، گل، شراب و شیر که بدانها دعا خوانده شود، می‌توانند عنوان میزد داشته باشند.

هاگ (ESLWRP.p.139)معتقد است،که میزد دراصل گوشت بوده‌است و آن را با mis ارمنی به‌معنی «گوشت» همریشه می‌داند.

مودی(RCCP.p.392)عقیده دارد که میزد میوه است و از میان چیزهایی که در مراسم به‌عنوان میزد عرضه می‌گردد، ازمیوه به‌طور اخص نام برده‌می‌شود.

در زند گاهان (یسن ۳٤ بند۳) bar (بر=میوه) مترادف میزد آمده است . میزد هدیه‌ای برای هرمزد است (یسن ۳٤ بند ۳) و روان درگذشتگان از اینکه به جایی بیایند که میزد در آن‌جا عرضه گردد، خوشحال می‌شوند (فروردین یشت بند ٦٤).

۲ـ کیومرث: gayōmart (اوستا:gaya.marətan)نخستین‌انسانی است که هرمزد می‌آفریند. او آفریده‌ای از گل است و نماد آدمی به‌شمار می‌آید. او نخست اندیش است، یعنی نخستین کسی است که آموزش هرمزد را به‌گوش می‌شنود و به‌کار می‌گیرد. در فروردین یشت (بند ۸۷) بهاین نکته اشاره شده است:

> فروهر کیومرث پاک را می‌ستاییم. نخستین کسی که به‌گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فرا داد .

برای آگاهی بیشتر نک: نخستین انسان و نخستین شهریار

برای اشتقاق لغوی نک : IPN. 151

۳ـ «باخواست» در ترجمهٔ: ham-xwāst (متن: [illegible]) .

٤ـ این عبارت درمتن پهلوی به‌شکل زیر آمده است:

[illegible]

دو نسخهٔ MR_1 و J پس‌از [illegible] دو واژهٔ [illegible] اضافه دارند و برای دو واژهٔ بعدی [illegible] داده‌اند. بدین ترتیب می‌توان عبارت را به‌شکل

زیرتصحیح کرد: [illegible]

u-š guft kū abr-āmōn wārān andar abāyed, wirēgīh kunēd.

گفت که: «ابربارانزا را که باران باید، گریز دهد».

۱۷

۱ـ آتش بهرام: در آیین زردشتی سه نوع آتش وجود دارد که به ترتیب اهمیت عبارتند از آتش بهرام، آتش آدران و آتش دادگاه. تشکیل و نشاندن هریک از این سه آتش،آیین خاصی دارد. برای نشاندن آتش بهرام باید هزار و یک آتش چیده شود و این هزار ویک آتش از چندین بار چیدن شانزده آتش فراهم می‌آید. نام‌این‌شانزده آتش درمتون پهلوی به شکلهای متفاوتی آمده‌است نکـ. ص ۱۱۷.

۲ـ استفرید: این اصطلاح در متنهای پهلوی به صورتهای ustōfrīd، usōfrīd، ōšfrīd در اوستا -us ə. fritī «آن‌چه که خوشحال می‌کند»، آمده است. برای بیان این معنی در متنهای پهلوی اصطلاحات دیگری نیز به‌کار رفته است ازآن جمله در نیرنگستان(ص ۱٤۲) yazišnī padīrift؛ شایست نشایست (فصل ۱۲ بند۱۰) padīrišn؛ روایت پهلوی (فصل۲۰) xwandan

باتوجه به شواهدی که در زیر می‌آید، به نظر می‌رسد کـه معنی «نذرکردن برای ایزدان» برای آن مناسب‌تر باشد. دینکرد (سنجانا، جلد ۱۸، ص ۷٤) این مفهوم را به‌خوبی نشان می‌دهد:

dēn yazadān rawāg bawēd kē ustōfrīd ī yazadān kunēd, ēd-iz rāy čē ustōfrīd ī yazadān kardan, dēn burdārān nērōgōmandēnēd.

کسی که استفریدِ ایزدان کند، دینِ ایزدان را روا کرده باشد.
زیرا که استفریدِ ایزدان کردن، دین برداران را نیرومند کند.

ـ نیز شایست نشایست (فصل ۱۲، بندهای ۱۰ـ۸):

۸ـ یکی این‌که،چون برای داد و آیفتِر ماه خدای و دیگرایزدان، تخم مرغ یا خوراکی دیگر نذرکنند (پهلوی padīrēnd)اگر نذرشان

شماره	وندیداد ،فرگرد ۸	وندیدادپهلوی ،فرگرد ۸	روایت پهلوی ص ۶۴	روایت‌پهلوی‌صص ۱۱۷ ۱۱۸	دنیکرد سنجانا ،ج ۱۶	PR pp.63-4 روایت‌کمادین‌شاپور	RCCP p.222
1	nasu.pāka-	nasā-pāk نساپز	نساپز	نساپز	نساسوز	مردەسوز	نساسوز
2	uruzdi.pāka-	rang-pāk رنگ پز	هیخرپز	رنگ آلوده	هیخرپز	هدراپز	رنگ پز
3	saire.hya-	srāsb سرگین	کوزه	سرگین	سرگین	کوزه‌گر	شادیافرمانده
4	zəmaini.pačika-	zamīg-pazān زمین پز	تباله	تباله		تباله	کوزه‌گر
5	yāmō.pačika-	ǰāmag-pazān جام پز	آجرپز	آجرپز		آجرپز	آجرپز
6	bərəǰya-	arzizgarān سرب	چلنگران	چلنگران		مس گر	زاهد
7	zaranyō.saēpa-	zarrēn-pad-kārān زرگران	زرگران	زرگران		زرگر	زرگر (کیمیاگر)
8	ərəzatō.saēpa-	asēm-pad-kāran سیم‌گران	سیم گران	سیم گران		نقره‌کار	سکه‌زن
9	ayō.saēpa-	asēn-pad-kārān آهنگران				بیوارهزار (پاسبان)	آهنگر
10	haosfnaēno.saēpa-	pulād-pad-kārān فولادگران				زهرگر (= نجار)	زره‌ساز
11	tanūra-	tanūr تنور	تنور	تنور		تنور	نانوا
12	dišta-	dēg دیگ	دیگ	دیگ		هیربد	بت پرست
13	taxairya-	tagīgān تکان ،نیوان	سواران تک	سواران		سواران تک	سواران و مسافران
14	staorō.paya-	stōrbānān ستوربانان	دیگرمردمان	دیگرمردمان	پیشه‌کاران	برق‌آسمان	شبانان
15	skairya-	skarīh (šubānān) شبانان	خربندگان‌ودهقانان	خربندگان		خربنده	برق آسمان
16	nazdišta-	nazdīk be šabestān شبستان	مزدیسنان خنیاگر	نزدخود		مزدیسنان	زردشتیان

چنین باشد که چند خوردنی برای بهمان ایزد خواهم یشت و نه <آن> که درونی با چند خوردنی، <بهتر است>. ۹ـ وچم (= دلیل) آن اینست که کسی‌که پذیرد padīrēd که درونی از چند <گونه> خوردنی <بسازد>، پس چون از آن <درون> چیز کم <باشد> حتی اگر به بسیار بار <درون را> بیزد، بازهم <نذر او> تـرخته نشود و کسی‌که پذیرد که چند <گونه> خوردنی برای بهمان ایزد بیزم، هنگامی که با بسیار <گونه خوردنی>، درون رابیزد، جایز است. ۱۰ـ در<فرگرد> بیست‌ودوم از سکاتوم <نسک> بر آنان که برای ایزدان استفرید نکنند چیز (=کیفر) گران نموده شده است.

ـ و صد دربندهش (در ۲۲):

۱ـ اندر دین گوید که اگر کسی چیزی از بهر ایزد یا از ماه ایزد یا از امشاسفندیها پذیرد اگرچه آن کار برنیاید کردن که صلاح ما درآن باشد که آن حاجت بخواهند ۲ـ چون چیزی امشاسفندیها پذیرد و چنان باید پذیرفتن که بیست خایه از نوماه خدا توان سامانها بیزم یا گوسفندی به سوی تو مهر ایزد توان سامانها بیزم هم براین نسق ۳ـ چه اگر توان سامانها بگویند ونوزده خایه بیزند پذیرفته نباشد الا بیست بریک درون باشد ٤ـ و اگر توان سامانها بگوید ویک یک بیزد، پذیرفته باشد .

۳ـ آفرینگان: دعاهایی است که طی سال در زمانها و جشنهای مختلف خوانده می‌شود. دراوستای گلدنر (جلد۲ص ۲۷۷ـ۲٦۸) چهار آفرینگان: دهمان، گاهان، گاهنبار و ربیهون آمده است. غیرازاین چهار آفرینگان، از آفرینگانهای دادار هرمزد، ایزدان، سی روزه، اردافروهر، سروش و نابر نیز در متنها یاد شده است .

در روایت ، از آیینهایی نام برده می‌شود که باید برای آنها آفرینگان خوانده شود. برمبنای روایت آفرینگانها عبارتند از: گاهنبار، ربیهون، نونابر، سالیگان، فروردیگان و استفرید. با مقایسه متن روایت بادیگر متون، نتیجه

می‌شود که آفرینگانِ فروردیگانِ روایت ، همان آفرینگانِ گاهان است وآفرینگانِ سالیگان، همان اردافروهر است. باتوجه به یادداشت شمارهٔ ۲ فصل ۱۷ همین کتاب، استفرید نیز باید نام دیگری برای آفرینگان ایزدان باشد.

٤ـ گـاهان: gāhān (از اوستا: -gāθā) قدیمیتریـن بخش اوستـا و مجموع هفده یسن از هفتادویسن اوستا است کـه سروده‌هـای زردشت است که از دخل وتصرف رونویسگران درامان مانده است. گاهان مجموعه‌ای شعری است که هربند آن ۳ تا ۵ گاه (=بیت) دارد.

۵ـ گیتی خرید: gētīg-xrīd (اوستا: gaēθō.xrīta) به معنی «خریدن گیتی» یا «خریدن به‌وسیلهٔ ابزار گیتی» است. مراسمی که امروزه زیر این نام برپا می‌شود، شامل نه یزش است. شش یزش اول برای مینوی نابر و درشش روز انجام می‌گیرد . دو موبد که متناوباً این مراسم را انجام می‌دهند به‌عنوان زوت خویشکاری می‌کنند. در روزهای ششم و هفتم ، یا روزهای هفتم وهشتم، موبدان سه یزش دیگر برای سروش، سی‌روزه و ویسپرد انجام می‌دهند.

ـ دربارهٔ معنی و سود گیتی خرید کردن در صددر بندهش (در ٤۲) آمـده است:

...٤ـ معنی گیتی خرید آنست که در گیتی آن گیتی خـریده باشد ... ۱۰ـ وگیتی خرید یشتن این نیز نفع و سود است که چون ازین جهان بیرون شوند و به سرچینود پول رسند، اگرچه بسیـار گناهها کرده باشد، مینوگاهان مانند دیواری شود بزرگی چندان کهٔ گیتی و درمیان چینود پول بایستد. روان آن‌کس را به دوزخ ودست از آهرمن، دیوان نگذارد وز پیش ایزد شفاعت کند وآیفت خـواهش خواهد تا همان جایگاه به سرچینود پول اورا بدان گناهی که کرده باشد پادافراه بدهند و به دوزخ نبرند ...

ـ نیز صد درنثر (در ۵):

... ۳ـ و در دین پیداست که اگرچه بسیار کار کرفه کـــرده باشند به گروثمان نتوانند رسیدن مگر آن‌گاه که نوزود کـرده یـا گیتی خرید یشته باشند ٤ـ وهیچ حال اگر به دست خویش نتوانند

کردن، بباید فرمودن پس ناچار می‌باید که گیتی خرید بیزند همچنان بود که به‌دست خود یشته باشند.

ـ و شایست نشایست (فصل ۱۲، بند ۳۰):

یکی این‌که مردی چون یشت کرده باشد وزنش نکرده باشد ، بسیار واجب است برای زن یشت کردن یا گیتی خرید فرمودن ، تا چنان‌که در گیتی، ایدون نیز درمینو، بیشتر به‌هم نزدیک باشد .

۶ـ دربارهٔ لزوم یزش هرمزد و سودی که‌از آن به یزش کنندگان می‌رسد در صد در بندهش (در ۵۰) آمده است :

... ٤ـ و این یزش کردن یک نیمه ستایش اورمزد امشاسفندست و یک نیمه آفرین برخویش و خان و مال خویش ٥ـ و آن همه بهدینان و بسته کشتیان گیتی می‌کنند و آب و آتش و زمین و رستنها و گوسفند و همه چیزها آفرین می‌کنند تا کلِ عالم بر انسان روانتر بود ۳ـ و اگر شرح یزش و سود بنویسم قصه دراز شود ۷ـ پس بدین سبب می‌باید که مردم یزش فرمایند تا بدین گیتی مینوان آب و آتش و زمین و دیگر چیزها و آن روان ازدست آهرمن، دیوان نگاه دارند و شفاعت خواه آن باشند .

۷ـ در صد درنثر (در ۲۲) درزمینهٔ شفاعت و کمک به موبدان آمده است :

۱ـ این‌که جادنگویی کردن مانند آنست که کسی یزش یزدان می‌کند ۲ـ پس واجب بود که پیوسته به جهت موبدان و دستوران و ارزانیان جادنگویی کنند ۳ـ چه در زندهادوخت گوید که کسی که جادنگویی کند و از بهر ایشان چیزی از مردم فراز گیرد و به‌ایشان رساند بی‌خیانت، چنان باشد که از مال خویشتن بدو داده باشد ٤ـ و مینوان ازآن برحساب به وی گیرند همچنان آن‌کس که داده بود اورا نیز هم چندان کرفه حساب کنند.

۱۸

۱ـ دربارهٔ آتش بهرام،توصیف مشابهی در صد درنثر (در ۳۹) آمده است:

۱ــ این‌که آتش بهرام را که در شهری یا در دهی نهاده باشند نیکو باید داشتن ۲ــ و بــه شب یکبار برباید افــروختن و به روز دوبار ۳ــ چه اندر دین پیداست که اگر آتش بهرام نبودی هیچ‌کس از شهری به شهری نتوانستندی شدن زیرا که از خورهٔ آتش بهــرام است که در راهها کس برکس زیادتی نتواند کردن...

۲ــ اهلشونگ (اوستا: aši.vanguhi-) درپهلوی به صورتهای aršišwang ، ahlišwang ، ahrišwang آمده است. «اشی» یا «ارد»، ایزد ثروت وپاداش است در بندهش (ص ۳۱ س ۱۱) دربارهٔ ارتباط ارد با آتش آمده است:

... و ارد ودین را خانه در آتش است.

۳ــ «رسیدن پیکها» در ترجمهٔ: bayaspānān rasišn (متن: [illegible] که به [illegible] تصحیح شد).

ــ ونند یکی از ثوابت و برابر «نسر واقع» در نجوم ایــرانی و «سعد ذابح» در سغدی است. این ستاره بنابر متنهای پهلوی سپهبد مغرب است و ازسیارات بهرام (=مریخ) در برابر او قرار دارد. دراین باره نکــ: گاه شماری در ایــران قدیم، صفحات ۳۳۰ تا ۳۳۵ وزیرنویس مربوط به آن.

شاید پیکها راه خود را به‌وسیلهٔ این ستارهٔ درخشان پیدا می‌کردند چه در مینوی خرد (پرسش ٤۸ بند ۱۲ تا ۱٤) دربارهٔ ستارهٔ ونند آمده است :

... و ستارهٔ ونند درگذرها و درهای البرز گمارده شده است .

۱۳ــ جایی که دیوان و پریان و دروجان ازآن دروگذر می‌گذرند. ۱٤ــ تا راه و گذر خورشید وماه و ستارگان را نتوانند ببرند و بشکنند.

٤ــ آدروگــ: ādarōg/ādurōg به آتشهای مرتبه پایین آتش آدروگــ گفته مــی‌شود . این آتشها در جــاهای گــوناگون ونیز در آتشکده‌هــا نشانده می‌شوند. بویس (BSOAS.31.pp.52-68) معتقد است که آتش آدروگــ ساسانی، همان آتش دادگاهِ دوران بعداست وآتش دادگاه، کوتاه شدهٔ ādurōg ī pad dādgāh است.

۵ــ صد دربندهش (در ۱۷) دربارهٔ افروختن آتش و سودی که از این کــار حاصل می‌شود اشارهٔ مشروحتری دارد:

زراتشت اسفنتمان از دادار اورمزد پرسید که از آن بهتر چــه

باشد که در خانه بکند به وهان دهند یا به آتشگاه و آتش در آن جای نهند ۲ـ اورمزد گفت که آن بهتر باشد که به آتشگاه دهند . ۳ـ چه آتش ورهرام اندردین گوید که هرجای که بهدینان بستـه کشتیان نشینند باید که آتش ورهرام اندر آن شهر و جایگاه باشد ٤ـ چه آتش ورهرام همچون پاسبانی است که آن جایگه از همـهٔ آفتها وبــلاهــا نگــاه مــی‌دارد ٥ـ وحتی زرانتشت اسفنتمان را گفت پیوسته که در آن کوش و جهد کن به آتش ورهرام را تا بنشانی و همه وقت از پیش تو می‌سوزد ٦ـ چه اگر آتش به شب بیفــروزی خاصه نیم شب نیصد ونود ونه هزار دیو و درج بمیرند و از بدی در جهان باز ایستند ۷ـ و چون بوی بر آتش نهند و باد بوی آن می‌برد تا آن‌جا که آن بوی برسد هزار بار هزار دیو و درج نیست بباشند و کم شوند و چندان جادو، دیو وپری ۸ـ وآتش که در خانه باشد، به نیمه شب برافروزند، هزار دیو نیست شوند و دو چندان جادو و پری.

٦ـ اسپنجروش/اسپنجغر: spanǰaɣr/spanǰarōš دیوی است که در ابرها مسکن دارد و ایزدان را از بارانیدن باران برزمین باز می‌دارد . در بندهش (ص ۱٥۹ س۲ـ۱)آمده است:

اپوش دیو و اسپنجروش دیوآنان‌اند که با <ایزدان>باران‌ساز در جنگ ایستند.

۷ـ نام پنج نوع آتش بنابر یسنا، یسنای پهلوی،بندهش، روایات فارسی (داراب هرمزدیار)، شایست نشایست و گزیده‌های زادسپرم به‌ترتیب زیراست:

روایات فارسی ج۱ ص ۲۲	شایست نشایست فصل ۱	گزیده‌های زادسپرم فصل ۳	بندهش ص ۱۰۱	یسنای پهلوی ص ۱۹۲	یسنا هات ۱۷	شماره
برزیشوسنه	اوروسی	افروسی	برزی سونگ	بلندسود	برزی سوه	۱
وهوفرسیان	به فرمنار	به فرمنار	هوفریان	به فرمنار	وهوفریان	۲
اوروازیست	اورواژشت	اوروازشت	اوروازیشت	فراخ روشنان	اوروازیست	۳
وازیست	وازشت	وازشت	وازیشت	وازشت	وازیست	٤
—	بلندسود	بلندسود	اسپنیشت	افروسی	اسپنیشت	٥

۱ـ آتشی که در جهان است .

۲ـ آتشی که در انسان و حیوان قرار دارد.

۳ـ آتشی که در آب و گیاه است.

۴ـ آتشی که در ابر است و دیو اسپنجروش را می‌زند .

۵ـ آتشی که به شکل مینوی در گرودمان نزد هرمزد است .

چنان‌که از ترتیب این پنج نوع آتش در جدول برمی‌آید ، در متن زادسپرم و شایست نشایست جای آتش شمارهٔ یک و پنج عوض شده است. در بندهش و روایات فارسی جای این دو آتش حفظ شده اما تعریف آتش شمارهٔ یک و پنج با یکدیگر عوض شده است. در روایت (صفحات ۵۹ـ۵۸) ازاین پنج آتش بدون ذکر نام، سخن گفته شده است و ترتیب و توضیح آتشها با زادسپرم وشایست نشایست همخوانی دارد. در روایات فارسی از آتش ششمی به نـام «آذر نیروـ سنگه» نام برده می‌شود که در نسل پادشاهان است.

۸ـ «بیالایند» در ترجمهٔ: ālāyēnd(متن: [illegible] ، بـه [illegible] تصحیح شد).

۹ـ «آزمایش ایزدی» در ترجمهٔ: war passāxt برای آگاهی از گونه‌های ور و شیوهٔ اجرای آنها نک: دینهای ایران باستان ، صفحات ۶۵، ۳۳۲ و ۳۵۸

۱۰ـ صد دربندهش (در ۵۴) شرح خودداری آتش از آمدن به جهان‌را چنین بیان می‌کند:

۱ـ آن‌چه درآتش داشتن پرسیدند بدانند که چون دادار اورمزد این گیتی فرستاد سه چیز گفتند ما به گیتی نشویم ۲ـ یکی مردم و آتش و یکی گوسفند ... اردیبهشت امشاسفند برپای ایستاد و گفت ای ایزد توان کردار من بدان گیتی نشوم ۱۲ـ چه سر هـزار زراتشت اسفنتمان مرا خوار دارند و کار بفرمایند و به‌جای‌بگذارند تا بمیرم وچیزهـای پلید بـرمن نهند تـا آن را بسوزم ۱۳ـ و زن دشتان برسر من نشیند وبرسرمن موی به شانه کنند وموی در من افتد ۱۴ـ و مرا ناچار باید سوختن و خیو درمن افگنند و آب بر من بزنند و هیزم تر برمن سوزند و باد بدین (= به دهن) درمن دمند و چیزهایی باشد نسا و ریمنی درمن نهند تا بسوزم و غذا و خورش

من آن باشد ۱۵ـ ای دادار اورمزد من به گیتی نشوم ۱٦ـ چرا مرا
آن سخت‌تر بود که گویند آتش جادست (=جمادست) و نیک وبد
نداند ۱۷ـ وهرچه خواهند می‌کنند . ندانند که فریشته برمن موکل
است ...

۱۱ـ «آذرفرنبغ»، «آذرگشنسب» و«آذربرزین‌مهر»، پاسبانی‌ازجهان‌وجهانیان را برعهده دارند و هریک متعلق به یک طبقه اجتماع هستند . آذرفرنبغ به طبقهٔ موبدان، آذرگشنسب به ارتشتاران و آذربرزین مهر به کشاورزان تعلق‌دارد.
در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۰، بند ۸٤) آمده است :

او (=هرمزد) در آغاز آفرینش، همهٔ زمین را به پاسبانی به‌ورجاوند
آذرفرنبغ و تکاور آذرگشنسب و پرسود آذربرزین مهر <که> چون
آسرون و ارتشتار و واستریوش‌اند، سپرد.

دربارهٔ جایگاه این آتشها در گزیده‌های زاد سپرم (فصل ۳، بند ۸۵) آمده است:

آذر فرنبغ به فرهمند کوه، برخوارزم گاه گرفت و آذرگشنسب
به اسنوندکوه، که بر آذربایجان است و آذربرزین مهر بر گریوهٔ
ریوند، که بر پشتهٔ <گشتاسبان> است .

همین مضمون در روایت (فصل ٤۷، بندهای ۳۱ تا ۳۵) نیز آمده است .
روایات‌فارسی داراب هرمزیار (ج۱، ص ۷۲) نیز جایگاه این سه آتش را ذکرمی‌کند:

... دیگر آن‌که آذرگشنسب سپهدار ایرانست در اسنوندکوه ،
آن آتشی که یاری کیخسرو کرد وقتی که دژ بهمن گرفت. و آذرخور-
داد بر خرداست و بر دستوران است و در ملک هندوستان بر کوه
کانکره و آذر برزین مهر بر کشاورزان است در کوه ریوند، دشت
وشتاسبان. واین هرسه بی‌هیزم می‌سوزند و از آب بیم نمی‌دارند.

چنان‌که مشاهده می‌شود ، روایات فارسی به جای آذرفرنبغ ، آذرخورداد را آورده است و جای آن را در هندوستان ذکر می‌کند.

۱۲ـ چهار واژهٔ خانه، ده، استان و کشور در ترجمهٔ: mān (اوستا :

(اوستا: nmāna-)، wis (اوستا: vīs-)، zand (اوستا: zantu-)، deh (اوستا: dahyu-) آمده‌اند. ایرانیان باستان این چهار اصطلاح را برای نشان دادن تقسیمات کشوری به‌کار می‌بردند. برای آگاهی بیشتر نک: دینهای ایران باستان، صفحات ٥٤ تا ٥٨ و ٨٩.

۱۳ــ «برگزیده شده برای سوختن» در ترجمهٔ: pad rōšnīh-nigerīd (اوستا- raočas. pairišta)این اصطلاح در یسنای پهلوی (های ٦٢، بند ۱۰) و ویسپرد (کردهٔ ۱۸، بند ۲۷) آمده است.

۱٤ــ دربارهٔ آمدن آتش به گیتی و گله‌ای که از هرمزد دربارهٔ بدرفتاری مردم باخود می‌کند در صد دربندهش (در ۱۸) آمده است:

۱ــ و چون ایزد تعالی این همه عالم بیافرید آتش به جهان نمی‌آمد و گفت به جهان نروم و گفت به سبب آن‌که چون هزار سال از روزگار زراتشت اسفنتمان، انوشه روان باد، بگذرد مردم، پاک از دین دست بازدارند و مرا خوار دارند و هرچه زراتشت اسفنتمان درحق من نگــاه داشتی وفرموده باشد بــه جای بگذارند و زن دشتان بر سرمن نشیند و دست ناشسته پلیدیها برمن کند و باد به دهن در من دمند و خیو درمن افگنند و ریمن و پلید به من سوزند و دیگ و نان به‌من پزند و بگذارند تا بمیرم و گویند او هیچ چیز نداند و جمادست و ندانند که فرشته برمن موکل کرده است و هرچه با من کرده باشند و هرخواری که با من بتوانند کردن بکنند ۲ــ ای دادار اورمزد مرا به جهان مفرست ، همین جایگاه بگذار که تا همچون ماه و خورشید بر آسمان روشن می‌کنم و جهان روشن می‌دارم ۳ــ پس ایزد تعالی گفت که اگر ترا به جهان نفرستم آن جهان خلایق بی‌تو نتوانند بودن ولیکن پادشاهی در بهشت به تو دادم هرکه ترا نیکو ندارد و این خواری که گفتی باتو کند تو او را در بهشت مگذار و اگر امشاسفندان ازوی خشنود باشند و از بهر وی شفاعت کنند تا تو ازوی خشنود نشوی من از وی خشنود نشوم ٤ــ چون آتش ایــن سخن بشنید خرم شد و بدین جهان آمد و هرکه او را نیکو نــدارد

ممکن نیست به بهشت بتواند رسیدن .

ـ نیز نک: صد دربندهش (در ۷۹).

۱۵ـ متن: kē ātaxš ī be čīnēdbe ō ādurōg ī ātaxš ī wrahrān barēd,......

که بدین شکل کامل شد :

kē ātaxš ī be čīnēd be ō ādurōg ud az ādurōg be ō ātaxš ī wrahrān barēd,....

واژه‌ای که ādurōg آوانویسی شده است در متن املاء شده است. شاید بتوان آن را به (ādišt=آتشگاه) تصحیح کرد. دراین صورت معنی عبارت چنین خواهد بود:

... کسی‌که آتش بچیند و به‌آتشگاه آتش بهرام برد...

۱٦ـ «به سهو» (پهلوی: pad sūdagīh) و«به عمد» (پهلوی: pad-nigeriš) این دو اصطلاح معادلهای دیگری نیز در نوشته‌های پهلوی دارد . در یسنای پهلوی (های۱، بند ۲۱) مترادف pad-adošišnīh (اوستا-azaoša) و pad došišn (اوستا: zaoša-) و (در های ۱۹، بند ٥) be sūdagīh (اوستا- aipišuta) و abe-sūdagīh اوستا: anaipišuta-) آمده است. برای آگاهی بیشتر نک: KMV. pp. 126-131-

۱۷ـ دراین باره در صد در بندهش (در ۱۹) آمده است:

۱ـ اندر دین گوید که هرکه آتش از خانه بچیند و به آتش‌گاه برند شصت استیر کرفه باشد ۲ـ اگر بگذارند بمیرد هشتاد استیر گناه باشد ۳ـ و آتش ورهرام که بگذارند تا بمیرد و اگر قصد و بی‌قصد اگر صدهزار کرفه کرده باشد آن‌کس را مرگرزان و دوزخی بود .

۱۸ـ نک: یادداشت شمارهٔ ۱ فصل ۱۷ همین کتاب .

۱۹ـ نک مقالهٔ «دربارهٔ عبارتی از داستان گرشاسب» فرهنگ، کتاب اول، مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات فرهنگی،پاییز ۱۳٦٦.

۲۰ـ «نمد»: متن: namad اوستا nəmata-).
نک: نیبرگ (MP.V.2, p.135).

این عبارت در صد دربندهش (در ۲۰)،که تمامی داستان گرشاسب را آورده، نیامده است .

۲۱ـ گندرو: gandarw (اوستا: -gandarəwa) نام دیوی است که با صفت زرین پاشنه (یشت ۵ بند ۳۸) و آبزی (یشت ۱۵ بند ۲۸) آمده است. در مینوی خرد (پرسش ۲۶ بند ۴۹) آمده است :

از سام این سود بود که مار شاخدار و گرگ کبود که پشن نیز خوانند و دیو آبی گندرو... را بکشت .

برای آگاهی بیشتر نک: IPN.153

۲۲ـ آخرورگ: āxrurag (اوستا: -āxrura) در آبان یشت (بند ۱۳۷) فروهر او ستوده می‌شود . نیز نک: IPN.76

۲۳ـ صد دربندهش (در ۲۰) راهدارانی را که به دست گرشاسب کشته شده‌اند، چنین وصف می‌کند :

... که من هفت راهدار بکشته‌ام هریک به بالای چندان ، که مردم در ایشان نگاه می‌کردند پنداشتند که آفتاب و ماهتاب زیر کش ایشان بمی‌گذرد و دریای محیط ایشان را تا زانو بود ...

۲۴ـ «برهوا کرد» در ترجمهٔ pērāwanīhīd kard متن بند ۲ ۳۲ از بند ۱۱ و ۱۴ . نک: نیبرگ (MP.V.2, p.160)

ـ صد دربندهش (در ۲۰) مطلب را چنین بیان می‌کند :

... و چنان سخت بیامد که هرکوهی که در راه بود هامون بکرد و همهٔ دار و درخت از بیخ بکند و درپیش گرفت و رفت ...

۲۵ـ گوشورون: gōšorōn (اوستا -gəuš.urvan) به‌معنی «روان گاو» وهمان گاو یکتا آفریده است که دریسن ۲۹ از بدکرداری و ستم دیو خشم زبان به شکوه می‌گشاید و از هرمزد درخواست شبانگری نیکو می‌کند. دراوستای جدید او نگهبان رمه و گله است و پرورش جهان را برعهده دارد .

۲۶ـ جاماسب: ǰāmāsp (اوستا: -ǰāmāspa) از خانوادهٔ «هوگو» ، دومین ایمان‌آورندهٔ به‌دین، برادر فرشوستر، وزیر گشتاسب ودارای لقب بیدخش بوده است. در فروردین یشت (بند ۱۰۳) فروهرش ستوده می‌شود . گزیده‌های

زادسپرم (فصل ۲۵) اورا پس‌از زردشت، موبدان موبد می‌داند. نیز نک:
IPN. 196

۲۷ــ داستان گرشاسب با مختصر تغییری در صد دربندهش (در ۲۰) نیز آمده است. نیبرگ متن روایت را (MP.V. 1,pp.31-35) آوانویسی کرده و آوانویسی وترجمه‌ای ازآن را در Acta Iranica 17 داده است. کوتاه شدهٔ این داستان در دینکرد (مدن صفحه ۸۰۳ــ۸۰۲) آمده است.

۲۸ــ سپندمینو spanāg mēnōg اوستا spantō.mainyu-)به معنی مینوی مقدس است که برترین جلوهٔ هرمزد است. نیبرگ (دینهای ایران باستان، ص ۱۰۳) معنی فراتر از «روح و روان» برای مینو قائل است و آن را با مینو در ریگ ودا می‌سنجد که از یک سو به معنی «حرکت اندیشه دریک جهت معین، قصد و آهنگ» است و از سوی دیگر «خشم» نیز معنی می‌دهد. او سپندمینو را مینوی خوب و اثربخش که سرشار از نیروی خدایی مثبت است، می‌داند ومعنی دیگر مینو، «خشم» را با اکه (=-aka «ستم و ویرانی»)مربوط می‌داند. برای آگاهی بیشتر نک: مأخذ بالا.

۲۹ــ صد در بندهش (در ۲۱) دربارهٔ ارزش مرد اشو و آتش بهرام می‌گوید:

۱ــ و در دین مازدیسنان پیداست که دادار اورمزد گفت دوچیز است که قیمت و ارج نشاید گفتن یکی مرد اشو و آتش ورهرام ۲ــ چه اگر قیمت این دو چیز به عالم و هرچه اندر عالم برابر ارزانیان بار کنند، هم تمام نباشد.

۱۹

۱ــ در وندیداد (فرگرد ۸، بند ۱۰) آمده است:

باید <جسد> کدخدا و کدبانوی خانه را از سوراخ ودیگران را از در، بیرون برد. سوراخ را باید آن اندازه باز کرد تا برای بیرون بردن <جسد> مناسب باشد.

۲۰

۱ــ سخن گفتن درحال غذا خوردن (پهلوی drāyān ǰōyišnīh)ازگناهان

بزرگ بشمار می‌رفته است. دادستان دینی (پرسش ۳۹، بندهای ۱۰ تا ۱۵) سبب نهی این عمل را بیان می‌کند :

هنگامی که خوراک در دهان است <اگر> سخنی گفته‌شود، آن‌گونه ستایش <که> پیش و پس‌از خوردن، گفتن <آن>رسم است، از اندام خویش برده باشد ۱۱ـ هریک اندام را یک کار است، اما دوکار مهم به دهان مربوط است که گفتن و خوردن است که همراهی آن دو خلاف است. ۱۲ـ چه به هنگام گفتن آنچه به اندرون تعلق دارد با جان به بیرون می‌پیوندد (=ارتباط می‌یابد). به هنگام خوردن، آن خوراک بیرونی ، برای زندگی بیشتر جان ، به اندرون می‌رسد. ۱۳ـ <چونان> که پیشینیان گفتند که یک کار را به دو کارگر فرمودن عاقلانه‌تر است تا دو کار را <به یک کارگر>. ۱٤ـ پس هنگام خوردن از گفتن و هنگام گفتن ازخوردن آسودگی‌باید داد. آن دوکار را ازیکدیگر جدا داشتن آیین<درست> است.

۲ـ «آبله»، پهلوی: : ābilag

۲۱

۱ـ واژه‌ای که با نشان سؤال آمده است، درمتن: است .

۲ـ «نشتک بر» در ترجمهٔ: taštagwar(متن: ، MR_1 جزء دوم را به صورت و J دادهاند. به تصحیح شد).

۳ـ «گل آبی» در ترجمهٔ gilābīg(متن: به تصحیح شد). درمورد گل‌آبی در بندهش (ص ۸۹ س ۵) آمده است:

gilābīg kē āb ud zamīg har dō zīwēd.

گل‌آبی که در آب و زمین ، هردو زید.

٤ـ درصد درنثر (در ٤۳) دربارهٔ کرفهٔ کشتن حشرات موذی آمده است :

۱ـ این‌که تخشش باید کردن بکشتن خرفستران و حشرات زمین، چه در دین کرفهٔ عظیم نهاده است. ۲ـ خاصه این پنج چیز

است یکی وزغی که در آب باشد ، دوم مار و کژدم، سیوم مرجش (= مگس) که می‌پرد ، چهارم مورچه و پنجم موش ۳ــ پس هرگاه وزغ از آب بـرآورنـد و خشک کنند، بعد از آن بکشندش هـزار و دویست درم سنگ کرفه باشد ٤ــ و هرگاه که ماری بکشند و اوستا که آن را هست بخوانند همچنان بود که آشموغ را بکشته باشد . ٥ــ و هرکس مرجشی بکشد چندانی کرفه بود که کسی ده روز باژ می‌خواند ٦ــ در دام اهرمن هیچ چیز زیانکارتر ازین نیست چه اگر به هوا برمیزد پشه شود و اگر در خاک میزد کرم شود و اگـر در آب میزد زرد شود و اگـر در گوشت کفتار میزد مار شود و اگر در سرگین میزد خزندگان شود ۷ــ هرکه مورچهٔ دانه‌کش بکشد چندانی کرفه بود که کسی هورمزد یشتی بخواند ۸ــ و هرکه خراستربسیار کشد چندانش کرفه بود که هیربدی یزش یزدان می‌کند، هردو کرفه یکسانند ۹ــ هـرکه موش بکشد چندان کـرفه بود کـه چهار شیر بکشته باشند. ۱۰ــ پس برهمه کس فریزوانست به خراسترکشتن جهد کردن.

ــ صد دربندهش (در ۲۳) دربارهٔ کرفهٔ کشتن شیر و گرگ و پلنگ آورده است:

... ٦ــ اگر شیری یا گرگی یا پلنگی مانند این ددی بکشنـد چندان گناه که او خواست کردن و بعد از آن نکند و هم کرفهٔ آن کسی را باشد که از آن ددان یکی بکشند ...

٥ــ دربارهٔ مارپردار در بندهش (ص ۱۲۱ س ۷) آمده است:

دربارهٔ مور پیداست که اگر سیصد سال آشیان او را خـراب نکنند مارپردار شود .

٦ــ صد درنثر (در ۸٦) نیز کشتن سگ آبی را گناه بزرگ می‌شمارد:

۱ــ این‌که سگ آبی نشاید کشتن و اگر جایی ببینند بر باید گـرفتن و بـه آب روان بـردن ۲ــ چـه در زند جددیوداد آن را گنـاه عظیم فرموده است و هرکسی که سگ آبی بکشد تخمدانش نماند.

۲۲

۱ــ همین تمثیل با مختصر تغییری در عبارات ، در گــزیده‌های زادسپــرم (فصل ٤) نیز آمده است :

من که هرمزدم هنگامی که به زمین، گیاه، روشنی و بــاد بــاز نگرم به دانش روشن بدانم، یکی را از دیگری بازشناسم . زیــرا به وسیلهٔ دانش کــامل و روشن اندیشی یکــی را از دیگری چنــان بگزینم که اگر شیر مادگان زمین آمیخته با یکدیگر در یکــ جــوی جاری شوند این‌که شیر کــدام ماده من است، آن‌گونه شناسم کــه مردی را سی اسب باشد و هریکــ را جامی که نشانی بــر آن است <تا بداند> که از کــدام اسب است. هنگامی کــه شیر دوخته شد <و> آن سی جــام باهم ایستادند (=کنار هــم گذاشته شدند) آن‌گاه کــه بخواهد بداند ، هــرجامی را کــه برگیرد نشان جــام را بشناسد <و بداند> که <شیر> کدام اسب من است .

۲ــ اطلاق «روغن بهاری» بر خــوراکــ روان پرهیزکاران در بهشت، سببی دارد که در دادستان دینی (پرسش ۳۰) بدان اشاره شده است:

... و برای نمایش به مردم گیتی ، نامش روغن بهاری است و ۱۳ــ سبب آن نام این است که گفته شده است که در جهان مــادی بهترین خوراکــ فرآوردهٔ گوسفندان است.درمیان فرآوردهٔ گوسفندان، برای خوردن شیر و از شیر، روغن و از روغن آنچه به‌نیکی ستــوده شده (= روغن بهاری) است که در ماه دوم سال که مهر در اختــر گاو است، بسازند . چون نام این ماه در دین «زرماه» خوانده شود. این نام معرف و نشان دهندهٔ این است که نمونهٔ مادی آن<خوراکــ بهشتی> ، بهترین خوراکــ در گیتی است.

۳ــ «از دود پوسیده است» در تــرجمهٔ pad dūd pūd ēstēd (متن : [illegible] به [illegible] تصحیح شد).

٤ــ در متن پس‌از [illegible] (duš-kunišn=بدکردار) [illegible] آمده است

دراین‌جا به‌قیاس‌با‌بند۹ همین‌بخش به [illegible] (az= من) تصحیح‌شد. می‌توان بااضافه کردن [illegible] آن را [illegible] (duš-dēn =بددین) خواند

۵ـ «از گله جداکنند» در ترجمهٔ: wardfēš (متن: [illegible]، این اصطلاح در وندیداد (فرگرد ۸ بند ٤) -varǝta-fšav آمده است. مرکب از -varǝta از-varǝt به معنی گشتن، بردن ، دورکردن و-fšav شکل دیگری از -pasav به‌معنی رمه وگلهٔ گوسفند .

٦ـ «از خار انباشته است» در ترجمهٔ:az dūz ābzīd ēstēd(متن: [illegible]) نظیر این تشبیه در دادستان دینی (پرسش ۲۰، بند ۸) آمده است. برای توضیح بیشتر نک: مقالهٔ دابار JMV.pp. 66-67

۷ـ ویزرش دیو: wizarš (اوستا -vīzarǝša)دیوی است که روان مردم گناهکار را با بند تا پل چینود باخود می‌کشد .

۸ـ درمورد خوراک روان گناهکاران در دادستان دینی (پرسش ۳۱، بند ٦) آمده است :

و خوراکش به مانند آن چیزهایی است که در میان گنده‌ترین، پوده‌ترین ، کثیف‌ترین و ناخوش‌ترین چیزهاست.

ـ دربارهٔ سرنوشت روان پس‌ازمرگ نک: صد دربند هش، در ۹۹

-DD. Chs. 19, 20, 23, 24, 30, 31

-MX. Ch. 1/110-195 -AV. Chs. 4, 17

-Hn. Chs. 2, 3

۲٤

۱ـ در صددربندهش (در۲٤) دربارهٔ خورده شدن تن به وسیلهٔ حیوانات، پس‌از بیرون رفتن جان از تن، آمده است:

۱ـ اندردین پیداست که روان اشوان که از تن بشود و آن تن به جایگاه برند و بپرهیزند چون سگ و کلاغ دیگر حیوان تن را می‌خورند آن روان را هیچ رنجی و دشخواری نباشد ۲ـ و روان دروندان و دوزخیان چون از تن بیرون شود، از جایگاهی بنهند چون

سگ و کلاغ و روباه و دیگر حیوان آن تن را بخورند او را چنان سخت دشوار باشد و درد کند و فریاد و بانگ بردارد ۳ـ گوید اگر هربدی که در عالم است من کرده بودمی بیش ازین رنج و عقوبت نبودی و به من نرسیدی ٤ـ و روان بانگ به‌تن می‌کند گوید ای ناجوانمرد که توئی تا مرادان (= مردمان) کار و کرفه طلب می‌کردند تو مال و خواسته طلب می‌کردی تا آن مال و خواسته پسران و دختران و خویشاوندان بخورند و برگرفتند و هیچ کرفه از بهر من که روانم نکردی و هیچ‌چیز به نیندوختی کاین جا به فریاد من رسد ٥ـ اکنون خویشان هیچ کار و کرفه از بهر ما نمی‌کنند و مال و رنج تو بردی و بنهادی اکنون بر افسوس می‌خورند و درونی از بهر ما نمی‌یزند از بهر کردار تو در عذاب و بلایها خواهم ماند ٦ـ و درین جایگاه سگ و کلاغ و روباه می‌خورند و پاره پاره می‌کنند ۷ـ این خواسته که تو چندی سال رنج بردی هیچ به فریاد ما نمی‌رسد ۸ـ و این سخن بگوید و زاری کند و ازآن جایگاه بشود :

۲۵

۱ـ فرشگرد : frašagird (اوستا frašō.kərətay) بارتلمه این اصطلاح را "تازه ونو و کامل کردن جهان" معنی کرده است. نیبرگ (دینهای ایران باستان ص ۳۸۲) frašō.kara را یکی از سه صفت ایزد بهرام دانسته و «درخشان کننده» معنی می‌کند بدین ترتیب شاید بتوان جزء اول ترکیب را با frāšmī- اوستا که گرشویچ (AHM.p. 233) آنرا «درخشان ونورانی» معنی می‌کند، مربوط دانست. درایـن صورت فرشگرد «درخشان کردن جهان» معنی می‌دهد .

ـ صد دربندهش (در ۲۵) دربارهٔ آسان گذشتن زمان برنیکان تا هنگام فرشگرد آورده است :

۱ـ نیکی کردن چنین قیمتی است و ارجمند که زراتشت

اسفنتمان انوشروان باد از دادار اورمزد پرسید که تا قیامت و رستاخیز چند مانده است ۲ـ گفت سه هزار سال ۳ـ زراتشت ، انوشروان باد، بگریست گفت ای دادار وه افزونی هنوز دیگر مانده است و چندین گاه مارا پی تن می‌باید بودن ٤ـ دادار اورمزد گفت ای زراتشت اسفنتمان تو این سه هزار سال بر چشم تو عظیم است تو برو ودین به مازدیسنان رواکن ونیکی اندوز و روان خود اشوبکن و به بهشت ارزانی بکن چه روان اشوبکن که به بهشت رسد ٥ـ این سه هزار سال بر چشم ایشان چنان باشد و خوار و سبک چنان‌که دختر هشده ساله پاک نیکو روی و پسر بیست ساله پاکیزهٔ نیکوروی که هردو یکدیگر را دوست دارند و یک چندی در آرزوی یکدیگر باشند و پس یک شبی بهم رسند جایگاهی بی‌ترس و بیم ٦ـ و آن مرد و زن را باید که شب دراز باشد و بر چشم ایشان آن شب کوتاه باشد ۷ـ روان اشوان اندر گروثمان هم‌چنان بود ۸ـ هرگز اورا نباید که رستاخیز باشد از خوشی و آسانی وی را آنجا باشد ۹ـ و چون رستاخیز باشد بر چشم اوی سبکتر بود وگویند این‌سه هزارسال زودتر بگذشت از خوشی وخواری و آسانی بهشت .

۲٦

۱ـ مطلب با شرح بیشتر در یسن ۱۱ آمده است. برگردان یسن یادشده بنابر متن زند چنین است :

۱ـ گاو نفرین کند که: «ایدون بی‌فرزند باشی و ایدون بدنامی با تو باشد که مرا به‌عنوان خواسته [به ارزانیان] نبخشی ، پس مرا برای زنان ، پسران (=فرزندان) و مرغان خویش بپروری [که کنار بگذاری] .»

۲ـ اسب بردار (=سوارکار) را نفرین کند که : «افسارکنندهٔ اسبان [کارزاری] نباشی [که تاختن نتوانی] و نه بر تکان (=

اسبان چابک) نشستن، نه تکان را راندن [که تورا توان بازداشتن آنیا مباد] که با زور من نخواهی [کار دادستان] که بسیاری برای دیدار آمده‌اند و بسیار مرد آزموده برای ستیز و کارزار ، که تو را توان کشتن آنیا مباد.»

۳ــ هوم خورنده را نفرین کند [که باید اورا بخورد و نخورد] که: «ایدون بی‌فرزند باشی و ایدون بدنامی باتو باشد که مرا از فشرده شدن بازداری [که مرا در یزش مورد استفاده قرارندهی] ...»

٤ــ ... پدرمن [همیشه] آن سور را برای من قسمت کرد ، هرمزد اشو، آرواره بازبان و چشم چپ.

٥ــ کسی‌که از سورمن زید، یا آن را بشکند یا بدزدد ، که هرمزد اشو به من‌داد: آرواره بازبان و چشم چپ، ٦ــ پسر در خانهٔ اوزاده‌نشود، نه‌آسرون (=موبد) ونه‌ارتشتار (=سپاهی) ونه‌واستر-یوش (=کشاورز). چه درآن خانه زاده شود کاهندهٔ آفرینش [که آفرینش هرمزد را بکاهد]، فاسد کننده [که امور را تباه کند] ، همه‌کاره [که امور بسیاری را آغاز کند ویکی را به فرجام نیاورد].

۷ــ ... مبادا که هوم تورا ببندد، آن گونه که تور افراسیاب را به میان یک سوم این زمین بست ...

دراین‌جا دربرابر سه طبقه هرمزدی آسرون ، ارتشتار و واستریوش ، ازسه طبقه اهریمنی کاهندهٔآفرینش (اوستا-dahaka)فاسد کننده (اوستا:-mūraka) و همه‌کاره (اوستا-pouru.saraδa)نام برده می‌شود که با متن روایت هماهنگی دارد .

ــ در شایست نشایست ، فصل ۱۲، که از تقسیم گوشودا صحبت می‌شود، زبان و آرواره و چشم چپ به ایزدهوم اختصاص دارد .

ــ نیز نک: صد دربند هش (در ۲٦) .

۲۷

۱ــ خونیره xwanirah (اوستا xvaniraθa) ادبیات دینی زردشتی

کرهٔ زمین را به هفت اقلیم (=کشور) تقسیم می‌کند که بزرگترین آن خونیره نام دارد که خود به‌تنهایی برابر شش اقلیم دیگر است و بـه اقلیم میانی معـروف است. گرشویچAHM.p.176این واژه را مرکب از -xva و-niraθa می‌گیرد و احتمال می‌دهد که جزء دوم آن باniramišn فارسی میانه به معنی «لایه و طبقه» مربوط باشد و آن را رویهم «خود بنیان شده»، «بی‌ستون» معنی می‌کند .

۲ــ «پراهوم» parāhōm مخلوطی از شیرهٔ هوم ویک گیاه دیگر (معمولا انار) باآب‌است. در مـراسم یسنه دوبار پراهوم تهیه می‌شود وبـرای پراهوم دوم، حتماً باید از شیر نیز استفاده شود .

۳ــ «همستگان»hamistagānاغلب متون پهلوی (دینکرد مدن ص ٤٤١، روایت پهلـوی ص ۲۰٦، بندهش ص ۲۰٥) همستگان را جایـی در ستاره پایه می‌دانند و آنرا مکان مردمانی می‌انگارند که میزان گناه و ثوابشان برابر است. دادستـان دینی در پـرسش ۳۲ از همستگان گناهکـاران نام مـی‌برد و آن را نخستین طبقه از سه طبقهٔ دوزخ می‌شمارد :

۱ــ سی و دوم پرسش آن پرسید که دوزخ به‌کدام سو و کدام زمین و چگونه است؟

۲ــ پاسخ این‌که جای روان گناهکاران پس‌از فرومردن تن به سه مرز است. ۳ــ یکی که همستگان گناهکاران خوانده شودوبه‌بدی بیشتر وزیادتر از نیکی‌آمیخته استوجای سهمگین وتاریک وگنده‌و بسیار بدی است.

ودرپرسش ۱۹ (بند٤) به همستگان پرهیزکاران اشاره می‌کند.

... و روان پرهیزکاران به بلندی از پل بگذرد . اگر همستگانی <باشد> تا بدانجا <رود> که او را گاه است .

برای آگاهی از اشتقاق لغوی واژهٔ همستگان نکـ : مقالهٔ.

Avestisch həməmyāsaiite und pahlavi hmystkʾnʾ,

٤ــ دعای اشم وهو از دعاهای باارزش و ارجمند دین زردشتی است.میزان ثوابی که از خواندن این نماز حاصل می‌شود ، برحسب موقعیت تفاوت می‌کند. صد درنثر (در ۸۰) نیز به‌این اختلاف اشاره می‌کند .

۱ــ اینکــه وقتیست کــه یکــ اشم وهو بخوانــی کرفهٔ او ده چندان بود ۲ــ وقتیست که یکــ اشم وهو بخوانــی کرفهٔ او صــد چندان بود ۳ــ وقت بود کــه یکــ اشم وهو بخوانی کرفهٔ او چنــد هزار بود ٤ــ وقت بود کــه یکــ اشم وهو بخوانی کرفهٔ او چند ده هزار بود ٥ــ وقتست که یکــ اشم وهو بخوانی کرفهٔ او چندانست که قیمت ایــن جهان ٦ــ امــا آن اشم وهو کــه ارزش چند ده است آنست که چون نان خورند بگویند ۷ــ و آنکه ارزش چند صد است که بعد از آن خوردن بخوانند ۸ــ وآن که ارزش یکهزار است آنست که از خفتن از پهلو در پهلو گردی و درست بخوانی ۹ــ آنکه ارزش ده هزار است آنست که چون از خــواب برخیزی و بخوانی ۱۰ــ و آنکه ارزش قیمت این جهانست آنست که دروقت جان کندنبخوانند چه اگر خویشتن نتواند خواندن دوستان و خویشاوندان در دهن او دهند ۱۱ــ چه اگر دوزخی بود همستکانی شود و اگر همستکانــی بود بهشتی شود واگر بهشتی بود گروثمانی شود.

ــ نیزنکــ: صد دربندهش (در۲۷).

۲۸

۱ــ استویهاد/استویداد: astwīdād/astwīhād «جداکنندهٔاستخوان»، دیو مرگــ است و با «وای‌بد» یکــی گرفته شده است. او به کمکــ ویزرش دیو و دیو خشم روان مردگان را تا پل‌چینود همراهی مــی‌کند و روان گناهکاران را از آن‌جا به دوزخ می‌کشاند .

۲ــ در صد دربندهش (در ۳۸) دربارهٔ به تاخیر نیفکندن کار ثواب وبه‌موقع انجام دادن آن آمده است :

۱ــ که این سخن در دین پیداست که دادار اورمزد زراتشت را گفت که هرکار و کرفه که خواهی کردن باز فردا میفگن و انــدر آن کوش که اندر وقت بکنی و اندیشه مکن که بعد ازین بکنم ۲ــ چــه

باشد که روزگار ترا بنگذارد کـه آن کرفه بکنی به مینوان پـادافراه باشد بگویند کـه کرفه در دل داشتی در ساعت چـرا نکردی و بـه جایگاه بگذاشتی ۳ــ پس ترا پشیمانی سود ندارد .

۳ــ از بررسی متون (روایت فصلهای ۲۸ و ۴۲، وندیداد فرگرد ۷ بند ۴۱ و شایست نشایست فصل ۸ بند ۳) چنین نتیجه می‌شود که الف ــ میزان دارایی افراد در جامعه مشخص بوده است و این میزان برحسب موقعیت اجتماعی آنان میان حداقلی که سیصد استیر است (روایت فصل ۴۲) و حداکثری کـه سه هزار استیر است (روایت فصل ۲۸) در نـوسان است. بـ ــ بـه جـز مـوبـدان کـــه مـی‌توانستند تـــا سه هـــزار استیر داشته بـــاشند (ونـدیـداد ۷/۴۱)، دیگران می‌بایست مازاد بر سیصد استیر را به خیرات بدهند و اگـر چنین نمی‌کردند، اجازه نداشتند که دارایی خود را سرمایه کشاورزی و دامداری قرار دهند (روایت فصل ۴۸). جــ به جز موبدان، کسانی که میزان دارایی آنها به سیصد استیر نمی رسید، مجاز بودند که حداقل زندگی را از راه شکار به دست آورند (شایست نشایست ۸/۳).

۴ــ «خواستهٔ او را به قصر شاهی بازگردانند (=جزء اموال خالصه کنند)» درتــرجمهٔ: xwāstag ō šahīgān kunēd آمـده است.این اصطـلاح در اثوگمدئچا (بند۵۴) نیز آمده: xwāstag abāz ō šahīgān nihēnd جاماسب‌آسا(A.p.37) آن‌را«خواسته به خزانه باز نهند» و عفیفی (اثوگمدئچا ص ۱۳) آن را «خواسته به شایگان نهند» ترجمه کرده‌اند .

šahīgān به‌معنی «قصر و کاخ» است و باتوجه به عبارات پیش از آن ، برگردان یاد شده مناسب‌تر به‌نظر می‌رسد .

در دینکرد (مدن ۵۱۵) نیز مطلبی شبیه روایت آمده است :

چـه دریکـ روز <اینها> ممکن است بشود کـه مرد در روز کارگر سالمی باشد و امیدوار بـه زنده بودن ، اکنون و دیرزمان . قبل از شش ساعت بیمار و کاملا ناامید شود و پیش‌از شب بمیرد و باشد که روز سوم دیگر زنده نباشد، چون به زمین آمیزد ، خاکـ شود .

نیز صد در بندهش (در۲۸):

... ٤ــ اندر دین پیداست که دادار اورمزد زراتشت را گفت که به کار کرفه جهد کن و تخشاباش و بر جوانی تندرست اعتماد مباش و بر مال و خواسته شاد وستاخ مباش که مردم تواند بودن که به یک شبانروز به خاک باشد و همهٔ مال‌وخواسته نیست شود. ٥ــ چه تواندبودن که‌بامدادبامال‌وخواسته وبه‌نعمت وحشمت‌باشد.چاشتگاه پادشاه بر وی خصم گیرد، اورا بنشاند و نماز پیشین مال و خواستهٔ او غارت کند و نماز دیگر اورا بخواهد کشتن و بینداختن تا سگ و کلاغ اورا بخورند و نیم شب همه خاک بوده باشد . ٦ــ پس بدان چیز که به‌یک روز و شبان بدین سال (=سان) می‌شود چه اعتماد برو شاید کردن ٧ــ باید که رنج بر چیزی نبرند که آن ناچیز شود و هیچکس رنجی بر وی نتواند نمودن جز کردار بر خویشتن.

٥ــ مطلب روایت،با آنچه در اثوگمدئچا (بند ٨٤) آمده است، قابل‌مقایسه است:

اسب خاک شود، گاو خاک شود، زر و سیم خاک شود ، مرد دلیرکارزاری خاک شود . همهٔ تن مردمان باخاک آمیزد . <تنها> این یک با خاک نیامیزد: مردی که در گیتی پرهیزکاری را بستاید یا به پرهیزکاران، نیکان چیز دهد .

نیز نک: -AVN. p. 101

۲۹

۱ــ واژه‌ای که «پدرزن» ترجمه شده است به صورتهای [illegible] (ص ۹۷ س ۹)، [illegible] (ص ۹۹ س ۹)، [illegible] (ص ۹۹ س ۱۱و۱۰) در متن آمده است. به‌نظر می‌رسد که املاهای مذکور همه برای [illegible] (پهلوی: xwasur فارسی نو: خسر) باشد. در اوستا (مهریشت بند ١٦)-xvasura به‌معنی «پدر

زن»دررابطه باپیمانی که‌میان پدرزن وداماد بسته می‌شود، به کـار رفته است. احتمال دارد که صورتهای یادشده، معرف گونه‌های گویشی واژهٔ مذکور باشد .

۲ـ متن: [Pahlavi script] به [Pahlavi script] (mōɣān handarzbedīh) تصحیح شد .

۳ـ در صد دربندهش (در ۲۹) دربارهٔ حق پدر و مادر نسبت به فرزند ، پدر زن به داماد و آموزگار به‌شاگرد آمده است:

۱ـ و اندر دین پیداست که هرگز فرزند حق مـادر و پدر بـه نتواند گذاردن ونه داماد حق پدرزن از جهت آن که فرزندی که ناچیز باشد به انبازی پدر و مادر اورا در وجود آید ۲ـ پس پروردن چیزها آموختن از نیستی نگاه داشتن به‌بین که چند منت باشد پدر و مادر بروی... ٦ـ پس کسی دختری که از جان خویش عزیز باشد با مال و خواسته که درخورد باشد از خویشتن بازگیرد و به مردی دهـد به‌بین که چند حق بدان داماد باشد. ۷ـ وچون ازآن دختر چندفرزند در وجود آید که پیوند آن تا رستاخیز به‌پیوندد و هرکرفه که کنـد ایشان هم بهره و هم نصیب باشد ... ۱۰ـ و همچنین هیربدی که چیزی به کسی آموزد و اورا از کـار و کرفه کردن آگاه کند آن‌کس هرگز حق هیربد به نتواند گذاشتن به‌سبب آن‌که همچنان که مادر و پدر فرزند پرورند و بزرگـ بکنند و از نیکـ و بد نگاه دارند ، آن هیربد کودکـ را از کار و کرفه آگاه کند و روان وی بهشتی کند۱۱ـ حق هیربد برآن‌کس اوراچیزی آموخته باشد، بیشتراست که حق پدرو مادربرفرزند. ۱۲ـ چه‌پدرومادر تن‌بپرورند وهیربدروان۱۳ـ چنان‌که روان ازتن بهتر است همچنان هیربد که فرهنگـ آموزد روان پرورد و از نیکـ و بد آگاه کند به‌بین تاآن‌که تن پرورد چند بهتر است .

۳۰

۱ـ در صد دربندهش (در ۳۰) دربارهٔ منع فروش برده به جد دینان» آمـده است:

۱ــ و اندر دین پیداست که بندهٔ پرستار چون بخرند بعدازآن بــه جددینان نفروشند ۲ــ و اگــر بــفروشند بعداز آن هرگناه کــه می‌کند آن‌کس که فروخته باشد هم نصیب باشد .

۳۱

۱ــ سبب جداشدن فره را از جم، دست زدن او به گناه مــی‌دانند. نیبرگ (دینهای ایران باستان ص ۸۵) بنابر تفسیری که از یسن ۳۲ بند ۸ مــی‌کند ، گناه اورا «آموزش خوردن گوشت گاو بــه مردم» می‌داند و اورا بنیانگذار جشن کشتن گاو می‌شمرد (ص ۲۰۱). در یشت ۱۹ (بند ۳۱ تا ۳۸) آمده است که فره در سه مرحله از جم دور می‌شود به‌طوری که او نیروی فرمانروایی بر روی زمین را ازدست می‌دهد و سبب آن را «به گناه دست زدن جم» می‌داند ، ولی نوع گناه را بیان نمی‌کند. در روایت پهلوی، گناه جم ادعای خدایی کردن است و گفتگو از خوراندن گوشت نیست. او با دیوان نبرد می‌کند تا آنها را از تشویق کردن‌مردم به کشتن گوسفند باز دارد . دادستان دینی (پرسش ۳۷، بندهای ۱۹ و ۲۰) نیز گناه جم را «ادعای خدایی کردن او می‌داند».

هنگامی‌که جم از دروج فریب می‌خورد از بندگی هرمزد سر باز می‌زند وآرزوی برتر خدایی می‌کندوآفریدن مخلوقات رابه خود نسبت می‌دهد وبا این‌دروغگویی، شکوه وفره از او دور می‌شود وبه دست دیو مردمان دریده می‌شود.

۲ــ صد دربندهش (در۳۱) دربــارهٔ ارزشمندی توبه‌کردن چنین می‌گوید:

۱ــ اندر دین پیداست که پتت کردن چنان قیمت و ارجمنداست که زراتشت اسفنتمان چو به‌هم‌پرسئه‌دادار اورمــزد بود، گفت: روان آن‌کس مــی‌باید که بینم کــه در جهان در هیچ‌کس چــون خویشتن نشناخت به ظلمت و حشمت ۳ــ پس ایزد تعالی از نیمهٔ دوزخ روان جمشید را بخواست ۳ــ چون می‌آمد به زانوی مــی‌رفت مــانند کسی کــه مبتلا باشد و پای ندارد و جامــهٔ دریده و کهنه و خلق پوشیده

داشت ۴ـ وچون امشاسفندان را بدید از شرم امشاسفندان به گوشه‌ای بنشست اندوه کن، درمانده ۵ـ پس زراتشت اسفنتمان پرسید کین روان کیست چنین شرمسار و اندوه کن و درمانده و بدرین و بیدزمی (= دژمی) و متحیری و بیچارگی ۶ـ دادار اورمزد گفت این روان جمشید ویونگهان است که من این دین که تو درجهان روا خواهی کردن بدو نمودم، نپذیرفتی و درخویشتن تکبر آوردی و به گفتار دیوان فریفته شد و گفت آسمان و زمین و ماه و ستاره و هرچه در گیتی هست من داده و آفریدگار همه منم ۷ـ نه آن‌که اورا این قدرت توانست بودن که از وی پرسیدمی که ایزد تعالی این چیزها چگونه داد، هم ندانستی گفتن ۸ـ چون این سخن محال‌گفت و باندیشید ورج و خورهٔ کیان ازوی بشد به دست ضحاک کویف کشته شد ۹ـ روان بدین صفتست که تو می‌بینی ۱۰ـ و از همهٔ چیزها که در عالم کرد هیچ بتر از آن نبود که دین بدو نمودم وگفتم در جهان روا بکن و نکرد .

۳ـ نیز نک: مینوی خرد (پرسش ۲۶، بند ۳۳) و تعلیقات مربوط .

۴ـ صد دربندهش (در ۳۱) نیز پادشاهی جمشید در همستگان را تایید می‌کند :

... ۱۱ـ چون جمشید این سخنها بشنید زراتشت اسفنتمان را گفت از گفتار دیوان پرهیز وخویشتن نگاه‌دار و دین بپذیر و در جهان روا بکن چه از همهٔ کارها این بهتر است ۱۲ـ ایزد تعالی اول این دین به من نمود و فرستاد و من از فریفتگی و نادانی که بودم نشنیدم و دین نپذیرفتم و آن‌که می‌بایست که داناتر باشم به‌گفتار دیوان فریفته شدم و به راه دیوان ایستادم و گفتم عالم و خلایق و هرچه در عالم است من دادم تا خوره و پادشاهی از من بشد وتیره به هلاک و روان به دست دیوان افتاد و گرفتار شد ۱۳ـ و گفت زراتشت ترا اندرز می‌کنم که نه به‌تنگی و نه به فراخی و نه در آن وقت که بیم و ترس باشی و نه آن وقت که در مال و نعمت ، دین

از یاد باز مکن و سخت دار و از دست مگذار تا درین نمانی کــه من مانده‌ام ، که عالم بــرپای مانده است از بهر دین مانده است ۱۴ـ واگرنه آدمی آدمی را بخوردی، راهها مقطع شدی و کشت و ورز و آبادانی برخاستی و آهرمن دیوان بر جهان مسلط شدندی و عالــم نیست و ظلم کردی و پادشاهی نبودی ۱۵ـ چه دین در شاه بسته است و پادشاه در دین ۱۶ـ چه هر پادشاهی که دین ندارد و به‌ظلم کــردن مشغول شود پس پادشاهی پــاینده نبودی و دین در قــوت پادشاه تواند شدن ۱۷ـ این دو قوت است که اگر یک ساعت عالم بی‌یکی نباشد عالم زیــر وزبر شود ۱۸ـ چــون جمشید این سخن بگفت و از آن گناه که اورا جسته بود پتت کرد و تجریر و تشویر و پشیمانی خورد بران گناهها خویشتن مقر آمد ، ایزد تعالی او را بیامرزید و از آن رنج و بلا برهانید و پادشاهی همیستانی بدو داد از سبب آن‌که گناه او را جسته بود، پتیت کرد.

۳۲

۱ـ در صد در بندهش (در ۳۲) دربارهٔ دوزخی کردن روان توسط اهریمــن آمده است :

۱ـ اندر دین پیداست که آهرمن دیوان که جمله مال و خواسته زیان آورند گویند هیچ زیــان بدو نکردیم ۲ـ و چــون روان کسی دروند و دوزخی بکنند و به‌سوی خویش کشند گویند که اکنون به خلق اورمزد زیانی بکردیم .

۳۳

۱ـ در صد دربندهش (در ۳۳) دربارهٔ نشست و برخاست نکردن با بدان، آمده است :

۱ـ اندردین گوید با مردم بدنام و بد کردار نباید نشستن و

دوستی نباید کردن و از خوردن و گفتن ازیشان دور باید بودن ۲ــ چه دل بهدینان مانندهٔ آینه باشد افروخته پاکیزه و به کمتر چیزی بدو رسد زنگ بردارد وتباه شود ... ٤ــ ومردم بد که دوست باشند در آن کوشند که تن و روان دروند کنند همچنان خویشتن کنند که دشمنی باشد در آن کوشند که با تن مردمان زیانی بکنند ٥ــ پس‌از دوستی و دشمنی ایشان دور باید بودن ٦ــ تا توانند کردن ازیشان پرهیز کنید و حلیمی نمایید که ما دوست شماییم تا از نیک و بد ایشان ایمنتر باشیم و اکنون همه کاری به اندازه می‌باید کردن.

۳٤

۱ــ در صد دربندهش (در ۳٤) دربارهٔ سن ازدواج دختر آمده است:

۱ــ و اندردین پیداست که دختر تا نه ساله نشود به شوهر نباید دادن و نامزد کسی نباید کردن ۲ــ و تا دوازده سال شود پس به شوهر باید دادن چه گناه باشد .

۲ــ سنت زردشتی از پنج دسته زن نام می‌برد که بنابر درجهٔ اهمیت عبارتند از:

الف ــ پادشاه زن ب ــ چکرزن ج ــ ایوک زن د ــ سترزن هـ ــ خودسر زن پادشاه زن به دختری اطلاق می‌شود که بارضایت خود و پدر و مادرش ازدواج کند و مرد حق ندارد بدون رضایت او، زن دیگری بگیرد مگر درموارد خاصی . برای آگاهی بیشتر نک: فرهنگ بهدینان صفحه ۲۱۵ تا ۲۱۸ .

۳ــ صد دربندهش (در ۳٤) دربارهٔ گناه فرمان نبردن زن از شوهر و پسر از پدر، چنین می‌گوید :

... ۳ــ و هرزنی که چهار بار گوید به شوهر خویش من ترا نخواهم و زن تو نباشم یک شبانروز هم برین سخن باشد مرگرزان دوزخی باشد. ٤ــ هرزنی که فرمان شوهر نبرد، آنچه شوهر فرماید

نکند، اورا بدان شوهر هیچ حقی و بهره نرسد که خواهد . اگر نان و نفقه ندهد گناهش نباشد ... ۷ـ و چون پسر سه بار جواب پدر بازدهد و فرمان پدر نبرد مرگرزان باشد. کشتن واجب بود به دین.

٤ـ صد دربندهش (در۳٤) شرایط طلاق را اینگونه بیان میکند:

... ۸ـ و بهدین مازدیسنان نشاید که زن رها کنند. ۹ـ وطلاق نیفتد مگر به چهارچیز. ۱۰ـ یکی آنکه بستره شوهر خویش ببرد و بیرسمی کند و ناشایستی ازو پدیدار آید. ۱۱ـ و دوم آنکهدشتان پنهان کند و شوهر نداند . ۱۲ـ و سیوم آنکه جادوی کند وآموزد. ۱۳ـ و چهارم آنکه فرزند ازش نزاید .

۳۵

۱ـ خرسهپا که درمیان دریای فراخکرد قرار دارد، دارای ویژگیهایی است ، ازآنجمله دارای سهپا، شش چشم ، دوگوش و یک شاخ است. در بندهش (ص ۱۵۱ س ۸) آمده است که هرگاه این خر، گردِ دریای فراخکرد بیاید و گوشش را تکان دهد، تمام آب دریای فراخکرد بهلرزه میافتد . برای آگاهی بیشتر نک : مینوی خرد ، صفحهٔ ۱٤۱ تا ۱٤۳ .

۲ـ برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک: بندهش، صفحهٔ ۱۱۵ و ۱۱۶ .

۳۶

۱ـ ایسدواستران: isadwāstarān ایسدواستر بزرگترین پسر زردشت و نمایندهٔ طبقه موبدان است. فروهر او در یسنها (های ۲۳ بند ۲ و های ۲۶ بند ۵) ستوده شده است. او در انجمنی که در رستاخیز تشکیل میشود (=انجمن ایسدواستران)، پاداش و کیفر مردمان را میدهد .

۲ـ تور برادروش کرپ tūr brādarōš ī karb (متن: ...۱۱۳ .

در دستنویس MR_1 و J به‌جای ۱۱۴ : ... داده‌اند؛ به ۱۱۴ ... تصحیح شد.

نویسنده به‌مناسبت همسانی آوایی میان ... karb : کرپ (روحانی مخالف زردشت) با ... karb :پیکر، تن" و همسانی معنایی karb پیکر، تن با ۱۱۴ tan :تن، واژهٔ ۱۱۴ را به‌جای ... آورده است.

۳ــ درخواستِ بی‌مرگی زردشت از هرمزد در فصل سوم زند بهمن یسن نیز آمده است. در آنجا هرمزد خرد همه‌آگاه را به‌شکل آب‌بر زردشت عرضه می‌کند و زردشت آن را می‌نوشد و خرد همه‌آگاه در او می‌آمیزد و هفت شبانروز با خرد هرمزدی به‌سر می‌برد و آنچه را که باید در زمین هفت کشور می‌بیند و ...
نک: زند بهمن یسن، فصل ۳ و صد دربندهش، در ۳٦ .

۳۷

۱ــ ریختن آب بر آتش سبب خاموش شدن آتش می‌گردد و از این‌رو گناهی نابخشودنی است. این معنی در صد درنثر (در ٤۸) نیز تصریح شده است:

> ۱ــ این‌که چون دیگ پزند، آب دوبهره سه یکی تهی بایدکردن. باید که سه یک دیگ تهی بود تا اگر وقتی که دیگ بجوشد به‌سر بر نشود و آب در آتش نشود. ۲ــ چه اگر نه چنین کنند و آب در آتش شود هزار ودویست درم سنگ گناه بود. پس نگاه باید داشتن تااین گناه نجهد .

۲ــ «رها کردن به حال خود» درترجمهٔ: adwdād (متن: ...)
این واژه دراوستا-aδwa . dātay است. بارتلمه جزء اول ترکیب را از adwan / aδwan به معنی «راه» می‌داند و ترکیب را «در راه قراردادن» معنی می‌کند . در واژه‌نامهٔ وندیداد (ص ۲۸۲) ، اصطلاحی فنی و به‌معنی «غذای نامناسب به حیوانات دادن» معنی شده است. معنی بارتلمه باتوجه به اشتقاق لغوی واژه درست است. به‌نظر می‌رسد که این گناه باتوجه به موارد کاربرد خود ، معانی مختلف دارد. دراین فصل از روایت معنی بالا و در فصل ٤۲ معنی «نیاز و مضیقه» مناسبتر به‌نظر می‌رسد .

۳ــ دشت: diš̆t (اوستا: diš̆tī-) واحد اندازه‌گیری، برابر یک وجب کوچک است.

۴ــ «مستراح» در ترجمهٔ پهلوی: pēš-rīdān.

۳۸

۱ــ «جبران گناه» در ترجمهٔ: ham-tōzīgīh (متن: [illegible] به [illegible] تصحیح شد).

۲ــ دربارهٔ همادین درصددربندهش (در ۶۶) آمده است:

۱ــ اندر دین گوید که اگر کسی همادین بفرماید پشتن‌بدان سبب تا آن‌گناه ازوی بشود ممکن نیست الا که بدین گیتی دل‌خصم را خوش کند و از وی آمرزش خواهد و ازآن درگذرد ۲ــ واگرنه به چینود پول این عقوبت که نوشتم بروی رسد.

۳۹

۱ــ درمورد ثواب خواهر یا دختر به شوهردادن درصد دربندهش (در ۶۴) آمده است:

۱ــ و آن‌چه پرسیده بودند که کرفهٔ آن‌که دختر یا خواهر جهاد بکنند به شوهر دهند چون باشد بدانند که به‌دین در گوید که هرچه که کس باشوی داده یا به‌کس دهند کرفه مزدی سخت بزرگ گویند خاصه که به وهان وارزانیان دهند وصلت کردن ودختر و خواهر به شوهر دادن الا به ارزانیان و وهان و اگرنبه خود به کسی دهد.

۲ــ دربارهٔ چگونگی رفتار زن نسبت به شوهر در صد در نثر (در ۵۹) آمده است:

۱ــ این‌که در دین به اویزه مازدیسنان زنان را نیایش کردن نفرمودند ۲ــ که نیایش ایشان آنست که هرروز سه بار بامداد نماز پیشین ونمازشام‌درپیش شوهرخویش بازایستند ودست‌به‌کش‌کنندو

گویند که ترا چه‌اندیشه است تامن‌آن اندیشم وترا چه می‌باید تامن آن گویم و ترا چه می‌باید تامن آن کنم که فرمایی. ۳ـ هرچه شوهر فرماید آن روز بر آن بباید رفتن ٤ـ والبته بی‌رضای شوهر هیچکاری نکردن تا خدا از آن زن خشنود باشد ٥ـ چه خشنودی ایزد در خشنودی شوهر پیوسته است چه هرگاه که فرمان شوهر کارکنند در دین اورا اشو خوانند واگرنه اورا جه خوانند.

ـ نیز نکـ: صددر بندهش، در ٦٩

۲ـ زوتی (=یک زوت) و هاوناني (= یک هاونان) در ترجمهٔ: zōtē ud hāwanānē (متن: [illegible] [illegible] به [illegible] [illegible] [illegible] د تصحیح شد). زوت و هاونان دوتن از هفت تن موبد مأمور تهیهٔ شیرهٔ هوم هستند.

٤٠

۱ـ دربارهٔ ثواب نیایش ماه در صد دربندهش (در ٥٦) آمده است:

۱ـ آن‌چه از جهت ماه نیایش پرسیدند بدانند که دادار اورمزد هرنیکی به مردمان گیتی دهد به ماه ورجاوند بسپارد و ماه آن نیکویها به مردمان بخشد ۲ـ پس می‌باید که هرکسی چون ماه نو شود ماه نیایش بکنند تا آن نیکویها زودتر و پیشتر بر وی رسد و در آن ماه روزیش فراختر بود ۳ـ و برمردمان واجبست هر نو ماه نیایش‌کردن وایفیت‌خواستن ٤ـ چه هیچ امشاسفندی بیاری زودتر نرسد که ماه ورجاوند و هرحاجتی وایفیتی ازوی خواهند زودتر برسند.

ـ نیز نکـ: صد دربندهش، در ٥٥.

٤١

۱ـ سگ دید:sag-dīd مراسمی است که برای کسی که درگذشته است،

اجراء می‌شود و آن نشان دادن جسد به‌سگ چهار چشم ــ سگی با دو نقطه شبیه چشم در بالای چشمها ــ (اوستا:-čaθru.čašma) است. برای این کار دلایل گوناگونی ذکر می‌شود ازجمله این‌که دستهٔ خاصی از سگها دارای این خصوصیت هستند که می‌توانند وجود یا عدم حیات را در مرده مشخص سازند. اگر شخص مرده باشد ، سگ مستقیماً بدو نگاه می‌کند و درغیر آن ، به هیچ صورت نظر نمی‌افکند. برای آگاهی بیشتر ، نک: RCCP. pp. 58-62

۲ــ «منکر و نافرمانبردار» در ترجمهٔ: nakkīrāgar ud asrūdār (متن: [illegible] به [illegible] تصحیح شد).

اصطلاح نافرمانبردار در شایست نشایست (فصل ۱۲ بند ۲) به صورت asrūšdār آمده است :

«کسی از مردان نافرمانبردار که دستور ندارد، به بهشت نرسد»

به‌طورکلی نافرمانبردار کسی است که برای راهنمایی در اموردینی، دستوری برنگزیده است .

ــ درمورد گناهان مرگ ارزان در صد دربندهش ، (در۳۷) آمده است:

۱ــ و آنچه پرسیدند که مرگرزانها کدام بترست ۲ــ مردکشتن، جادوی آموختن یا زهر خوردن و نسا در آب و آتش افگندن و نسا خوردن و ستر شکستن و زن ازکسان بستدن و آتش ورهرام بکشتن و نسا در زیرزمین نهادن و غلام بارگی کردن و راه زدن. این مرگرزانها است که چون این گناهها جسته باشد دوزخی باشند وتا رستاخیز روان او از دوزخ بیرون نیاید .

۴۲

۱ــ «دامداری» درترجمهٔ:pasuš.hōrūnīh(اوستا:-pasuš.haurva) دراصلpasuš-hōrūn سگ نگهبان گله بوده است. دراین‌جا به معنی «کسی است که از رمه وگله نگاهداری می‌کند» یسن ۱۰ بند ۲۰ و۲۹ بند ۲ این معنارا تایید می‌کنند.

حافظ گله [pasuš-hōrūn= نگهبان گله] آنکه برای ما خوراک‌ــ افزایش دهد.

و نگهبان گله از آنجا آشکار شود: «کسی‌که گوسفند را افزایش دهد».

۲ــ نک: یادداشت شمارهٔ ۳ فصل ۲۸

۳ــ نک: یادداشت شمارهٔ ۲ فصل ۳۷

٤ــ «آشکارا» در ترجمهٔ: nīšag (متن: ادرس‌وا) از مصدر nīšīdan به معنی «دیدن)».

٥ــ درمورد شرایط بازرگانی کردن در صد دربندهش (در ۳۸) آمده است :

۱ــ بازرگانی کردن در دین چنان گوید آن بهتر باشد که در شهری چیزی بخرند و به شهری برند و باز به سرمایه برگیرند ، باقی ده یکی به‌کار و کرفه کنند. ۲ــ چون به شهری خویش چیزی بخرند و به‌سود باز فروشند ، گناه باشد ... ٦ــ و زر به‌سود دادن اندردین گوید که چون کسی را سرمایه باشد و بهدینی به رنج رسد ، بدو دهد و سودی برسر آن گیرد همچنان باشد که به هدیه داده باشد و نشاید که از آن سود دیگرباره به سود دهد چه گناه باشد.

٤۳

۱ــ «ارتباط نامشروع داشتن» در ترجمهٔ: rawišn kardan (اوستا: upaētay-) واژهٔ اوستایی مرکب از پیشوند -upa و ریشهٔ -ay به معنی رفتن است. این واژه در بند ۱۵ از فرگرد ۱٦ وندیداد آمده است وبرگردان پهلوی آن "pad abar rawišnīh" است.

٤٥

۱ــ ایرانویج: ērān-wēz (اوستا: -airyana-vaējah) سرزمین

اصلی واولیهٔ ایرانیان پشت رودخـانهٔ جیحون، یعنی در خوارزم، شمـال‌سغد-یانه و مرگیانه قرار داشته است (دینهای ایران باستان، صفحهٔ ۳۲۶ و ۳۲۷) . در اوستا (وندیداد، فرگرد ۱ بندهای ۱و۲) ایرانویج در کنار رود داییتی، باده ماه زمستان و دوماه تابستان، است. همین ویژگیها در مینوی خرد (پرسش ۴۳ بند ۱۸ تا ۲۰) برای ایرانویج آمده است.

٤٦

۱ـ هرمزد آفریدگان را از روشنی خویش می‌آفریند. مینوی خـرد (پرسش ۸ بند ۷) به دعای زروان بی‌کران در امر آفرینش اشاره می‌کند.

آفریدگار هرمزد این آفریدگان و امشاسپندان و مینوی خرد را از روشنی خویش و به‌آفرین (=دعای) زروان بی‌کران آفرید.

۲ـ اغلب متون (فروردین یشت بند ۲، دینکرد مدن ص ٤٤۱ ، بندهش ص ۱٦ س ۱۵ ومینوی خرد پرسش ۸ بند ۷) گوهر آسمان را از آهن که همان الماس درخشان است می‌دانند، تنها روایت گوهر آسمان را آبگینهٔ سفید ذکر می‌کند که ظاهراً همان الماس درخشان است.

۳ـ متون پهلوی، اغلب آسمان را بی‌ستون و قائم به‌خود می‌دانند.

ـ بندهش (ص ۱۹۰س۹):

آسمان بـی‌ستون، در جهان مینوی قـرار گرفته ، دورکرانه ، روشن، از گوهر خماهن .

ـ زادسپرم (فصل ۳٤، بند ۲۰)

... نخست که آسمان را قرار دادم، بدون ستون، بدون نگهدار که از هیچ سوی آن را نگاهداری مادی نیست .

٤ـ فره: (پهلوی: xwarrah اوستا: -xvarənah) درخشش‌نیروی هرمزد آفریده است که در خدایان، فـرمانروایان خوب و پهلوانـان شکوفا مـی‌شود . نیبرگ (MP. V. 2 . p. 221) به فره‌دیگری که‌آن‌را «عنصرکیهانی» می‌داندو گوهر زمین ازآن است، اشاره می‌کند.

۵ـ مینوی خرد (پرسش ۴۳ بند ۱۰) نیز زمین را درون آسمان به زردهٔ میان تخم مرغ تشبیه می‌کند:

و شباهت زمین درمیان آسمان مانند زرده است میان تخم .

۶ـ «پای عقب و جلو» در ترجمهٔ: paidištan ud frabd (متن:) که به ترتیب از اوستایی: -paiti.štana و fra.pad است.

۷ـ برای بازگشت زمین به ستاره پایه در زمان فرشگرد نک: فصل ۴۸ بند ۹۸ تا ۱۰۰ همین کتاب.

۸ـ دریای فراخکرد یا ورکش(اوستا: -vouru.kaša)در کنارهٔ البرز واقع است و یک سوم زمین را دربرمی‌گیرد . نیز نک: پژوهشی در اساطیر ایران ، صفحهٔ ۱۰۱ تا ۱۰۴ .

۹ـ بندهش (ص ۱۷ س ۱۲) منشأ آب را از گوهر آسمان می‌داند:

دوم آب را از گوهر آسمان آفرید ، به اندازهٔ مردی که دو دست برزمین هلد (=قرار دهد)، بادست و پای رود و آب تا شکمش بایستد .

۱۰ـ متن بندهش (ص ۷۵ س ۴) با روایت یکسان است:

این نیز گوید: آب که آلودگی آن کم و زوهرش بیش است <به> سه سال به سرچشمه (=فراخکرد) رود ، آن‌که آلودگی و زوهرش راست است به شش سال باز رسد . آن‌که آلودگیش بیش و زوهرش کم است، به نه سال باز رسد.

۱۱ـ بندهش (ص ۱۸ س ۱۲) دربارهٔ آفرینش گیاه می‌آورد:

چهارم گیاه را آفرید. نخست به میان زمین بررست چندنای بالا، بدون شاخه، بی‌پوست و بی‌خار، تر وشیرین و زور همه سرده گیاهان را در سرشت داشت.

۱۲ـ در بندهش (ص ۱۲۴ س ۸) نیز جای هوم سپید در دریای فراخکرد ذکر شده است :

به‌دین گوید: که هوم سپید را که درخت گوکرن خوانند ، به دریای فراخکرد به آن ور (=دریاچه) ژرف رسته است ، درفرشگرد

سازی اندر باید، چه از آن انوشی (=داروی بی‌مرگی) آرایند.

۱۳ــ «و آسودگی آن از آب زوهــر وکود کــامل است» بــرگــردان u-š āsānīh az āb ud zōhr ud sargun ī pāk. است.

عبارت درمتن پهلوی بدین شکل آمده است:

ــ نیبرگ (MP.V.1,p.94) را به تصحیح کرده و با واژه بعدی sargun ī pāk. (MP.V.2,p.173) «سرگین پاک» خوانده است.

ــ ا. ویلیامز در مقالهٔ خود زیر عنوان A Strang Account of the World's Origin عبارت را

u-š āsānīh az āb zōhr burdan tā pāk bawēd.

خوانده و «و آسودگی آن ازآب زوهر بردن است تا پاک باشد» معنی کرده است. باتوجه به‌این‌که دو دستنویس MR_1 و J برای واژهٔ مورد بحث ضبط را داده‌اند، می‌توان عبارت را به شکل

u-š āsānīh az āb ud zōhr [ud] barēnd pāk. نیز خواند و «و آسودگی (=خرمی) گیاه ازآب و زوهر پاک است که <بر او> برند» معنی کرد.

۱٤ــ بنابر بندهش (ص ۱۹ س ۱) گاویکتا آفریده در بار رود داییتی در ایرانویج آفریده می‌شود:

پنجم گاویکتا آفریده را آفرید ، در ایرانویج ، به میان جهان ، به بار رود داییتی نیک، که میان جهان است، سفید و روشن بود چون ماه که بالای آن به اندازهٔ سه نای بود.

ــ ویلیامز (مأخذ بالا) باتوجه به قرائت زنر و نیز مورد بندهش، «پنج مرد» را به «سه نای» تصحیح کرده است که توجیه‌پذیر نیست .

واین گاو باحملهٔ اهریمن (بندهش ص۵۹ س٦) ازپا درمی‌آید:

پس گنامینو به گاو آمد. گاو به‌سوی نیمروز، به دست راست افتاد. نخست پای راست را به‌هم برد (=درهم کشید).

۱۵ــ جملهٔ اخیر برگردان : ... az āb ud wāstar pahisn ⟨ī⟩ nēk zamistān tā hāmīn ī pāk. است.

ـ نیبرگ عبارت را به همین شکل می‌خواند (MP.V.2,p.150) و قسمت آخر را ... زمستان تا سراسر تابستان» معنی می‌کند.

ـ ویلیامز (مآخذ بالا) عبارت را به شکل زیر خوانده و معنی کرده است :

u-šān xwašīh ud āsānīh az āb ud wāstar ud pāyišn ī nēk zamestān ud hāmīn tā pāk ⟨bawēd⟩.

خوشی وراحتی ایشان از آب وعلف ونگاهداری خوب در زمستان وتابستان است تاپاک باشند.

ـ ویلیامز دنبالهٔ متن را باتوجه به جابه‌جاییها، به شکل زیر خوانده ومعنی کرده است:

u-šān āb ud wāstar nē dahēnd u-šān pāyišn ⟨nē kunēnd⟩ ⟨tā⟩ ālūdag ī dušmen kunēnd, u-šān duz ud gurg aziš abāz nē dārēnd.

... ایشان را آب و علف ندهند و نگاهداری نکنند تا آنهارا به وسیلهٔ دشمنان آلوده کنند و دزد و گرگ را از آنها بازندارند.

نیبرگ (MP.V.1,p.94) بدون توجه به جابه‌جایی، متن را ادامه داده است .

۱٦ـ زادسپرم (فصل۳، بندهای ۵۲ـ۵۱) سردهٔجانوران‌رادویست‌وهشتادو دو می‌داند:

نخست یک جفت گاونر و ماده ، سپس دیگر سرده‌ها را نیز آفرید تا به میزان دویست و هشتاد و دو سرده برزمین به اندازهٔ دو فرسنگ بزرگ، پیدا شدند . چهارپایان برزمین فراز رفتند و ماهیان در آب شنا کردند و مرغان در هوا پرواز کردند.

۱۷ـ در شایست نشایست (فصل ۲ بند ۵) آمده است:

مرغهایی که ناپاکی را می‌زنند (=دور می‌کنند) سه <تا> هستند: سارگر، کلاغ سیاه و کرکس.

از مقایسهٔ این بند از شایست نشایست و مورد روایت ، چنین برمی‌آید که این هرسه، هرچند ناپاکی را از مردم دور می‌کنند، اما خود به سبب خوردن این ناپاکی، آلوده می‌شوند و بنابراین خوردن آنها روا نیست.

۱۸ـ بندهش (ص۱٦س ۳و۱۰)؛آتش را اندیشه هرمزد و فروغ آن را پیوسته به روشنی بی‌کران می‌داند.

... و آتش اندیشهٔ هرمزد است.

... پس آتش را آفرید <چون> خورگ (=گل آتش)، فروغ از روشنی بی‌کران بدان پیوست. ایدون خوب پیکر، آنگونه که آرزوی آتش است.

۱۹ـ دربارهٔ سه آتش نک: فصل ۱۸ همین کتاب و یادداشتهای مربوط.

۲۰ـ بندهش (ص ۱۹ س ۵) کیومرث را دارای ... و نشان می‌داند و نشاندار بودن او در این است که مردم از تخمهٔ او و همانند او آفریده شدند.

۲۱ـ روشن rōšn نام یکی از مفسران پهلوی است. نام او در وندیداد و نیرنگستان نیز آمده است.

۲۲ـ برگردان کامل این فصل با اختلافهایی در پژوهشی در اساطیر ایران، صفحهٔ ۲۲۹ تا ۲۳۶ آمده است.

۴۷

۱ـ برمبنای مطالب دینکرد (مدن ص ۶۹۱) و گزیده‌های زادسپرم (فصل ۲۳)، زردشت پس‌از آن‌که به انجمن هفت امشاسپند راه می‌یابد و به کمک خردِ همه‌آگاهِ هرمزدی از گذشته و آینده آگاه می‌شود، هفت دیدار جداگانه با هفت امشاسپند و مینوی آفریده‌های مادیِ وابسته به هریک از آنها، دارد. زردشت درهریک از این هفت دیدار، به پذیرش دین اعتراف می‌کند و به اندرزهای آن امشاسپند در زمینهٔ حمایت و نگهداری از پدیده‌های مادیِ وابسته بدو گوش فرا می‌دهد. نخستین دیدار، با هرمزد در کنار رود داییتی در ایرانویج است. دومین دیدار، با امشاسپند بهمن و گوسفندان، که تجلی مادی او هستند، در اوسندکوه، سومین، با اردیبهشت و مینوی آتشها در آب تجن، چهارمین، با شهریور و مینوی فلزات درسرای روستا، پنجمین، با اسفندارمذ و مینوی کشورها، استانها و روستاها در سدویس، ششمین، با خرداد و مینوی دریاها در اسنوند کوه و سرانجام هفتمین دیدار، با امرداد و مینوی گیاهان در درجین زبار درساحل داییتی است. به تصریح دینکرد، این هفت دیدار در ده سال انجام می‌پذیرد.

ـ نیز نک: زردشت نامهٔ بهرام پژدو، صفحهٔ ۳۱ تا ۴۷.

۲ـ روایات فارسی زردشتی، مطالب یادشده دراین بند را تأیید می‌کنند. ازآن جمله در زردشت نامهٔ بهرام پژدو (ص ۵۸) چنین آمده است:

چو گفتار زردشت دریافتند — به تدبیر کشتنش بشتافتند
ز هرگونه کردند اندیشه‌ها — وزین کار گفتند کم بیشها
دو کس زان حکیمان هشیارتر — دو از فیلسوفان بیدارتر
چو گشتند یک با دگر حیله‌ساز — به آخر یکی حیله جستند باز
که پنهان برآرند در خان او — ز چیزی که گیرد خطر جان او
مر او را بدان چیز رسوا کنند — پس آنگه به یکباره غوغا کنند
وزان قوم ناپاک بیدادگر — زراتشت پاکیزه دل بی‌خبر
هر آن گاه کز خانه بیرون شدی — که نزدیک گشتاسب شاه آمدی
نهادی کلید در خان شاه — همان جا به نزدیک دربان شاه
حکیمان از آن کار آگه شدند — به نزدیک دربان شاه آمدند
بدادند چیزی به مرد پلید — که تا داد پنهان بدیشان کلید
نجستند آن فیلسوفان نهان — ز چیزی که ناپاکتر در جهان
ز خون و پلیدی و موی و نسا — همیدون سر گربه و سگ جدا
ببردند یکسر سوی خان او — بدین گونه دیدند درمان او
نهادند در بالش و کیسه‌ها — بکردند زینگونه تلبیسها
دگرباره بستند در باز جای — کلیدش به دربان ناپارسای
سپردند و دادند با او قرار — که هرگز نگرداند این آشکار

. . .

همان کیسه دفتر و جامدان — ببردند نزدیک شاه جهان
مر آن را بکردند زیر و زبر — پدید آمد از گربه و سگ دوسر
همان ناخن وموی و هم‌استخوان — که افتاده بود از تن مردگان

۳ـ «پرفره» در ترجمهٔ purr-xwarrah (متن: [illegible]، به [illegible] تصحیح شد). این ترکیب برابر اوستایی-xvarənahvant است وجم بااین صفت در آفرین پیامبر زردشت (بند۳) و ویشتاسب یشت

(بند ۱) آمده است.

ـ «بسیار جستجوگر»: پهلوی: purr-wizostār صفتی است که برای ضحاک می‌آید. این ترکیب برگردان hazangra.yaoxštay- است که خود از ریشهٔ yaoz- «در جستجو بودن» است. ضحاک بااین صفت در یسن ۹ (بند۸) و آفرین پیامبر زردشت (بند۳) توصیف شده است.

ـ «بسیار پیروزگر»: پهلوی purr-pērōzgar صفت فریدون است. این صفت برگردان اوستایی vərəθravastəma- است و خود صفت عالی از vərəθravant به‌معنی «پیروزمند» است. فریدون در زامیاد یشت (بند ٦) و آفرین پیامبر زردشت (بند۲) بااین صفت وصف شده است. نیزنک: یادداشت شمارهٔ ۷ همین فصل.

ـ «بسیار دلیر»: پهلوی: purr-tagīg صفت افراسیاب است. این صفت برگردان اوستایی aš.varəčah- است از افراسیاب بااین صفت در زامیاد یشت (بندهای ۵۷ و ۵۸) نام برده شده است.

ـ «بسیار زبان‌آور»: پهلوی purr-guftār صفت گرسیوز است. در زامیاد یشت (بند ۱۹) از او با صفت nura- «مکار، حیله‌گر، عاقل» نام برده شده‌است. بسیار زبان‌آور ظاهراً برگردان همین صفت است. نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۸ همین فصل.

٤ـ «بسیار شمشیرزن» در ترجمهٔ: purr-wēxtār (متن: [illegible] و [illegible]، به [illegible] تصحیح شد). جزء دوم ترکیب از ریشهٔ vaēg- اوستایی به معنی زدن، ضربت زدن و برخورد دو سلاح است. این صفت برای سپیتور آمده است. نیزنک: یادداشت شمارهٔ ۹ همین فصل.

٥ـ «بسیار سخنگو» در ترجمهٔ purr-hanzamanīg برگردان اوستایی vyāxana- است. این صفت اروخش/اروخشید است ودر آفرین پیامبر زردشت (بند ۳) بااین صفت وصف شده است. نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۱۱ همین فصل.

ـ «پرگرفتار»: پهلوی purr-griftār صفتی برای اوشنر است. از او در اوستا (فروردین یشت بند ۱۳۱ وآفرین پیامبر زردشت بند ۲) با صفت

pouru.ǰira- «بسیار زیرک» نام برده شده‌است. پرگرفتار بـرگردان ایـن ترکیب اوستایی است.

ــ «بسیار بخشنده»؟: پهلوی:purr-dahišnān(متن: [illegible])
باتوجه به صفت پرگرفتار (برای اوشنر وپرنیرو برای سام) کـه در متن، پیش و پس‌از «بسیار بخشنده آمده‌اند، صفت اخیر، ظاهراً برای کاووس است. او در بند ۱۳ متن با صفت «پرورج» وصفـ شده است. در اوستا (یشت ۱٤ بند ۳۹ و یشت ۱۹ بند ۷۱) نیز کاووس با صفت «نیرومند» وصفـ شده است. تا آن‌جـا که می‌داند، کاووس در جایی با صفت «بخشنده» وصفـ نشده است. نیز نکـ: یادداشت شمارهٔ ۱۳ همین فصل .

ــ «پرنیرو»: پهلوی purr-ōz صفت سام است. او در یسن ۹ (بند ۱۰) با صفت- sāvišta (= نیرومندتـرین) وصفـ شـده است. تـرکیب «پرنیرو» برگردان این صفت اوستایی است. نیز نکـ: یادداشت شمارهٔ ١٤ همین فصل .

٦ــ «تیرانداز» در ترجمهٔ:purr-wastār(درمتن افتاده است. دستنویس MR_1 [illegible] و [illegible] که شکل اخیر بـرگزیده شد). جزء دوم ایـن ترکیب از ریشهٔ -vaēd اوستایی به معنی پرتاب کردن، افکندن و انـداختن است. این صفت برای هوشنگـ آمده است. هوشنگـ (اوستا:-haošyangha) در فروردین یشت (بند ۱۳۷) به سبب مقاومت کردن علیه دیوان مازندر ستوده شده است. بنابر ائوگمدئچا (بند ۸۸) نخستین کسی بوده است که داد دهبدی (=قانون پـادشاهی) را در جهان پایـه‌گذاری مـی‌کند و دو بخش از سه بخش فرزندان اهریمن را می‌کشد. مینوی خرد (پرسش ۲٦ بند ۳۸ تا ٤۰) این سود را از او برمی‌شمرد:

که از سه بخش دیوان مازندر نابود کنندهٔ جهان، دو بخش را کشت.

ــ برای اشتقاق لغوی واژهٔ هوشنگـ نکـ: IPN. 168.

ــ نیز نکـ: یشتها، جلد اول، صفحهٔ ۱۷۸ تا ۱۷۹.

۷ــ فریدون: (پهلوی:frēdōn اوستا-θraētaona)پسرآبتین است .
بنابر زامیاد یشت (بند ۳٦) فرهٔ جدا شده از جم را می‌گیرد . ائوگمدئچا (بنـد

۱۰۰) اورا بند کنندهٔ ضحاکِ گران گناه ، زنندهٔ دیوان مازندر و پدید آورندهٔ افسون و نیرنگ می‌داند. مینوی خرد (پرسش ۲۶، بند ۳۸ تا ۴۰) از فریدون با همین صفات یاد می‌کند.

ــ نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۳ همین فصل و یشتها ، جلد اول ، صفحهٔ ۱۹۱ تا ۱۹۵ .

برای اشتقاق لغوی واژهٔ فریدون نک: IPN.312.

۸ــ گرسیوز: (پهلوی: garsēwaz اوستا-kərəsavazdah) بنابر زامیاد یشت (بند ۷۷)، کیخسرو افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد و انتقام خون پدرش، سیاوش‌را از آنها می‌گیرد .

ــ نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۳ همین فصل.

برای اشتقاق لغوی واژه‌نک: IPN.214.

۹ و۱۰ــ سپیتور: (پهلوی: spitur اوستا:-spityura) در زامیاد یشت (بند ۴۶)، از او به‌عنوان پیک اهریمن یاد شده است که به همراهی ضحاک جم را اره می‌کند.

ــ نیز نک: یادداشت شمارهٔ ٤ همین فصل و یشتها ، جلد اول ، صفحهٔ ۱۸۷ و ۱۸۸

برای اشتقاق لغوی واژه نک: IPN.293.

۱۱ــ اروخش(پهلوی:urwaxš اوستا -urvāxšaya) پسر ثریته وبرادر گرشاسب است. در یسن ۹ (بند ۱۰) و آفرین پیامبر زردشت (بند ۳) به عنوان قانونگزار نام برده شده است. گرشاسب در یشت ۱۵ (بند ۲۸) ایزد رام را می‌ستاید تا بدو نیرویی دهد که بتواند هیتاسب کشندهٔ اروخش را نابود کند.

ــ نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۵ همین فصل و یشتها ، جلد اول، صفحه۱۹۹ تا ۲۰۲.

برای اشتقاق لغوی واژه‌نک: IPN.321.

۱۲ــ اوشنر: (پهلوی: ošnar اوستا-aošnara) درفروردین یشت (بند ۱۳۱)، از او با صفت بسیار زیرک نام برده شده و فروهرش ستوده شده است. در آفرین پیامبر زردشت (بند ۲)، نیز با همین صفت ستوده شده است.

نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۵ همین فصل و یشتها، جلد دوم، صفحهٔ ۱۰۳.
برای اشتقاق لغوی واژه، نک: IPN.17.

۱۳ـ کاووس: (پهلوی: kāus اوستا: kava.usan)از پادشاهان کیانی، پدر سیاوش و نیای کیخسرو است. در مینوی خرد (پرسش ۲۶، بند ٥٤ تا ٥٦) دربارهٔ او آمده است:

و از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد و بسیار اعمال دیگر از او سر زد.

ـ نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۵ همین فصل و یشتها، جلد اول، صفحهٔ ۲۱٤ تا ۲۱٦

برای اشتقاق لغوی واژه نک: IPN.323.

۱٤ـ سام : (پهلوی: sām اوستا: -sāma)نام خانوادگی گرشاسب است گرشاسب پسر ثریته و برادر اروخش است. در یسن ۹ (بند ۱۱) با صفت «نرمنش» (اوستا: -naire.manah)و یسن ۹ (بند ۱۰) با صفت «ابرکار» (-uparō.kairya) گیس‌دار (اوستا -gaēsu)وگرزور (اوستا: gaδavara) توصیف شده است. در یشت ۱۳ (بند ۱۳٦) فروهر و در یشت ۱۹ (بند ۳٦ و ٤٤) دلیری و رشادت گرشاسب ستوده شده است. مینوی خرد (پرسش ۲٦ بند ٤۹ تا ٥۳) دربارهٔ او آورده است:

از سام این سود بود که مار شاخدار و گرگ کبود که پشن نیز خوانند و دیو آبی گندرو و مرغ کمک و دیو بیابانی را بکشت.

ـ نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۵ همین فصل و فصل ۱۸ همین کتاب ویشتها، جلد اول، صفحهٔ ۱۹٥ تا ۲۰۷.

برای اشتقاق لغوی واژه نک: IPN.216.

۱٥ـ استر. astar (متن: ‌‌ [illegible]).

۱٦ـ اکومن: (پهلوی: akōman اوستا: -akō.manah) یعنی اندیشهٔ بد، در رأس شش آفریدهٔ اهریمن قرار دارد ودشمن بهمن و پیام‌آور اهریمن است. بنابر یسن ٤۷ بند ٥، مسکن اکومن در تن کسی است که گناه کند.

۱۷ـ در بندهش (ص ۱۹۸ س۱)، بــه دشت پیشانسه عنوان «آشکارترین

بلندی» داده شده است:

دشت پیشانسه در کابلستان است. چنان‌که <در دین> گوید که آشکارترین بلندی (=قله) در کابلستان است. آن‌جا دشت پیشانسه است.

نیز دینکرد (مدن صفحه ۸۰۵):

و اشوزد پسر پورودخشت که بر آشکارترین بلندی ، دشت پیشانسه شهریار است .

ـ درمینوی خرد (پرسش ٦١، بند ۲۰ تا ۲۲) نیز آمده است که:

تن سام(=گرشاسب) دردشت پیشانسه نزدیک کوه دماوند است و درآن دشت به جزغله وچیزهای خوردنی که می‌کارند ومی‌دروند وبدان زندگی می‌کنند، هیچ‌گونه گیاه ودرخت وروییدنی دیگر نیست.

۱۸ـ مینوی خرد (پرسش ٥٦ بند ۲۱) تحقیر شدن هرمزد توسط جم ، فریدون و کاووس را به سبب بهرهٔ کم ایشان از خرد می‌داند:

و جم و فریدون و کاووس و سروران دیگری که از ایزدان نیرو و قدرت یافتند ــ همان‌گونه که گشتاسب و سروران دیگر از دین بهره‌وری داشتند ــ و نیامدنشان به بهشت و نیز این‌که نسبت به خدای خویش ناسپاس شدند، به‌سبب این بود که خرد به آنان کم رسیده بود .

در متن روایت، به‌جای کاووس از گرشاسب نام برده شده است. در فصل ۳۱ همین کتاب نیز به کم خرد بودن جم اشاره شده است.

۱۹ـ «دوام شکوه» در ترجمهٔ ray astišnīh (متن: [illegible] rayag astišnīh) ترکیب برای ایزد اهلشونگ در دینکرد (سنجانا، جلد ۱٤، ص ۳۰) به صورت [illegible] و پنج بار در یسن پهلوی (۱/۱٤ ، ۳/۱٦، ٤/۱۹ و ۳و۱/۵۲) به صورت [illegible] (اوستا: rasastāt.) آمده است. دابار (واژه‌نامهٔ یسنا ـ ویسپرد ص ۱۰۸) این ترکیب را "ras-astišnīh" می‌خواند و جزء اول آن را از ərəθē اوستایی به معنی «نیرو و روشنی» می‌گیرد و ترکیب را رویهم «دوامِ نیرو، دوامِ روشنی» معنی

می‌کند و ضبط دینکرد و روایت (ray=شکوه) را رد می‌کند.

۲۰ـ پشوتن: (پهلوی: pēšōtan اوستا: -pešō.tanū) یا چهرومیان، فرزند گشتاسب، یکی ازبی‌مرگان‌است. اودرکنگدز جای‌دارد ودر فرشگرد ازهمان کنگدز ظهور می‌کند، (بندهش، ص ۱۶۸). او بـه همراه یکصد و پنجاه تن مـرد پرهیزکـار در نشاندن آتش بهـرام و سامـان دادن امور دین ، اندکـی پیش‌از هوشیدر ظهور می‌کند (بندهش ص ۱۸۷).

نیزنکـ: نجات‌بخشی درادیان، گفتار نخست، بخش چهارم (زیرچـاپ).

برای نظرهای گوناگونی که دربارهٔ اشتقاق لغوی این نام داده شده است ، نکـ:

AHM, pp. 245-248 و IPN. 258.

۲۱ـ نریوسنگ‌(پهلوی: nairyōsang اوستا: -nairyō.sangha) در فارسی به‌صورت نرسی و نرسه آمده و ایزد پیام‌آور هرمزد است. در یسن ۱۷ (بند ۱۱) از او در کنار دیگر آتشها نام برده شده و در ویسپرد کردهٔ ۷ (بند ۱) و کرده، ۱۱ (بند ٦) همراه ایزد سروش و اشی ستوده شده است.

۲۲ـ هوتوس: (پهلوی: hutōs اوستا: -hu.taosā) از خاندان نوذر ، زن و خواهر گشتاسب است. در یشت پانزدهم (بند ۳۵)، از ایزد رام می‌خواهد تا بدو این کامیابی را ببخشد که در خانهٔ گشتاسب عزیز و محبوب باشد.

برای اشتقاق لغوی این نام نکـ: IPN. 179.

۲۳ـ میهمانهـا (پهلوی: magawand) هرتسفلد در مقالـه‌ای زیر عنـوان "maga" (ZAHW.Vol. 1, pp.265-273) ضمن بحث دربارهٔ کاربـرد این واژه در یسنهـا، آن را از ریشهٔ -mang به‌معنی «جشن کـرفتن» و «جشن عروسی برپا کـردن، به‌طور اخص مـی‌گیرد و -magavan را صفتی از -maga می‌داند. دراین صورت magawand پهلوی می‌تواند از این ریشه و به معنـی «شرکت کنندگان در جشن، میهمان» باشد.

۲٤ـ توربرادروش (پهلوی: tūr ī brādarōš) برادر میانی‌ازپنج برادری است که به مخالفت با زردشت ، کـه او نیز برادر میانـی از پنج برادر است ، برمی‌خیزد و سرانجام نیز اورا می‌کشد. برای آگـاهی بیشتر نکـ: گزیده‌هـای

زادسپرم فصل ۹.

۲۵ــ دربارهٔ تاریخ درگذشت زردشت در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۲۵ بند ۵) آمده است:

در چهل و هفت سالگی <دین> زردشت درگذرد درحالی‌که او را هفتاد و هفت سال و چهل روز باشد . درماه اردیبهشت ، روزخور <که باحساب> هشت ماه‌وهیزه، به ماه دی روز خور برده شده است که مراسم یزش همچنان در اردیبهشت ماه است.

ــ دینکرد (سنجانا، جلد۷ فصل٤)، نیز مرگ زردشت را در هفتاد و هفت سالگی می‌داند.

٤۸

۱ــ هزارهٔ دینی (پهلوی: hazangrozim اوستا: -hazangrō.zyam) در اصل به معنی «هزار زمستان» است و معمولا بریک دورهٔ هزار ساله اطلاق می‌شود. هزاره‌ها ظاهراً در دین زردشتی همیشه هزارسال کامل نیستند.به‌طوری که مشاهده می‌شود ، دراین‌جا گفته شده است «از هزاره دینی، یک هزار و پانصد سال گذشته باشد». واز سوی دیگر هزارهٔ سوشیانس پنجاه و هفت سال بیشتر نیست .

۲ــ هوشیدر (اوستا: -uxšyat.ərəta)،از پرهیزکارانی است که فروهرش،در اوستا،ستایش شده است. این نام در فارسی میانه به hōšīdar یا waxšēnīdār ahlāyīh ترجمه‌شده‌است.هوشیدر،در متنهای فارسی میانه،نخستین پسر از سه پسر آیندهٔ زردشت است که از مادری «نامی‌ــ پد» نام متولد می‌شود. ظهور او در آغاز هزارهٔ پنجم است. او جهان را از بدی پاک می‌کند. برای ظهور او علائمی یاد شده و وقایع زمان او در متنهای مختلف توضیح داده شده است.

برای آگاهی نک: دینکرد مدن ص ٦٦۸ و نجات بخشی در ادیان، گفتار اول، بخش پنجم (زیر چاپ).

۳ــ «هاتمانسری» منسوب به «هاتمانسر». برمبنای تقسیم بندی سنتی زردشتی و برپایه مطالب دینکرد هشتم، بیست و یک نسک اوستای عهد ساسانی در سه گروه طبقه‌بندی شده است.

الف: بخش گاهانی که بیشتر دربردارندهٔ اعمال مربوط به‌جهان مینوست. ب ــ بخش دادی که دربرگیرندهٔ اعمال ونهادهای این جهانی است ج ــ بخش هاتمانسری دربردارندهٔ اعمال و مقررات بین این دوست. هوشیدر وظیفه دارد کارهای جهان را برمبنای قوانین یاد شده در بخش هاتمانسر نظم و نسق دهد.

٤ــ واژه‌ای که «مگس» ترجمه شده است در بند ۲۹ همین فصل نیز به‌کار رفته است. املاء واژه دربند۹ [illegible] ودر بند ۲۹، [illegible] است. نیبرگ ــ (MP.V.2,p.122) مورد اول را mačāi ومورد دوم را mačāh می‌خواند و هردو را با نشانهٔ پرسش «مگس» معنی می‌کند. تفضلی (مینوی خرد، صفحات ۸۹ــ۸۸) آن را ابر(miznē)معنی کرده است.

٥ــ ملکوسان منسوب به ملکوس (اوستا: -mahrkuš) نام دیوی از نژاد تور برادروش، قاتل زردشت است که چهار سال پیاپی،جهان را دچار سرما و باران شدید می‌سازد وبیشتر مردم وچهارپایان دراثر این سرما از میان می‌روند. این دیو، بنابر روایت، سرانجام به نفرین مزدیسنان می‌میرد و در این هنگام، مردمانی که برای این روز در ورجمکرد نگهداری شده‌اند ، ازآن‌جا بیرون می‌آیند.

٦ــ «همه‌جا» در ترجمهٔ wisēn wisēn gyāg منسوب به wis (اوستا: -wispa)به‌معنی همه. ضبط متن: [illegible] دستنویسهای J و MR_1 [illegible] دراین‌جا ضبط دستنویسها اساس قرارداده شده است.

۷ــ «ورجمکرد» دژی است که جمشید آن را ساخته و بهترین انواع آفریده‌ها را درآن‌جا نهاده است. جای این ور در ایرانویج و زیرزمین است. هدف ازساختن ور، این بوده است تا پس‌از باران ملکوسان ، که همهٔ آفریدگان هرمزدی نابود می‌شوند، باردیگر رواج نسل آدمی از آنجا آغاز شود (مینوی خرد ، پرسش ۲٦ بند ۲۷ تا ۳۱ و بندهش صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸).

۸ــ «جای پای گوسپند» در ترجمهٔ: pāy ī gōspandān. نیبرگ(MP.V.2,p.148): pāh ī gōspandān: «رمهٔ گوسپندان».

۹ــ «مار فروبلعنده» در ترجمهٔ: az ī ōgarā (متن: مر سولس)، نیبرگــ(MP.V.2, p.198) آن‌را āz udarāi خوانده و واژهٔ دوم را با اوستایی -udarōθrasa در ارتباط دانسته و نوعی «مار» معنی کرده است. این ترکیب در دینکرد (مدن ص ٦٧٠) یک ا ۳ دولسد آمده است. ضبط دینکــرد (gaz) نشان مــی‌دهد که واژهٔ نخست āz بــه‌معنی "آز"نیست بلکه az «مار» است و جزء دوم نیز باید صفتی بــرای آن باشد ، دراین صورت می‌توان آن را ōgarā خواند و مــرکب از پیشوند -ava و ریشهٔ -gar بــه‌معنی «بلعیدن» دانست .

۱۰ــ هوشیدرماه (اوستا uxšyat.nəmah)در اوستا نام یکی از نیکو-کاران است که فروهرش ستوده شده است. درمتنهای فارسی میانه waxšēnīdār nyāyišn یا hōšīdarmāh دومین نجات بخش از سه نجات بخشی است که در رأس هزارهٔ ششم از مادری «وه پد» نام زاده می‌شود. برای آگاهی بیشتــر نکــ: دینکرد مدن ص ٦٧٤ و نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست، بخش‌ششم. (زیرچاپ).

۱۱ــ سوشیانس(اوستا stvatərəta)آخرین نجات بخش دین زردشتی و سومین پسر آیندهٔ زردشت است که در رأس آخرین هزاره ظاهر می‌شود وجهان را به‌طورکلی از بدی و آلودگی پاکــ می‌سازد. هزارهٔ او پنجاه و هفت سال طول می‌کشد و به رستاخیز و تن‌پسین پیوند می‌خورد . او از مادری «گواگــ پد» نام متولد می‌شود و تولدش سی سال پیش‌از پــایان هزارهٔ هوشیدرماه است. نیــز نکــ: مأخذ یادشده در یادداشت شمارهٔ ۱۰.

۱۲ــ خسرو (اوستا: -haosravangha فارسی‌میانه husraw فــارسی نو خسرو) غالباً با کلمهٔ «کی» به‌صورت «کیخسرو» بــه‌کار رفته است. بنا بــر متنهای باستانی و میانه، پسر سیاوش، نوهٔ کاووس و یکی از بی‌مرگان است. او به عنوان استوار سازندهٔ کشور، دلیرمردِ ممالکــ آریایی ایزد ناهید را درکنار دریاچــهٔ ژرفــ چیچست نیاز مــی‌آورد و از او مــی‌خواهد تا اورا شهریار همــهٔ سرزمینها سازد وبرجــادوان، پریان وجباران پیروزگردانــد (یشت ٥ بند ٤٠ تــا ٥٢) و نیز ایزدگوش را در کنار همان دریاچه نیاز می‌آورد و از او می‌خواهد تــا

اورا بر افراسیاب تورانی پیروز گرداند و ایزد گوش این توانایی را به‌او می‌دهد (درواسپ یشت بند ۲۰ تا ۲۳). در متنهای فارسی میانه ، او کشندهٔ افراسیاب تورانی ، خراب کننده بتکده‌ای در ساحل دریاچهٔ چیچست است (مینوی خـرد ، پـرسش ۲٦، بند ٥۹ تـا ٦٤). او کسی است کـه آتشکـدهٔ آذرگشنسب را در آذربـایجان نشانـده و انتقـام خون پـدرش سیاوش را از گـرسیوز ، بـرادر افراسیاب‌گرفته است .

۱۳ــ وای دیرنده خدای ــ در اوستا-vayu «فضا، باد»ــ از ایزدان نیرومند دین زردشتی است و پانزدهمین یشت به نام اوست. در اوستا از دو وای نـام برده شده است یکی وای وه/به (=خوب) و دیگری وای بد . وای به در متنهای میانه وای دیرنده خدای نیز نامیده شده و گـاه با ایزد رام یکی شده است . او ایزد بادهای باران‌زاست.

١٤ــ «حرکت می‌کنی» در ترجمهٔ: wazē دوم شخص مضارع از wazīdan: حرکت کردن». متن: [illegible] به [illegible] تصحیح شد.

١٥ــ چیچست (اوستا-čaēčasta فارسی میانه :čēčast) دریاچه‌ای افسانه‌ای است که با دریاچهٔ ارومیه تطبیق داده شده است. کیخسرو در ساحل همین دریاچه ایزد ناهید و درواسپ را نیاز می‌آورد و از آنها حاجت می‌خواهد . این دریاچه ژرفــ، نمکدار، بدون جنبش و زنــدگی است و آتشکدهٔ آذرگشنسب در ساحل آن قرارگرفته است (گزیده‌های زادسپرم ، فصل ۲ بند ۱۲ و بندهش ص ۹۲ س ۲).

١٦ــ «گرزخوب‌گردنده» درترجمهٔ: huwaxm warz (متن: [illegible]). در اوستا برای گرزصفت hu.nivixta «نیکـ آهخته» (یشت ۹ بند ٥ و یشت ۱۰ بند ۱۳۲) آمده است. این صفت ترکیبی از پیشوند -hu وصفت مفعولـی -vixta از ریشهٔ-vaēg به معنی «تاب‌دادن» «آختن» است.

۱۷ــ توس (اوستا:-tusa)در اوستا از او به عنوان کسی‌که ایزد ناهید را نیاز آورده است تا اورا بـر پسران ویسه پیروزی بخشد ،سخن گفته مـی‌شود (یشت ٥ بند ٥۳ تا ٥۸). در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳٥ بند ۷) او همراه گیو و گرشاسب در زیر برفــ است و کیخسرو اورا بیدار خواهد کـرد . در بندهش

(ص ۱٦۸) از او باعنوان «توس نـوذران»، در کنار «گیو گـودرزان» نـام برده می‌شود . توسی که در روایات باستانی ایران از او نام برده می‌شود ، ظاهـراً همان کسی است که برای ایزد ناهید نیاز مـی‌برد تا برپسران ویسه پیـروزی یابد. این توس از خاندان نوذر نیست. برای آگاهی بیشتر نک: مقالهٔ «بی‌مرگان و فرشگرد کرداران ، فروهر، شمارهٔ ۵ و٦، امرداد و شهریور ٦٤ ، صفحه ۲۰ تا ۲٦ .

۱۸ـ عبارت ، مشابه متنهای دیگر پهلوی ، ازجمله گـزیده‌های زادسپـرم (فصل ۳٤ بند ۷ و۸) است :

زیرا مرا (یعنی مرا که هرمزدم) پنج انباردار است پذیرندهٔ تن درگذشتگان.یکی زمین که نگهدارندهٔ گوشت و استخوان وپی مردمان است. یکی آب که نگهدار خون است. یکی گیاه که نگهدار موی تن و سر است. یکی روشنی که پذیرندهٔ آتش است. یکی این باد که جان آفریدگان را در هنگام فرشگرد بازدهد. زمین را برخوانم و از او استخوان و گوشت و پی کیومرث و دیگران را خواهم...

۱۹ـ «جفت» (متن: [illegible]) نیبرگ (MP.V.2, p.135) واژه را به [illegible] = mutfan تصحیح کرده و به معنی جفت و زوج گرفته است و mutfan kardan را « جفت شدن، زوج‌شـدن » معنـی‌کـرده و آن را بـرابـر miθwana- اوستایی گرفته است .

ـ «کارلب‌کنند وازدواج‌کنند» (متن: [illegible])

واژهٔ [illegible] در دستنویس BK [illegible] ضبط شـده است . نیبرگ (MP.V.2 ,p.121) آن‌را اساس قرار داده و lab خوانده است. عبارت براساس قرائت او چنین است :

kār ī lab kunēnd ud ēk ō did dahēnd.

«کارلب‌کنند وازدواج‌کنند».

۲۰ـ رشن‌چین، لقب یکی از برادران جم است که در بندهش «نرسه» نامیده شده است. برادر دیگر او، سپیتور، به همراهی ضحاک، جم را با اره به دونیم می‌کند. نیبرگ (MP.V.2, p.168).

۲۱ــ دربارهٔ شفاعت‌خواهی سپندارمذ ازهرمزد، برای متوقف کردن پادافراه گناهکاران در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۴۷ و ۴۸) مطلب با شرح و تفصیل بیشتری آمده است :

روز هرمزد، بامداد، مینوی زمین <که> خود سپندارمذ درست اندیش، مادر همهٔ زایشمندان است، برزمین که <با او> هم‌چهر (= سرشت) است <بباید>. از آغاز که دروج به‌آفرینش اندر تاخت تا واپسین روزها، به‌نیک مهری همهٔ آفریدگان را ــ که همه اورا فرزندند ــ ببخشاید . بر پرهیزگاران، دشواری که بر تنشان است وبردروندان، پادافراهی که بر روانشان است. هرگز خواسته‌ای از هرمزد نخواست. چه به‌سبب درست اندیشی ، تا فرجام کارها، بردبار و بی‌مست (=گله) است. بدان‌گاه پیش هرمزد بایستد، گوید: «پادافراه ایشان بس کامل است.»

۲۲ــ تعیین کیفر گناهکاران و پاداش پرهیزکاران در اوستا نیز به شهریور نسبت داده شده است (یسن ۴۰ بند ۷):

چون آنها که هستند، آنها که بوده‌اند وآنها که خواهند بود نجاتش را (= نجات از سوی هرمزد را) خواهند جست ، آن‌که متوجه است که روان پرهیزکار در بی‌مرگی توانا باشد، که رنجها جاودانه گناهکاران را باشد. اینهارا نیز هرمزد به سبب شهریاریش (=شهریوریش) آفرید .

۲۳ــ «شیر گرم» که دراین بند بدان اشاره شده است، همان فلز گداخته است که بربدن نیکوکاران همانند شیر گرم جریان می‌یابد.

۲۴ــ «پرزهر» در ترجمهٔ: wiššinj (متن: [illegible]). نیبرگ (MP V.2, p.216) جزء اول را wiš به‌معنی زهر وجزء دوم را ازریشهٔ haēk- به معنی «ریختن» و «افشاندن» می‌گیرد و «زهرافشان» معنی می‌کند.

۲۵ــ گوزهر یا گوچهر (اوستا:gao.ciθra- پهلوی:gōzihr) به‌معنی دارندهٔ «سرشت یا تخمهٔ گاو» است. درمیان بعضی اقوام، جوزهر به جسد اژدهای آسمانی،یعنی به دونیم منطقه‌ای که بواسطهٔ تقاطع دایرهٔ سیر قمر با منطقه‌البروج پیدا می‌شود، اطلاق می‌شود. برای آگاهی بیشتر نک: گاه شماری

درایران قدیم ص۳۲۸، زیرنویس ٤٥۹.

۲٦ـ خونین درفش (اوستا-xrvi.draw پهلوی:xrudruš) صفت دیو خشم است. دربارهٔ او در بندهش (ص ۱۸۱) چنین آمده است:

چنین گوید که «خشم خونین درفش»، زیرا همهٔ <داغ و> درفش را او کند.

۲۷ـ «نهان روش»: پهلوی:nihān rawišn صفتی برای sej «خطر» است. در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۲ بند ۲) با همین صفت از او نام بـرده شده است.

۲۸ـ «زرمان» (اوستا-zaurvan)اصلا به معنی پیری است. در بندهش (ص۱۸۱) آمده است:

زرمان‌دیو، آن است که آدمی را بدم کند. <آن‌را> پیری خوانند.

۲۹ـ «گندمبو»: در ترجمهٔ:sipastēn(متن: [illegible] به [illegible] تصحیح‌شد). نیبرگ (MP.V.2, p.62) آن را dēpastēn می‌خواند و «پرخشم» معنی می‌کند.

۳۰ـ ایسدواستران، نک: یادداشت شمارهٔ ۱ فصل ۳٦ .

۳۱ـ برخی از مطالب مذکور دراین فصل، در متنهای دیگر پهلوی نیز آمـده است. نکـ:

ـ دینکرد مدن صفحه ٦٦۱ تا ٦۷٦.

ـ بندهش، صفحهٔ ۲۱۸ تا ۲۲۰ .

ـ دادستان دینی، پرسش ۳۰ و ۳۱.

ـ ترجمهٔ این فصل از روایت پهلوی با اختلافاتی در پژوهشی در اساطیـر ایران (صفحهٔ ۲۲۹ تا ۲۳٦) آمده است .

٤۹

۱ـ «فره کیان»: بنابر متن بندهش (ص ۱۳٦) یکی‌ازچهار فرهٔ هرمزد آفریده است که مردانی چون هوشنگ، جم، کاووس و... ازآن برخوردار بوده‌اند:

هرمزد آفرینش خود را نگهبانی کند به آمرزیداری ، شکـوه و

فرهمندی. آمرزیداری او پرورش آفریدگان و شکوه <او> رادی بر آفریدگان وفرهمندی <او> اینکه فرهٔ هـرمـزد آفریده است. چنین گوید که فره روشن هرمزد آفریده، فره کیانی هرمزد آفریده و فـره آزادگان (=ایرانیان) هرمزد آفریده و نیز آن فره ناگرفتنی هرمـزد آفـریده . فره کیانی آن است که بـا هوشنگـ و جـم و کاووس و دیگر شاهان آفریده شده است و پیوند کیان نیز از اوست...

۲و۳ـ دژی است که به دست سیاوش پسر کاووس درسیاوشگرد در مرز ایرانویج و یا به روایت مینوی خرد (پرسش ٦١ بند ۱۳ و ۱٤) در سوی شرق، نزدیک دریاچهٔ سدویس در مرز ایـرانویج ساخته شده است. دربارهٔ ایـن دژ علاوه‌بر این مورد، در بندهش (ص ۱۸۰) نیز سخن رفته است. نیز نکـ: مقالهٔ کنگدژ و سیاؤشگرد ، شاهنامه شناسی ۱، صفحهٔ ۲٦۱ تا ۲٦۷ .

٤ـ ارم: arm (متن: [illegible])، به‌معنی بازو است و اصطلاحاً به بندهایـی اطلاق می‌شده است که چادر و خیمه را به میخهای اطراف پیوند می‌دهد. نکـ : مأخذ بالا.

٥ـ دربارهٔ برپایی کنگدژ توسط کیخسرو درمینوی خرد (پرسش ٢٦ بنـد ٦٢) آمده است:

و از کیخسرو این سودها بود... وپابرجا ساختن کنگدژ

٦ـ براساس بندهش (ص ۲۱۰ س۸) دیوار نخست زرین ، دومی سیمین ، سومی پولادین، چهارمـی برنجین ، پنجمی آهنین ، ششمی شیشه‌ای و هفتمین لاجوردی است.

۷ـ بندهش و زند بهمن یسن،تعداد شاگردان پشوتن را یکصد و پنجاه نفر ذکر می‌کنند:

ـ بندهش ص ۱۸۷:

در همان زمان (= زمان هوشیدر)،پشوتن گشتاسبان از سوی کنگدژ آید با یکصد وپنجاه مرد پرهیزکار. آن بتکده را که رازگـاه ایشان (=دیوان) بود خراب کند و به جای آن آتش بهرام نشاند .

ـ زند بهمن یسن (فصل ۷ بند ۲۲):

پشوتن باشکوه با یکصد و پنجاه مـرد پرهیزکار، که پیـرو پشوتن هستند، و جامهٔ سمور سیاه، چون سپری نیک دارند...

ـ دینکرد (مدن ص ۸۰۵) تعداد شاگردان را یک هزارنفر ذکر می‌کند.

۸ـ برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک: مقالهٔ کنگدژ وسیاوشگرد، شاهنامه شناسی ۱، ص ۲۶۱ تا ۲۶۷.

۵۰

۱ـ دربارهٔ ارزور نک: نخستین انسان ونخستین شهریار، صفحه ۶۸تا ۷۰.

۵۱

۱ـ به این مطلب در بندهش (ص ۸۸ـ۸۷) نیز اشاره شده است:

از ایشان (=مشی و مشیانه) به نه ماه جفتی زن و مرد زاد . از شیرینی فرزند ، یکی را مادر جوید ، یکی را پدر. پس هرمـزد شیرینی فرزندان را از اندیشهٔ آنها بیرون کرد و به همان انـدازه پرورش فرزندان را بدیشان بخشید .

۵۲

۱ـ به این نکته در گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳٤ بند ۳۰) نیز اشاره شده است:

برای من به‌هم ساختن <و> باز آفـریدن آسانتر از دوازده آفرینشی است که در آغاز آفریدم . نخست ، کـه آسمان را قـرار دادم، بدون ستون ، بدون نگهدار، که از هیچ سوی آن را نگاهداری مادی نیست. و دوم، که زمین را میان آسمان قرار دادم، که به‌هیچ نیمه نزدیکتر نبود، مانند زردهٔ تخم مرغ در میان تخم مرغ. وسوم، که خورشید را آفریدم . چهارم، که ماه را آفریدم . پنجم ، کـه در

گیاهان انواع رنگ و زیور بیافریدم . ششم، که در گیاه آتش را به ناسوزایی آفریدم. هفتم که خوشه را در زمین بردم و در هنگام روییدن برومند (=دارای محصول) باشند و به خوردن مردمان و گوسپندان رسند ... ۷ــ نهم که در رحم مادگان بچه را قرار دادم برای نهفتن درگذشتگان (=برای پرکردن خلاء مردگان ، کودک را در رحم مادگان آفریدم) و جدا جدا درآن رویشْ پدید آوردم ، استخوان، خون، موی و بلغم و پی و ناخن. دهم که مرغان تندارِ پردار را در فضا به پرواز درآوردم. یازدهم که آب را پای رفتن مانند روند <گان> آفریدم. دوازدهم که ابر را آفریدم که بالابرندهٔ باران است .

۵۳

۱ــ به «ناتوانی» در ترجمهٔ: abādixšāyīhā متن [illegible] به [illegible] تصحیح شد.)

۵٤

۱ــ «ون جدبیش» یا «ون هروسپ تخمه»، بنابر دینکرد (مدن ص ۸۰۵) ، گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۲)، بندهش (ص ۱٦۸) ، زند بهمن یسن (فصل ۲)، دادستان دینی (پرسش ۹۰) و همین فصل از روایت پهلوی ، از بی‌مرگان شمرده شده است. او از تخمهٔ ایرج است و در ایرانویج جای دارد .

۲ــ «گوبد شاه»، بنابر دینکرد (مدن ۸۰۵) ، گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۲)، دادستان دینی (پرسش ۹۰) ، زند بهمن یسن (فصل ۲) و بندهش (ص ۱٦۸) و همین فصل از روایت ، از بی‌مرگان است. مینوی خرد (پرسش ٦ بند ـ های ۸ و ۳۱ تا ۳۷) پیکری اسطوره‌ای برای او ترسیم کرده است. از پای تا نیمهٔ تن به شکل گاو، از نیمه تا بالا به پیکر انسان است. او در ساحل دریا

می‌نشینند و ایــزدان را ستایش می‌کند وزوعــر بــه دریا مــی ریزد و بدین سبب حیوانات موذی در دریا می‌میرند.

۳ــ «یوشت فریان»، بنابر گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۲)، زندبهمن یسن (فصل ۲)، دادستان دینی (پرسش ۹۰) و همین فصل از روایت ، یکــی از بی‌مرگان است. پدر او فریان از تورانیان دوست زردشت بوده است. یــوشت یکی از پاکان دین زردشتی است و در یشت ۵ بند ۵۱ و یشت ۱۳ بند ۱۲۰ ، از او سخن رفته و بــه مناظرهٔ او یــا اخت جــادو اشاره شده است. متن فــارسی میانه «یوشت فریان».اختصاص بــه مناظرهٔ این مرد پــرهیزکار بااخت جادوگر دارد .

٤ــ «توس، گیو وگرشاسب» بنابرگــزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۵ بند ۲)، بندهش (ص ١٦٨) وهمین فصل از روایت در شمار بی‌مرگانند. ازاین سه درکنار کیخسرو در دادستان دینی (پرسش ۳۵ بند ۳) به عنوان یاوران فرشگرد سازی نام برده می‌شود .

برای‌آگاهی بیشتر دربارهٔ بی‌مرگــان نکــ: کتاب‌کیانیان ومقالهٔ «بی‌مرگان‌و فرشگردکرداران، فروهر، شمارهٔ ۵ و٦، امرداد و شهریور ٦٤، صفحه ۲۰ تا ۲٦.

٥٥

۱ــ نافرمانی درترجمهٔ: asrūšt(اوستا:-asruštay) متن: [illegible] به [illegible] [illegible] تصحیح شد.

۲ــ برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نکــ: وندیداد ، فرگرد ۳ .

٥٦

۱ــ فرسست:frasast (اوستا-frasastī)نان بی‌نشان است (بدون ۹ نشانی است که در سه ردیف با سه بار خواندن اندیشه نیکــ، گفتار نیکــ و کردار نیکــ روی نان ایجاد می‌کنند). علت این نام‌گذاری این است کــه زوت یا راسپی طی خواندن یسن ۸ در مراسم بــاج، با رسیدن به واژهٔ فرسست ، نــان

بی‌نشان را بلند می‌کند .

۲ــ متن پهلوی وترجمهٔ انگلیسی بند ۱ تا ۸ این فصل زیر نام abar čim drōn دریادنامهٔ‌دستور هوشنگ (صفحه ۳۹۹تا٤٥۳)آمده‌است.

۳ــ نظیر این مطلب در شایست نشایست (فصل ۱۸) نیز آمده است:

۱ــ دردین گفته شده است که خشم به پیش اهریمن دوید و گفت که من به گیتی نروم چه هرمزد خدای در گیتی سه چیز آفریده است که من <دربرابر آنها> هیچ‌کاری نمی‌توانم کرد. ۲ــ اهریمن گفت که: «بگو آن سه چیز چیست؟» خشم گفت: گاهنبار، میزد و خویدوده» ۳ــ اهریمن گفت که : «به‌گاهنبار برس، اگر یکی از ایشان چیزی بدزدد، گهنبار شکسته باشدوکار به کام تو <باشد> . به‌میزدبرس، اگریکی‌از‌ایشان سخن‌گوید، میزدشکسته‌باشد وکاربه‌کام‌تو <باشد> . خویدوده را رها کن، چه من چارهٔ آن را ندانم. چه‌کسی که چهار بار بــه نزدیک زن رفته <باشد> از خویشی هرمــزد و امشاسپندان جدا نشود .

٥۷

۱ــ متن اوستایی زند «یثا آئت یزمیده» در یسن ٥ بند ۱، اوستای گلدنر (جلد یک ص ۲۷ــ۲٦)، به شرح زیر است:

iθā āt yazamaide: ahur mәmazdam yә̄ gąmčā
ašәmčā dāṯ apasčā dāṯ urvarā̊sčā vanguhīš
raočā̊sčā dāṯ būmīmčā vispāčā vohū.

ــ «اشم‌وهو» یکی‌ازدونماز مشهور دین زردشتی است. یثااهووئیریو، دعای دیگر دین زردشتی واشم وهــو معمولا در آغــاز و پایان سرودهــای اوستایــی خوانده می‌شوند . متن دعای اشم وهو در بند ۱٤ یسن ۲۷ آمده است:

ašәm vohū vahištәm astī
uštā astī
uštā ahmāi hyat ašāi vahištāi ašәm

راستی بهترین نیکی است ،

و سعادت است،

سعادت برای کسی که خواستار بهترین راستی است.

دربارهٔ زند اشم وهو در روایات داراب هرمزدیار (جلد دوم، ص ۲۷۱) چنین است:

ز کـــردار نیکو تو بشنو سخن　　اگـــر باز گویـــم نیایـــد بـــه بن
زنیکـــی تـــو پرهیز دان بهتریـــن　　ز پـــرهیزکـــاران بـــود مهتریـــن
شریفست پرهیز هم بهتر است　　ذخیره ز پـــرهیز نیکوتـــر است
بسی بهترین طاعتـــی آن بـــود　　که پذرفته در پیش یـــزدان بود
ز معنی پـــرهیز جـــزوی دیگـــر　　بگویـــم تـــو نیکو دروکن نظـــر
نکوکار باش و نکوی گوی باش　　کم‌آزار وهم راد وخوشخوی باش
هـــرآنچت نیایـــد پسندیده بس　　نباید پسندیده کـــردن بـــه کس
همیشه بدین سان تـــرا آرزوی　　نیت خوب وگفتار و کردن نکوی

۵۸

۱ــ پیشگ سری (پهلوی: pēšagsarīg) منسوب به «پیشگ سر»، پیـروان پیشگ سـر. "پیشگ سر" نـام یکی از مفسران است کـه نـامش در نیرنگستان (همین مورد) و مادیگان هزار دادستان آمده است.

۲ــ «دانهٔ گندم» در تـرجمهٔ: gandum.ǰaw (متن: [illegible])، که خـود برگردان اوستایی gantumō.yavanàm است -yav در اوستا به‌معنی غله و دانه است و این برگردان باتوجه به برابر اوستایی آن آورده شد.

۳ــ «گندم سرور غلات است»: متن اوستایی چنین است:

gantumō.yavanam ratuš این عبارت در نیرنگستان (TD ص ۴۰): gantumō.yavanam ratufrīš آمده و به ē čē gandum ǰordāyān rad یعنی گندم رد غلات است، تفسیر شده است.

۴ــ افـرگ: afrag متن: [illegible]، دستنـویس MR_1: [illegible]،

نیرنگستان (TD ص ٤۰):

افرگ نام یکی از مفسران پهلوی است. این نام در متنهای پهلوی به صورتهای: afrag ، afarag ، afarōg و aparīg آمده است.

۵ــ «ظرف» درترجمهٔ: padišwar (متن:) در بند ۱۸ همین فصل نیز باهمین املاء آمده است). نیرنگستان (TD ص ٤۲): padišxwar: صورت به‌کار رفته در نیرنگستان اصلی است و ضبط روایت، با ابدال xw به w صورت تحول یافتهٔ واژه است.

٦ــ کنارەها ؟: متن: ، نیرنگستان ((TD ص ٤۲). به karānīhā تصحیح شد.

۷ــ «همچشمی»: hamčašmānīh : متن: املاء دیگر برای . نیرنگستان ((TD ص ٤۱): .

۸ــ قسمت اخیر بند ۱۸ درمتن چنین است: wēš may šāyēd, hur šāyēd ud šāyēd,ka andak trušag ā šāyēd, ka-š āb padišā šāyēd, ud sik nē šāyēd.

این بخش در نیرنگستان ((TD ص ٤۰) چنین است: may šāyēd, hur-iz šāyēd, -iz ka tafrušag šāyēd, ka āb abar ā šāyēd udsik nē šāyēd.

نام نوشیدنیهایی که در هردو متن آمده عبارت است از ۱ــ می ۲ــ هور= آبجو. ۳ــ (روایت) / (نیرنگستان) ٤ــ سک = سرکه مورد سوم احتمالا stag/stagīg «شیرهٔ انگور» است. (مقایسه‌کنید با سته: satta و seta به معنی انگور و مرکبات درفرهنگ معین).

۹ــ واژه‌ای که به‌جای آن نشان پرسش آمده ، در متن ضبط شده است. این واژه در بند ۳۸ با همین املاء و در بند ٤۷ به شکل آمده است. شاید بتوان این واژه را waxšag از ریشهٔ -vak به معنی «گفتن» گرفت و آن را «گفته وپیام» معنی کرد. در این صورت می‌توان بند ۲۳ را به «وخشگ را نگرید» یعنی «پیام را درنظر گرفت»، بند ۳۸ را به «پیام را چهار بار به‌جا آورد» و بند ٤۷ را به«سخن یا پیام آفریدگان... گفته شده»، معنی‌کرد.

۱۰ــ «خشنودی»: متن: xšnaoθra،

۱۱ــ «خشنودی امشاسپندان»: متن: xšnaoθra amə̄ša spənta.

۱۲ــ «دوبار گفته شده» در ترجمهٔ: bīšamrūd (متن: [Pahlavi] ص ۱۲)، برگردان اوستایی-bīš.āmrūta مرکب از biš حالت فاعلی مفرد از -bi «دو» و -mrūta صفت مفعولی از -mru/mrav به‌معنی گفتن.

۱۳ــ «سه بار گفته شده» در ترجمهٔ: srīšamrūd (متن: [Pahlavi] ص ۱۲)؛ برگردان اوستایی-θriš.āmrūta جزء اول این ترکیب از -θri به معنی «سه» است.

۱٤ــ «ایدون» در ترجمهٔ اوستایی: iθā دراین مورد کوتاه شدهٔ iθā āat yazamaide «پس ایدون می‌ستاییم»، است که واژه‌های آغازین یسن ۵هستند.

۱۵ــ «خوراک و میزد» در ترجمهٔ اوستایی: xvarəθəm myazdəm.

۱٦ــ «خرداد و امرداد: haurvata amərətāta.

۱۷ــ «گوشودا»: gaoš.hudā این واژه در متن نیامده است. به قیاس با برابر پهلوی آن، اضافه شد.

۱۸ــ «آب»: āpi.

۱۹ــ «هیزم وبوی»: aesmi baoiδi.

۲۰ــ «این اندیشه نیک»...: ... ima humatāča.

۲۱ــ «پس اینجا می‌ستاییم»: iθā āt yaz(amaide).

۲۲ــ «یثا اهو وئیریو»: yaθā ahū vairyō.

۲۳ــ «آفرین خوانی اهورامزدا: frasasti ahurahē mazdā.

۲٤ــ سفره در ترجمهٔ: āsišn متن: [Pahlavi] ۱۲ (اوستا: -nazdišta)؛ این واژه دریسن ٤ بند ۱۵، ۷ بند ۱۲، ٤۷ بند ۸ و٤۸ بند ٤ و نیز درنیرنگستان (ص ۸۵ و ۸۹) به‌کار رفته است و در اصل به معنی «سفره» یا اصطلاحاً «آلات‌ــ گاه»،«آلات خوان» یا «آلاتی است که برسر سفره می‌گذارند». sāzišn ([Pahlavi] ۱۲) بااین واژه مترادف است. برای توضیح بیشتر نک: KMV. pp. 141-146

۲۵ــ «وچست»، پهلوی: vačast اوستایی: -vačas-[taštay]. اصطلاحاً بریک بیت از گاهان اطلاق می‌شود.

۲٦ــ «راسپی»، پهلوی: rāspīg متن: [Pahlavi] در بندهای ۳۸، ۳۹،

۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۸ و ۵۵ به‌همین شکل آمده است.

۲۷ـ «ایدون به راستی» درترجمهٔ: be ō ahlāyīh (اوستا: -ašaya)
متن [Pahlavi] برای [Pahlavi].

۲۸ـ «باصدای آهسته» در ترجمهٔ: mawā⟨g⟩ متن: [Pahlavi].
برای آگاهی بیشتر نک: مقالهٔ: Zoroastrian Bāj and Drōn I, BSOAS. No.34, pp. 71-73

۲۹ـ «ایدون به ردی» در ترجمهٔ: aθā ratuš (متن: [Pahlavi])،
مفهوم چند بند اخیر این است: پس‌از آن که راسپی‌ها خاموش می‌شوند ، زوت با عبارت aθā ratuš باج را از آنها می‌گیرد و پیش‌از آن‌که بانگ راسپی‌ها بنشیند، زوت نبایدaθā ratušبگوید . آن‌گاه یسن ۷ را باهم می‌خوانند . سپس راسپی‌ها می‌ایستندوtāsčā yazamaideراباهم‌یک بار می‌خوانند. و سپس آن سه راسپی باج را در آغاز یسن ۸ به زوت می‌دهند و هرچهار بند ۲ یسن ۸ (= باشد که پرهیزکاران را برسد) را تا پایان می‌خوانند .

۳۰ـ «تو ای آتش» در ترجمهٔ: tava āθrō.

۳۱ـ «وآنان رامی‌ستاییم»... وآفریدگان ... گفته شده» در ترجمهٔ:
tāsča yazamaide ī fradom ka ašəm vohu sē guftan, waxšag?(م: [Pahlavi]) dāmanam aoxtō

۳۲ـ «از روی بهترین راستی... آن چنان که اهورا کام است» در ترجمهٔ :
ašāt hača yaṯ vahištāt vispāi yavē yaθāahū vairyō

۳۳ـ «باشد که پرهیزکاران را برسد» در ترجمهٔ:
ašaya.nō paiti ǰamyāt (نک: یسن ۸ بند ۱).

۳۴ـ «اورا همان پادافراه است که جادوگری راست» در ترجمهٔ:
aētąm ā.yātumanahe ǰasaiti
(نک: یسن ۸ بند ۴).

۳۵ـ «آسیب نرساند» در ترجمهٔ: nē wizāyēd متن: [Pahlavi]
gazāyēdکه احتمالا گونهٔ تحول یافتهٔ wizāyēdباشد با تبدیل -wi به ga-.

۳۶ـ «نماز اهورا مزدا را» در ترجمهٔ: namō ahurāi mazdāi.

۳۷ـ «ایدون راستی را» iθā ašəm.

۳۸ـ «راستی را ایدون»: aš̌əm iθā.

۳۹ـ «بشود به کام تو ای امشاسپند»: vasasčatū aməša spənta

۴۰ـ در بخش اخیر بند ، گفتگو از وضعیتی است که اگر برسم در آن وضع قرار گیرد، خوب نیست. یکی از این موارد «پای برزبر برسم نهادن» است. واژه‌ای که دراین جمله به «زبر» ترجمه شده است درمتن املاء شده است که به‌قیاس با نیرنگستان (ص ۴۹) به azabar زبر، تصحیح شد.

۴۱ـ «باشد که آن را به زیرکش برند»: hīš barōit upa. kašəm.

۴۲ـ «اهورامزدا را»: ahurahē mazdā.

۴۳ـ «نیز شیر با زوهر»: paēnaēδyāčit zaoθraya.

۴۴ـ «برترین درمیان چهارپایان»: hvōištaēšva pasušva.

۴۵ـ «کم جانی: kam-gyānīh (متن:).

۴۶ـ نشانهٔ پرسش برای واژه‌ای آمده است که در متن به صورت املاء شده است. این واژه قرائت و معنی روشنی ندارد. دراین بند از جانوران بزرگی‌گفتگو می‌شود که برای تهیه گوشودا مناسب هستند. این جانوران بزرگ خود به سه درجهٔ پایین‌ترین (اوستا-nitəma)میانه (اوستا: -maδəma) وبزرگ (اوستا:-aγrya)تقسیم می‌شوند. شاید بتوان واژهٔ متن‌را به (nidom) اصلاح کرد و دراین صورت ، واژهٔ مذکور می‌تواند معرف گونهٔ پایین‌ترین و یا کوچکترین این دسته باشد. بدین ترتیب ترجمهٔ عبارت چنین خواهد بود :

و میان <جانوران> بزرگ آن‌که <نوعش> پایین‌تر/خردتر است از شتر و خوک وگوسفند ماده ... برتر است.

۴۷ـ بز، بچهٔ بز، خوک و بچهٔ خوک برگردان واژه‌های اوستایی : azō (بز)، sačainīš (بچه بز)، huš (خوک) و θwərəsō (بچه خوک). نک: مقالهٔ هومن‌در: AZI. Vol. II. pp. 486-493

۴۸ـ برای آگاهی در زمینهٔ پاره‌ای از بندهای این فصل نک:
Haoma, Priest of the Sacrifice, HMV. pp. 62-80

Zoroastrian Bāj and Drōn, BSOAS. No. 34, I, pp. 298-313, II, pp. 56-73

۵۹

۱ــ «خونی» درترجمهٔ: hunī، احتمالا از اوستایی -vohunī.

۲ــ هوم (اوستا:-haoma)از ایزدان دین زردشتی است که در اوستای جدید و متنهای فارسی میانه فراوان از او سخن رفته است. بیستمین یشت و یسنهای ۹، ۱۰و ۱۱ اوستا اختصاص بدو دارد. هوم با صفات درهم شکنندهٔ خشم خشمگینان ، دورسازندهٔ آزار راهزنان و ارزانی بخش تندرستی وکامیابی به ستایندگان خود، توصیف شده است.

هوم نام گیاهی نیز هست که از افشرهٔ آن آشامیدنی مقدس تهیه و در مراسم مذهبی نوشیده میشود. این گیاه در اوستا با صفات دوردارندهٔ مرگ ، زرگون، درخشان توصیف شده است .

۳ــ اردویسور(اوستا:arədvi.surā)اردوی نام رودی افسانهای است و surā صفت آن بهمعنی نیرومند است.اردوی باصفت اناهید (پهلوی: anāhīd اوستا:-anāhītā)منی پاک و پاکیزه نیز میآید. اردویسور اناهید ایزد آبهاست. یشت پنجم بدو تعلق دارد و درهمین یشت از نیاز آوردن دلیرانی چون جم، هوشنگ، فریدون، گرشاسب... برای او سخن رفته است و او نیز آنان را به پاداش این نیاز ، بر حاجتی که داشتهاند، کامروا گردانیده است.

٤ــ"رثوبرزد/ردوبرزد"ترکیبی ازاوستایی-ratav/raθw«زمان، هنگام»و -bərəzant«بلند» است. این ترکیب در ویسپرد پهلوی (کردهٔ ۱ بند ۸) به rad ī bulandبرگردانیدهشده است.این ترکیب نشان دهندهٔ مدت زمانی است که در آن آفرینش انجام پذیرفته است. در متنهای اوستایی بهعنوان ایزدی خاص شناخته نیست، اما در بندهش (ص ١٤) از او بهعنوان ایزد نام بردهشده است.

۵ــ هفتورنگ (اوستا-haptō.iringa«دارای هفت نشان» ظاهراً بنات‌النعش است وسپاهبد شمال به شمار میآمده واز سیارات، هرمزد دشمن او بوده است. بهقول زمخشری در مقدمهٔ الادب، این ستاره را در فارسی «هفت برادر» گویند. وظیفه هفتورنگ بسیار سنگین است،چه او حمایت از شمال‌یعنی

سوی اهریمن را برعهده دارد و دوزخ نیز در آن سمت واقـع است. در فـروردین یشت آمده است که او بهمراه ۹۹۹۹۹ فروهر پاکان، در و گذر دوزخ‌را می‌پاید .

۶ـ مانسرسپند (پهلوی: mānsraspand اوستا: -mąθrō.spənta) «کلام مقدس»، در متنها آن را «ماراسپند» نیز نوشته‌انـد. در اوستای نو از او به عنوان روانِ سپید و درخشان و تابندهٔ هرمزد نام برده می‌شود (یشت ۱۳ بند ۸۱). او نیروی پـاسداری دارد (یشت ٤ بند ٢٤) و دربرابر دیـوان مقاوم است (یشت ۱۱ بند ۳) وبالاخره او پیام‌آور هرمزد است (یشت ۱۳ بند ١٤٦) وهرمزد اورا برای مقابله با ۹۹۹۹۹ بیماری اهریمن آفریده به‌کار داشته است (وندیداد ، فرگرد ۲۲، بندهای ۲و٦).

۷ـ «ایزدباد» همان «وای بـه» است کـه از ایزدان نیرومند دین زردشتـی است. او جامهٔ ارغوانی ارتشتاری برتن دارد و در گردونه‌ای زرین می‌نشیند و با سلاح زرینی که دردست دارد یـاری خواهان را فـریادرس است. «وای به» یـا ایزد «باد» را «وای درنگ خدای» وایزد «رام» نیز نامیده‌اند. نیز نک: یادداشت شمارهٔ ۱۳ فصل ٤٨ .

۸ـ برای آگاهی بیشتر از مطالب این فصل نک: شایست نشایست، فصل ۱۸ .

٦۰

۱ـ ازدعای «اهونوئیریو» تفسیر دیگری در زندخرده اوستا آمده است. این دو تفسیر از همهٔ جهات با یکدیگر هماهنگ نیست. برای روشن شدن مطلب و مقایسه بهتر، این تفسیر را درسه بخش بررسی می‌کنیم.

بخش اول از: زندیثا اهووئیریو... از هرگونه پرهیزکاری [هرگونه کـار ثواب] کردن.

این بخش در هردو تفسیر همانند است.

بخش دوم، براساس روایت از: هرمزد پاداش بهمن اورا... ایشان را یاری وشفاعت کند. بنابرزند خرده اوستا :

آن‌چه که پاداش بهمن است [مزد وپاداشی را که بهمن می‌دهد، بدو نیز داده می‌شود]، [باشد که گویند : آن‌چه که پاداش برای بهمن است[، که کارهایش در زندگی برای هرمزد است [یعنی آن‌را که کام هرمزد است، کند] [باشد که گویند: آن‌چه که پاداش از طریق بهمن است] [یعنی مزد و پاداشی که از طریق بهمن داده می‌شود ، بدو نیز دهند] [آذرباد زردشت گفت: به‌سبب پاداش بهمن است که ایشان نیکوکاران را تمیز می‌دهند] .

دراین بخش دربارهٔ پاداشی که به نیکوکاران داده می‌شود، به سه گونه گفتگو شده است:

الف: پاداشی که بهمن می‌دهد ب- پاداشی که به بهمن داده می‌شود ج- پاداشی که از طریق بهمن داده می‌شود .

درخصوص نوع الف، در تفسیر یسن ۳۱ بند ۲۱ آمده است:

آن مزدی که بهمن دهد، پس بدو نیز دهد.

و درمورد ب، در تفسیر یسن ۱۹ بند ۱۳ آمده است:

آن مزد و پاداشی که به بهمن دهند، بدو نیز همانا بدهند.

بخش سوم این دعا در خرده اوستا چنین است:

پادشاهی به هرمزد داده شده باشد [یعنی پادشاهی باید برای سود هرمزد هم‌چنان نگاهداشته شود] به‌وسیلهٔ کسی که به درویشان خوراک دهد [یعنی کسی‌که شفاعت ایشان کند] .

مفهوم این بخش در تفسیر یسن ۱۳ بند ۱٤ چنین است:

خدایی به هرمزد آموخته شده باشد [یعنی هرمزد را بر تن خویش خدای کرده باشد، کسی‌که آن کند که از اوستا پیداست] .

و در تفسیر یسن ۳٤ بند ۵ آمده است:

[پادشاهی از توست، که به‌تو خدای گوید] آن‌که به درویشان درست زی خوراک دهد [یعنی بدیشان نیکی کند] .

- واژه‌ای که درمتن «بخشش» ترجمه شده و درمتن پهلوی [Pahlavi script] املاء شده، در دستنویس MR_1 و J [Pahlavi script] آمده است. این واژه در

تفسیر یسن ۵۳ بند ۹: wāsān و در خرده اوستا: wāstarag (اوستا vāstar- «علوفه» «خوراک چهارپایان») آمده‌است. مترادف خود واژه درروایت parwarišn است. بنابراین باید صورت صحیح واژه ... : waxšišn «رویش، بالش» باشد.

برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این واژه نک: KMV. pp. 122-126.

۶۱

۱ــ واژه‌ای که بانشانهٔ «؟» آمده است، درمتن ... املاء شده است. نک: یادداشت شمارهٔ ٤٦ فصل ۵۸.

۲ــ متن: ... (؟)

۳ــ متن: ... (؟)

٤ــ متن: ... : آیینه (؟) avaina،

۵ــ متن: ... vohunā حقیر، پست، پایین (؟)

٦ــ متن: ... vizv (جدا؟)

۷ــ متن: ... rāz راز (؟)

۸ــ متن: ... (؟)

۹ــ متن: ... arz ارز، ارزش (؟)

۱۰ــ متن: ... (؟)

۱۱ــ متن: ... azg شاخه//azd آگاه (؟)

۱۲ــ دربارهٔ دوری کردن از گناه، بویژه هنگامی‌که گوشت خورده باشند، در صد درنثر (در ۲۳) آمده است:

> ۱ــ این‌که پیوسته گناه بباید پرهیختن و خویشتن‌نگاهداشتن و به خاصه آن‌وقت که گوشت خورده باشند. ۲ــ اگر گوشت خورده باشند، وگناه کنند، هرگناه که حیوان کند، آن‌کس‌را بود که گوشت خورده باشد. ۳ــ مثلا اگر اسبی لگد برکسی زند، گناه آن کسی را بود که گوشت خورده باشد.

۶۲

۱ــ «فضیلت» در تــرجمهٔ hunarāwandīh: (متن: [illegible] ، دستنویس MR [illegible] به [illegible] تصحیح شد. ایــن واژه در بند ۱۰ به‌صورت [illegible] آمده است.

۲ــ «خستویی» درترجمهٔ dādestānīh نیز نک. بند ۱۵

۳ــ «سلاح نهادن» در ترجمهٔ nihād-snāhīh: (متن: [illegible] براساس بند ۱۷ به [illegible] تصحیح شد.

٤ــ «سنگینی، وقار» در ترجمهٔ nihānīh (متن: [illegible] نیز بند ۲۱. برای توضیح دربارهٔ این واژه نک: WSS. p. 269

۵ــ «بــازرگانی» در تــرجمهٔ wāzārgānīh متن: [illegible] بــه [illegible] تصحیح شد.

۶ــ برای آگاهی بیشتر دربارهٔ واژهٔ «بردبار» (gilag-ōbār=) نک: مقالهٔ Some legal and administrative terms of Sasanian period

۶۳

۱ــ افسون تب درمتن کتاب چنین است: [illegible]

surahī vīsra amnaō karōšī vašā ahrąs ahrąs

دربارهٔ نیرنگ تب بستن در روایات داراب هرمزدیار (جلد دوم، صفحهٔ ۲۸۰ و ۲۸۱) آمده است :

نیرنگ تب بستن کسی را کــه تب سرد و گــرم ویا تب یک روز و دو روز ویا سه روز ویا چهار روز باشد، آن را هم رشتهٔ هفت تار را وهفت گــره بــه هریک شیوشی‌تنام‌دادن. آن‌کس را دهند تــا تب دفع شود. به نام یزدان هــورمزد خــدای اوزونی گــرجه خره اوــ زایاد. اردی بهشت امشاسفند برساد از هما گناه، اره فرشستچه...

ایثا اهوویریو یک خواندن وبه شیوثی‌تنام ریسمان را گره‌دادن،
هم‌چنین هفت بار خواندن و هفت گره زدن، پس واج بگفتن.

ــ دربارهٔ تب و افسونِ تب نیز نک: قطعه شعری به زبان فارسی میانه ترفان، زیرنام:

Two Manichaean Magical Texts, by
Henning, Acta Iranica 15, pp. 273-281.

۲ــ افسون بازایستادن خون درمتن کتاب چنین است:

[illegible]

kokarō wāča karō: (؟) گوید karō, karō کسی‌که

نیز نک: ZAHW. Vol. 1, p. 287

ــ اهمیت اردیبهشت، علاوه‌بر نقش او به‌عنوان دومین امشاسپند دین زردشتی، در رابطه با نماز اشم وهو ــ که نماز «اشه وهشت» (=اردیبهشت) نیز خوانده می‌شود ــ و اثری است که خواندن این نماز در دفع آفات و بلاها و بدیهای اهریمنی دارد. یشت سوم که اختصاص به اردیبهشت دارد، به نقش او در درمان بخشی نیز اشاره دارد. از جمله:

بند۶:

کسی (از پزشکان) به واسطهٔ اشه درمان کند، کسی به‌واسطهٔ قانون شفا بخشد، کسی با کارد درمان کند، کسی با گیاه درمان دهد،کسی باکلام مقدس‌شفادهد، درمیان‌درمان بخشان درمان‌بخش‌ترین است...

بند۱۴:

اهریمن تبه‌کار گفت: «وای‌برمن ازبهترین اشه (=اردیبهشت)، آن‌چه درمیان ناخوشیها ناخوشتراست برخواهندانداخت، به آن‌چه درمیان ناخوشیها ناخوشتر است ستیزه خواهند نمود... در میان تبها آن‌چه بیشتر تب است برخواهندانداخت، درمیان تبها با آن‌چه بیشتر تب است، ستیزه خواهند نمود...»

۳ــ ارتباط فریدون با افسون ونیرنگ، ازمتنهای مختلف استنباطمی‌شود، ازجمله ائوگمدئچا (بند ۱۰۰ تا ۱۰۲) اورا پدید آورندهٔ افسون و نیرنگ درجهان

معرفی می‌کند. درمتنهای پهلوی (ص۱۷۰)، ازفریدون دررابطه با کشتن جانوران زیانکار سخن رفته است که این‌کار درنتیجهٔ نیروی افسونگری او حاصل‌می‌شود. درقطعه شعری به زبان فارسی میانهٔ ترفانی (مأخذ یادشده در یادداشت۲ همین فصل)؛فریدون به پیکری اسطوره‌ای ظاهر می‌شود که شکمش از آتش است و تبری تیز و برا، شمشیر تیز، نیزه‌ای از الماس پاک با هفت نیزه پولادین‌همراه دارد. در یشت پنجم نیز جلوه‌هایی از افسونگری فریدون یاد شده است. احتمالا باتوجه به این‌مواردا‌ست که حمزهٔ اصفهانی در کتاب «سنی ملوک الارض» فریدون را پدید آورندهٔ جادویی دانسته و در شاهنامه نیز گاه صفت افسونگر بدو داده شده است نیز نک: حماسه‌سرایی در ایران، صفحهٔ ٤٦٦ و ٤٦٧.

ـ در پایان این فصل واژهٔ [Pahlavi] anyāi آمده است.

٦٤

۱ـ «زبرجد (؟)» در ترجمهٔ: zbarzad (متن: [Pahlavi] به [Pahlavi] تصحیح شد).

۲ـ «نیش (؟)» در ترجمهٔ: nēš (متن: [Pahlavi] به [Pahlavi] تصحیح شد)

۳ـ «سایند»: sāyēnd (متن: [Pahlavi] و دستنویس BK [Pahlavi] این واژه در بند ۲۹ به صورت [Pahlavi] sāwēnd آمده است.

٤ـ برای توضیح بیشتر درمورد همانندی مطالب یاد شده دراین فصل با واژه‌ها و اعتقادات عامهٔ مردم دربارهٔ مهره‌ها، مذکور درمتنهای کهن فارسی، نک: مقالهٔ باورهای کهن، چیستا ، سال دوم، شمارهٔ ٥، دیماه ٦۱، صفحات ٥٧٤ تا ٥٨۰.

٦٥

۱ـ دراین فصل (نیز مینوی خرد، پرسش ۱ بند ۱٤٦) آسمان به چهارطبقه تقسیم شده است. در برخی کتب پهلوی مانند بندهش (ص ۲۸ س ۸) آسمان هفت طبقه دارد :

نخست ابرپایه، دودیگر سپهر اختران، سدیگر ستارگان نیامیزنده چهارم بهشت، ماه بدان پایه ایستد. پنجم گرودمان که انغر روشن خوانده شود، خورشید بدان پایه ایستد . ششم گاه امشاسپندان، هفتم روشنی بی‌کران ، گاه هرمزد .

نیز نک: مینوی خرد، صفحهٔ ۹۹ و ۱۰۰.

۲ـ «درعمی پول» در ترجمهٔ drahm-ē pōl(متن: ۳۲ [illegible]).

۳ـ مهر، سروش ورشن سه‌تن از ایزدان بزرگ دین زردشتی هستند که معمولا با یکدیگر همراه‌اند. درسوی راست مهر، سروش نیکو و در سوی چپ او رشن بلند وستبر وگرداگرد او، در هرسو، آب وگیاه وفروشیهای مردان پرهیزکار درپروازاند (مهریشت، بند ۱۰۰) نیز (بند ٤۱). هنگام جنگ این سه باهم هستند و (بند ۵۲) با ایزد پیام‌آور هرمزد یعنی نریوسنگ باهم می‌آیند. این سه، آمارگر روز پسین نیز هستند و در روزشمار کارهای نیک و بد آدمی را می‌سنجند (دادستان دینی، پرسش ۳۰ بند ۱۰، مینوی خرد، پرسش ۱ بند ۱۱۸ تا ۱۲۳). برای آگاهی بیشتر از ارتباط این سه ایزد با یکدیگر نک: دینهای ایران باستان، صفحهٔ ۵۸ تا ۷۳ .

٤ـ بهرام (اوستا: varəθraγna«شکنندهٔ ایستادگی») ، باسبب داشتن نیرو، بویژه نیروی حمله مشهور است. او یکی دیگر از همراهان مهر است (مهر یشت بند ۷۰ تا ۷۲)،که به پیکر گرازنر، مهاجم، با دندانهای تیز و پا و دم و نکه‌ای آهنین در پیشاپیش او حرکت می‌کند و بایک ضربه دشمنان را می‌کشد و هنگامی‌که خشمگین است، نمی‌توان بدو نزدیک شد . برای آگاهی بیشتر در این باره، نک: AHM. pp. 158-162.

ودینهای ایران باستان، صفحه ٦۹ تا۷۲.

۵ـ برز (پهلوی: borz yazad اوستا: apam napāt «نوهٔ آبها») ایزد آبهاست. او به همراه باد وفره، آبها را تقسیم می‌کند (تیریشت بند ۳٤). او دارای اسبی تندرو است. مانند هرمزد و مهر دارای لقب اهوره است و مانند امشاسپندان درخشان است. در متون پهلوی صفت این ایزد(borz =بلندبالا)، نام خاص او شده است.

فهرست‌ها

۱ ـ واژه‌ها و عبارتها

الف ـ اوستایی

ب ــ پهلوی

۲ــ «نامها و اصطلاحات»

ت

ث

ج

چ

خ

۳ـ متنهایی که در یادداشتها به آنها استناد شده است

متنهای اوستایی

متنهای میانه

روایات زردشتی

متنهای دیگر

٤ـ کتاب‌نامه

بهار، مهرداد: پـژوهشی در اساطیر ایـران، پارهٔ نخست، متنهـا ویادداشتها، تهران، انتشارات توس، زمستان ۱۳٦۲.

– کنگدژوسیاوشگرد، شاهنامه‌شناسی۱، مجموعه‌گفتارهای نخستین‌مجمع‌علمی شاهنامهٔ فردوسی، انتشارات بنیاد شاهنامه، شهریور ۱۳۵۷.

بهرام پژدو، زرتشت: زراتشت‌نـامه با تصحیح مجدد وحواشی وفهارس، بـه کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابخانهٔ طهوری، تهـران، اردیبهشت ۱۳۳۸.

پورداوود، ابراهیم: یشتها، دوجلد، تهران، ۱۳٤۷.

تفضلی، احمد(مترجم): مینوی خرد، انتشارات‌بنیاد فرهنگ ایران‌تهران، ۱۳۵٤.

– وژالهٔآموزگار (مترجمان): نمونه‌های‌نخستین‌انسان‌ونخستین‌شهریار درتاریخ افسانه‌ای ایران، از آرتورکریستن‌سن، انتشارات نشرنو، تهران.

تقی‌زاده، سید حسن: گاه شماری‌درایران قدیم، کتابخانهٔ طهوری، تهران، ۱۳۱٦.

داراب هرمـزدیـار: روایـات، دوجلد، به کوشش رستم‌انوالا، بمبئی، ۱۹۲۲.

راشد محصل، محمدتقی: نجات‌بخشی در ادیان، مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات فرهنگی، زیرچاپ.

– برات وبراتـی، فـروهـر (نامهٔ فـرهنگ ایران)، سال اول، شمارهٔ ۸ و ۹، دی وبهمن ۱۳٦۲.

– فرشگردکرداران، فروهر (نامهٔفرهنگ ایران)، سال دوم، شمارهٔ ۵و٦، مرداد وشهریور ۱۳٦٤.

سروشیان، جمشید سروش: فـرهنگ بهدینان، بـه کوشش منوچهـر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳٤٦.

صفا، ذبیح‌الله: حماسه‌سرایی در ایران، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲.
– (مترجم): کیانیان، از آرتورکریستن‌سن، تهران ۱۳۴۳.
عفیفی، رحیم: ائوگمدئچا، متن پهلوی، پازندو ترجمهٔ فارسی وواژه‌نامه، مشهد، اسفند ۱۳۴۴.
میرفخرایی، مهشید: آفرینش در ادیان، مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.
– گناه وتاوان آن درنوشته‌های پهلوی ساسانی، پژوهشنامهٔ فرهنگستان زبان ایران، شمارهٔ دوم، آبان ماه ۱۳۵۶.
– باورهای‌کین، چیستا، سال دوم، شمارهٔ ۵، دی‌ماه ۱۳۶۱.
– پرسش سی‌ونهم ازدادستان‌دینی، فروهر (نامهٔ فرهنگ ایران)، شمارهٔ ۲و۳، بهمن واسفند ۱۳۶۳.
نجم‌آبادی، سیف‌الدین (مترجم): دینهای ایران باستان، از ساموئل‌نیبرگ، مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها، تهران، ۱۳۵۹.
نوابی، ماهیار: منظومهٔ درخت آسوریگ، متن‌پهلوی، آوانوشت، ترجمه فارسی، فهرست واژه‌ها ویادداشتها، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶.

۵ـ کتابنامهٔ لاتین

Anklesaria, B. T., Pahlavi Vendidad (Pahl. Vd.), Bombay, 1949.
------ Zand-i vohuman Yasn and Two Pahlavi Fragments, Bombay, 1975.
------ Vichitakiha-i Zatsparam with Text and Introduction, Part I, Bombay, 1964.
------ Zand-Akasih, Iranian or Greater Bundahisn, Bombay, 1971.
Anklesaria, T. D., The Datistan-i Dinik (DD), Part I, Pursishn I-XI, Shiraz, 1976.

Asa, J., The Symbolism of the Darun, Dastur Hoshang Memorial Volume (DHMW), pp. 205-207, Bombay, 1918.

----- Aogemadaeca, Wien, 1982.

Asmussen, P., xvastvanift, Studies in Manichaeism, Copenhagen, 1965.

Bartholomae, C., Altiranisches Wörterbuch, Berlin, 1961.

Baily, H. W., Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books, London, 1971.

------ Dictionary of Khotan Saka, Cambridge, 1979.

Boyce, M., Haoma, Priest of the Sacrifice, Henning Memorial Volume (HMW), pp. 62-81, London, 1970.

------ and F. Kotwal, Zoroastrian Baj and Dron I, BSOAS, No. 34, pp. 71-73, II, pp. 56-73.

Davar, M. B., Sayast-la sayast, Bombay, 1912.

Dhabhar, E. B., Saddar Nasr and Saddar Bundehsn, Bombay, 1909.

------ The Pahlavi Rivayat, Bombay, 1913.

------ Pahlavi Yasna and Visperad, Bombay, 1949.

------ Iranica, M. P. Khareghat Memorial Volume (KMV), pp. 116-150, Bombay, 1953.

------ Aids to Pahlavi Lexicography, Prof. Jackson Memorial Volume (JMV), pp. 63-71, Bombay, 1954.

------ Zand-i Khurtak Avistak, Bombay, 1963.

Geldner, K. F., Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen, I, II, III, Stuttgart, 1895.

Gershevitch, I., The Avestan Hymn to Mithras (AHM), Cambridge, 1967.

Haug, M., Essays of the Sacred Language, Writings, and Religon of the Parsis (ESLWRP), Leipzig, 1955.

------ and E .W. West, The Book of Ardaviraf (AVN), Amsterdam, 1971.

Henning, W. B., Two Manichaean Magical Texts, Acta Iranica No. 15,

pp. 273-281.

Herzfeld, E., Zoroaster and His World, I (ZHW). New York, 1974.

Kapadia, D.D., Glossary of Pahlavi Vendidad, Bombay, 1953.

Klingenschmitt, G., Avestisch hemeyasaiite und Pahlavi hmystkn Münchener Studien zur Sprachwissenschaft, Heft 30, Mun-chen, 1972.

Kotwal, M. P., The supplementary Texts to the Sayest Ne Sayest, Kob-

Mackenzie, D. N., A Concise Pahlavi Dictionary, London, 1971.

enhavn, 1969.

Madan, D. M., The Pahlavi Dinkard, 2 Volumes, Bombay, 1911.

Mayrhoffer, M., Iraniches Personennamenbuch (IPN), Faszikel I, Die Avestischen Namen, Wien, 1971.

Modi, J. J., The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees (RCCP), Bombay, 1922.

Mole, M., La Legende de Zoroastre selon les Texts Pehlevis (LZ), Paris, 1967.

Nyberg, H. S., Texte zum Mazdayasnischen Kalender (TZMK), Uppsala 1934.

------ A Manual of Pahlavi (MP), Part I, Texts, wiesbaden, 1964., Part II, Glossary, Wiesbaden, 1974.

Perikhaniaan, A., On Some Pahlavi Legal Terms, Henning Memorial Volume (HMV), pp. 349-358, London, 1970.

Sanjana, B. P., and D. P., Sanjana, The Dinkard (DKS), 19 Volumes, Bombay, 1874-1928.

Sanjana, D. P., Nirangistan (N), Bombay, 1894.

Shaked, S., Some Legal and Adminstrative Terms of the Sasanian Period, Acta Iranica, No. 5, pp. 220-222.

------ Wisdom of the Sasanian Sages (WSS), (Denkard VI), U.S.A., 1979.

Tavadia, J., Sayast -Ne-Sayast, A Pahlavi Text on Religious Custom,

Hamburg; 1930.

West, E. W., Sacred Books of the East. Vols. V, XVIII, XLVII, U.S.A., 1987.

Widengren, G., Pahlavi and New Persian, Unvala Memorial Volume (UMW), pp. 66-75, Bombay, 1964.

Williams, A., A Strange Account of the World's Origin, Acta Iranica No. 25, Vol. 2, pp. 683-697.

Zaehner, R. C., Zurvan, A Zoroastrian Dilemma, London. 1955.



	غلط	درست
صفحه ۱۱ سطر۶	گردومان	گرودمان
صفحه ۱۴ سطر۶	مهلیانه	ملهیانه
صفحه ۲۳ سطر۷	کند	دهد
صفحه ۲۴ سطر۳	بپذیردند	بپذیرند
صفحه ۲۷ سطر ۲۱	(کان)	(ان)
صفحه ۳۱ سطر ۱۵	... نسبت به‌خویش بگفت وگفت که من او را به‌بهشت راه ندهم». ۳۱ - و آتش	... نسبت به‌روان گرشاسب به‌چشم من فریفتار هستی، زیرا اگر گرشاسب...
صفحه ۵۴ سطر ۲۶	(یگر)	دیگر
صفحه ۵۵ سطر ۴و۳	* زاید است	
صفحه ۵۷ سطر ۱۱	سپتیور	سپیتور
صفحه ۶۶ سطر ۱۵	ثوابی‌که پسر به‌توانایی‌کند، برای پدر به‌هنگام نانوانی (۱) همانا، همه باشد و برای پدر (به هنگام) توانایی یك چهارم آن باشد.	ثوابی‌که پسر پادشازن‌کند، همانا، همه برای پدر باشد و (برای پدر) پسر چکرزن چهاریك باشد.
صفحه ۶۹ زیرنویس	... آورده نشد	... آورده شد
صفحه ۷۱ سطر ۶	(=سرکه)	(=شیرهٔ انگور)
صفحه ۷۲ سطر ۱۵	ظرف	سفره
صفحه ۷۵ سطر ۱۵	پس از (بزرگتر است) ۷۲	اضافه شود
صفحه ۷۵ سطر ۲۰	۷۸	۷۳
صفحه ۸۲ سطر ۲۴	(۱)	(۳)
صفحه ۸۳ سطر ۲	(۳)	(۴)
صفحه ۱۷۲ سطر ۱۱	یادداشت شمارهٔ ۱ فصل ۵۳	زائد است